



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
بازرسی شد
۲۴ - ۲۵

۱۳۷



بازرسی شد
۱۳۸۱



بازرسی شد
۱۳۸۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
نام کتاب: مخبر مشهوره فی رد اهرود
موضوع: تاریخ
شماره دفتر: ۲۲۴۷۸
۲۰۸۲

شماره فهرست شده: ۲۰۸۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز

بازرسی شد
۲۴ - ۲۵

۱۳۷۱



بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز
نام کتاب: مجموعه کتب درسی
مؤلف: ...
موضوع: ...
شماره دفتر: ۲۰۸۲
۲۲۴۷۸
۲۰۸۲

۲۰۸۲

كبرياؤه
 في يوم
 الحشر
 من
 العباد
 من
 العباد
 من
 العباد

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم و منکلا الاستغاثه بکونکم

الحمد لله الذي هدانا لهذا السبيل وكرما بمنابنا شرف من ولد من نسل اسمعيل الذي
شرف بانسابا بر بهيم الخليل محمدا لم يور وصفه في التوراة والانجيل وصبرنا من
المحبين لآله وعزيرة الوافقين على امر الله وبلو التزبل سبنا بر غيرة وصية
منهم الحق وسبيل الا با طيل **اما بعد** جنين كويد اسيد واركيم خلد وندجيل
ابر محمدا اسمعيل حاجي يا باه فروغی سنا كن بركه باريا با جناب ودا فخر و احسان
و بيش محقق نما نك و الد فخر لمرسل بني اسرائيل و در ميان ايشان انا فاضل اعان
بود و همي علماء و ارباب فاهم نظا بقدر فضل و تتبع او معترف و اورا بصفت دهد
و نفوي انصف ميدانند و ان مرحوم در تمام عمر مشغول بجمعيل علوم و مطالع
كتب و مناقبت رسوم انبياء سلف و علماء خلف ي بود و در ان بخش و بطبع
ان تميز بملفوظ و باطل اديان و وصول بطريق حق و ايقان مطلبی و مقصدی و
و سوسنه ظهور راه صواب و از انفتح الابواب سال و اسما بابت و غايت خود را انا
اسل بودند تا اينكه في موفيق ثابته فاسل حال و تا بسمجاني كافي مالان سعادت
مال كرويه به تشریف شريف و بر خفيف سرافراز و باين عطية عظمی انا مائل
و اقران خود نمنا ذكره به حاجت بود و رانيدن اين خبر موجب كمال دهفت

و باغ

و يك وخت شك انمعي را عكث فوم بر يكت و سب نفوسك خردا
چا نويستند و در پيراني فكري و خيبت خستند و از لاف جواب و با قهيم
و رند و اولوا فاسط و سل و سائل و واسطه و سائل لطيف استعمال
در پيوندندان مرخصت بناه و قيام جواب بان كره كراهه فرمودند كه جناب
آل و ضمير هر كس كه اهاست شهيد و كواه است كه اختيار كشتن و بر اسلا مانه
اينال و جاه و توقع قرب امير شاه است بلكه بعد از استغاثت بعثات و فضا
ه لغز بديل و جسد خود را در تحقيق حقيقت مذهب و ملك نموده انا شمس كيه
و نك مر ايات و اخبار حقيقت در نشين سيد المرسلين و خاتم النبيين محمد بن
سيد و آل المعصومين را با در كاطع و بر اهرين طاعه بدون شايه شك و
ن دانسته و فهميده و از پيم مؤاخذه و عقاب و فخر حساب و اسيد اكشاپ
لت انا واجدا و اجتناب و فخر في سلام بهر و مند و كارياب كرده ام و فخرنا
ارك مولد عناد و اعتناق و مالك سبيل اعتبار و اضاف كرم نيك الياس
لك و عاملا از خود خلع و ريشه نجر غوايت ثم صلا لا اثر انا وجدنا انا
و انا على انا و دم مقتدون را از مزروع خاطر قلع بنمايد صورت زيبا
مدعا در مراتب ظهور جلوه نما و بحافات ملك منوخر ما كا انصافي و
شاهه خواهد نمود و انجاعت عنود اين نصالح كوه را مودل اضا نمود

و لطیفان غنوده و کوفته ها در آن و وارد آن هرگز و از ادخواه و مطلوبی نشوده
نه در از دستش و دست بچای مال و شال و پیرستی و از و نه بد چش و کوشه
چشمی بفرغش و ناموس کی باز ذات بهمانش و تنظیم نظام دین و اعلا اسلام
بمثل و این نزد احکام احکام شریعت خبر لا نام از امر و حکام ممتاز و افت و جنت
بی عد و شناوش بنما نزد بهر آن وضعی از احکام و دلتوان و امر عطاء
که برایش در و بنا تا ما به استغنا و بچار کار از اچار ساز لا جرم در چنین و گنا
و چنانکه بی داعی و ام و دلتا به اختتام و الا مقام فرصت را غنیمت دانسته
که عزیمت بر میان محکم بنه عزیمت قطع این وادی هولناک پایتخت را پیش کنانت
و اینجاست از مرتضی شاه استماع و بصفت آنها اخلاص یافته بعباده الهی خود و اتبع
انار و فحش این را سبنا طموده بجهت ضبط و در و در و اینجاست خدا خواهد و
مقدس باشد و داده چنانکه کائنات الهی کثای در شتاب و کشتی باشد
بر دود و جوی نابید و خلود دین بود و دزداد که و شبنام آنها و بر پات و
اختیاری که دلائل دارد برای که لا محاله پیغمبری خواهد آمد و شریعت تازه خواهد
آور و شرافت پیغمبر و بین و اسم آنها را فریاد کرد و در بعضی از آنها تعبیر و
بغت و در بعضی تصریح بنام نبی و اسم سامی آن پیغمبر و الا که شرف و در پناه کعبه
شریعت پنهان مذکور در چرخ شریف و توضیحات بنی برسد که تا باشد و چنین

اجتهاد

اس با یکجا عت بود دین او را قبول نخواهند نمود و مقام تکذیب و اهان
و اهت بود و با بن تقریب و لیل و خوار و بطله و اعتبار خواهند کرد بد نوشته
و هم چنین شغل باشد برای خیار که اشعار دارند و باید که بشتان پیغمبر و الا مقام
از نظری و غیبت حضرت عیسی علی یقینا و الا علیه السلام خواهد بود و همچنین
ند بر یکدیگر تا شیخ که در کتب اینها از آن خبر داده اند حضرت عیسی بن مریم است
پیران این اجناس بخدمت و مقام امیران ضرر رساند یاد شود و چون تمام این کار
و شواهد است و در قیود و هرگاه که از اسمی که اینم بخندل شهود و قیود الهی بود
لا با معنی ظاهر یا مخفی طایف خواهد بود و ما انار شروع فی المرام و لیکن از الله
عانه و بر الا عضو و ما تلامنه التوفیق لا تمام و این کتاب شغل است چیده
باب اول در ذکر اینجاست خداوند علما بن حضرت ابراهیم علی نبینا و الا
بلای اسلام و اولاد انحضرت و عده فرمود و اثبات شان و مرتبه حضرت را معجل
اول با دانش نجح آنرا از نو در حضرت موسی امیر مذکور است که فرمود شرافت
فرمود خدا با ابراهیم که پرو د و از زمین تولد که خود بان زمین که بنام نبی
بگردانم نو از انرا برای قوم بزرگ و بلند که انم نام فرما و ازین کم ازین کنندگان
بر او لعنت کنم نفرین کنندگان نرا و ازین کرده شوند بنوهر قبله های آن زمین
ایضا در همان بنا و از شریفان مذکور چندا بر میسر نماید و آونامی امرا الابرار

و خدمت شود و عرض کرد چون من غییم تو خلوت کن یا کبریا من هاجر مصر به نشاء
کابادان و بسا رستم با و چون حضرت خلیل با آن کفر خلوت نمود و از جلد بر کفر
شد و خدمت خاتون خود نصیر نموده بلکه اظهار ساهت و هم چندی می نمود انجمنی
کران آمده شکایت بنزد حضرت خلیل برد و حضرت ساه را به هاجر ساه داد و ساه
هاجر را به هاجر پسر و کفر بنده را با بی رفت و در هر چه هاجر فرستید
تا نازل شده گفتار کجا می آید و کجا میرود هاجر جواب داد که از خاتون خود کفر بنده
فرستاد و مرا امریای کفر بنده خاتون خود و کفر بنده در دزد ست و نمود و بعد
ازین فقرات مذکور است که و تو سر لسته ملتخ آد نای هر با و بر د و خ و لا یسافر
بر و ب و تو سر لسته ملتخ آد نای هیناخ ها و او تولدت بن و قارات شمویشما
خلی کی شایع آد نای ال عنیخ و هو یضیه بر ا دام با و کل و کل و کل و کل
بن کل ایضا و تو کون و وایر بعد از این است که نه چهره اش نیست که بر آید هاجر از
ابوهم بر چرخاندا بهم اسم نهاد و آنچه بر آید هاجر تمجیل مقرر بن این است که
حضرت ابهم خبری ازین معنی داشت که ملاکیم هاجر نازل شده و امر کرده که اسم بن
مولود را بشمعیل بخون من عند الله حضرت ابهم بن اسم را خواند یعنی گفت با و
فرستند که ایسا کنیم یساکر فی مرسل نور که شمره فتود از یسایری و گفت با و
فرستند که الحال تو ایستی و خواهی آید بر بخون نام او را بر اسمعیل کشید

حناء

خدا و دینی نوران فرزند خواهد بود بر ا دام و سنا و دهر و دشت همدار و
و بر روی هر برادران خود مسکن خواهد گشت مولف که بدک لفظ بر یسوی که
در نسخ نور بنده سوار است با بر شخواست که اول یاد فارسی است و بعد از آن زاهد
و بعد از آن هجر و چنانچه هجر بر را مقدم سپود یعنی شرافت بی بود و کال سناست
بمقام داشت اما بنحو موجود در نسخ نور بنده ایضا را شیم که از یک معنی لغت
عربیت معلوم میشود یعنی هر مند و یسایر و یسایر بان دوست و صحرانشین و شکاد
کن آمده و هر یک از اینها فی جوی سناست بمقام دارد اما معنی هر مند ظاهر
و معنی یسایر هم سناست که ناکید فقره اولی بوده باشد یعنی کفر التسل و چنانچه معنی
پایان دوست و صحرانشین و شکاد کن هم باشد سناست خواهد بود و حضرت اسمعیل
در پایانان با داران ساکن بود و شکاد هم یسایر میفرمود و ممکن که غرض از پایانان
دوستی و صحرانشینی بن باشد که اغرایا بنزل حضرت نخواهند بود و یساکر اینک اعتراف
دوستی و صحرانشینی بن باشد و شکاد کن بنا شد بلکه انجمنی در این مقام انجمن
بود و ترا که بمقام سناست داد خدا و ساه ملک هاجر خبر صحرانشینی حضرت
اسمعیل را چه تا و کی و خوشی از او که هاجر را با ناسی حاصل شده موجب که آید
رحمت بر د سحر و بخشدن ساه او را کرده و هر که معنی بن باشد که بر ناسی
اوست بالا اتمام شده خواهد بود و چون بنجیر اخلاص مان ۳۰ از فصل حضرت اسمعیل

۱۴
بر مردم اخفای صفت و عداوتی اسرائیل بر او کرده و عداوت با دشمنی
اولاد ساه را گویم فرموده است و همون گویم فرموده و چنانچه در آیات سابقه
و حضرت ابهم شرط فرموده همون گویم فرموده و در همان بارش بعد از ذکر
شده رسید بن حضرت ابهم بن شد و لایحق و یساکر ذکر در حضرت و استغفار
کردن از فرزند بهم رسیدن از مرد صد ساله و بن نو ساله سیرنا بد که و تو سر
آبرقام ال ها الهیم و یساکر یساکر لقا یساکر و تو سر الهیم آبا ل ساه
ایستخا و تولدت تخمین و قارا تا انا و شمویشقی و هقی و انا و یساکر
لیریت غلام و تو سر و احوال و یساکر لقا یساکر یساکر و تو سر و هقی
او و یساکر یساکر و تو سر و شیم عا ساه و یساکر یساکر و تو سر و هقی
کا و ول و انا و یساکر و تو سر و یساکر یساکر و تو سر و هقی و یساکر
آخرت یعنی گفت ابهم خدا و ناکا بن اسمعیل بنده بنامد بد که او فرزند
اشا ساه زن فرزند زاید بنای یساکر یساکر و او را یساکر یساکر
مر شرط خود را با و شرط علام بر نسل و بعد از او و با اسمعیل خبر داد و تو سر که
افزین کم او را و بر و سناست کم او را و یساکر یساکر او را و یساکر او را
بزد کم او را و یساکر کم او را و یساکر کم او را و یساکر کم او را
ساه در ساه و یساکر کم او را و یساکر کم او را و یساکر کم او را

و این بزرگترین مزه ها و موجب کرامت شدن هر نوع نعمتی می تواند بود و الهام عطا
تعالی و فقره دست او هر دو مشهور و او را بعضی از منجینان و بزرگان بلفظ
عربی ترکوم یا شند چنین ترجمه کرده که یعنی او هر مسلط و هر با محتاج خواهد
بود و فقره بعد که بر روی هر برادران مسکن کرد فی الجمله تا بسدی میکند و
می تواند بود که مراد از پدر و جد و شریعت بوده باشد چه بد معنی و حتی در کتاب انبیا
بیشتر استعمال شده و علما و مفسرین بان تصریح نموده اند از انجیل و مراد از ان کتاب
او انبیا و اولاد و فرزندان مجسم ملاخیم اول و در شان سیوم و هفتم و سی و سیم
و سی و هفتم و چه حکم کتاب بر ذیل که ذوالکفل پیغمبر است همین معنی مذکور است
بن معنی اول که است او هر چه چنین خواهد بود که و حتی شریعت حضرت را معین یعنی
ذو برادر و کفایتی بر او تمام پیغمبران بوده باشد بر همه قورنا و طایفه های جاری و بقیت
انحضرت اختصاص بکر و پیغمبر خواهد داشت چنانچه تمام انبیا که بعد از حضرت خلیل
علیه السلام بودند بقوم مخصوصی معبوس بودند و معنی فقره دوم که دست هر در او
انست که چون و حتی انحضرت که ذرات شتم است بر جمیع اشیاء در عالم موجود و تحقیق
کرد به و خواهد کرد بد چنانچه میفرماید که و لا یطیع الا فی کتابه پس
و میفرماید که او نیت جوامع الکلم بر وجه انبیا مندرج و در او و دست هر
در او خواهد بود و الله اعلم و برهوشندان مطلع بطور کلام محقق نخواهد بود

که در

که در عده فرمودند خدا را جو که تو را بینا خواهم کرد بجهتیک که شمرده شود و انوار است
اینکه همان بشارت که حضرت ابراهیم داده شده و موجب برتر انحضرت کرد به در شان
همان فرزندان است که در رحم هاجر است تا موجب شود بی کامل برای هاجر و انوار
و انوار همان بارش بعد از فقر است چند که با سخن فیه دخل نماید با آنچه چند مذکور است
که حاصل معنی انبیا است که با خلیل خود چند شرط نموده است بشرط آنکه ^{انحضرت}
کند راه او را اول انبیا کند نسل و ذریه او را بینا بپایند و دوم انبیا بود
کنان از انجیلیتی باشد که در و طوایف و جمیع پادشاهان از ذریه انحضرت
سیم انکه بزرگ و پادشاهی اخذ دارد و ذریه انحضرت با وید ذریه همد چهارم
انکه در بین کنعان و محل کنای انحضرت بود بد و ذریه انحضرت مسلم داشته از ایشان
انذراع بکره پنجم انکه نگاه دارند شریعت را که امت ان در آن او ان خشنه کردن
در و در هفتم بود و چگونه می تواند بود که ظهور این وعده ها در بی اسرائیل بود باشد
و عبارت ذریه که شتمل بر فقر است و لاینت و یعنی آبرام بن نفعیم شانا
انچه ها و هر که خواهد که بر تفصیل ان مطلع گردد رجوع شود به بنامید و انضا انحضرت
فقرات و همان بارش میفرماید که و یوحی اوتاه و کم ناتی میمانا این و ذریه
و همانا لگویم تلخ عیم میمانا یعنی فرین کم او را یعنی سار را و نیز
بدم از او میفرماید و انبار قورنا و پادشاهان قورنا هر بد دلیل است

و اطمینان این را نیز نموده باشد که با وجود چنین شرطه از ان فراموش کرده مطمح
 نظری بغیر از همان که ذکر کرده و دست نداشتند و تمام هست منصرف
 بر بقای همان نبیره که چنین گفته آن می تواند بود و کوفت و جبین موهبتی
 سایر مواهب و نایب و مزایای شرافت کافیت که بمن عطا شده است ^{نزد}
 که از نسل و حیدر دست نرود و این است که خداوند عالم این ^{جواب}
 حضرت خلیل خویشین مینماید که این فرستادم سار میزاید هر که است
 و بعضی شرط خود را در باره او و اولاد او را خواهم ساخت چنانکه یکی از آنها
 خشنه کردن و در روز هفتم ولادت و این شرط در باره اسمعیل میسرود و هجده
 اینکه نزول بر حکم بنا نهادن از کلد حضرت اسمعیل بود و علی و معترت
 نوزده تصریح نموده اند که شرط که در این ^{مهم} این یعنی مذکور است عرض
 ان خشنه کردن و در روز هفتم است و همچنین بعضی شرط دیگر هم مذکور است
 بدو و این را با وجود آنچه فرموده که این بر بنی و نوالی اخوان و چون در این
 خطاب لفظ عولام مذکور شده و این لفظ شرکت میان معنی جاوید و زوال
 طویل و منقطع بود که لازم شود که با بظهور شرط خداوند جلجل با حضرت خلیل
 حضرتنا یعنی ناجا و بدینا و بعد از این تویم فرمودند که خبر اسمعیل بوده
 شده است که او برکت داده شده است و او را این را خواهم کرد ^{مؤد} مؤد و بزکان

مؤد

مؤد و نسل او بهم خواهند رسید و لفظ مؤد معنی ان غایه الفاذاست
 این مقام استعمال فرموده تا اینکه قرینه باشد بر آنکه عولام در مقدمه معنی
 ثان طویل است و البته بزرگ و پیغمبر اینچنان دان او نقل بخاندان اسمعیل خواهد
 و هرگاه کسی بزکان و دوازده نفر را که خبر داده که حضرت اسمعیل ^{مؤد} مؤد
 رحل نماید بر او صیای حضرت خلیل را می بینی و این شرط را تا کینه
 بن و از هر هفتاد طینان خراط خلیل مذکور شده باشد و می خواهد بود بلکه نظم
 نکان ثابت دارد و الله اعلم و این بیانات و تحقیق لفظ عولام در اینجا
 تقدیر است که آخر از احوال بود و لفظ ^و و لیسنا علی عطف بر ما قبل بوده باشد
 معنی همچنین باشد که شرط جاوید و نسل اسمعیل هر دو با هم عمل خواهد
 آنچه در واقع چنین شد و تدقی و اولاد سخن بزرگ و صاحب رتبه بعد از ان
 شریعت و بزرگ ایشان شده با اولاد اسمعیل تعلق گرفت و ناجا و بدو را بر سلسله
 اهد بود و چون علی و معترت بنی اسرائیل باین معنی خود را راضی نمیدانیدند
 نه روی عناد جنتم از اسالی آنها میپوشیدند و چنانچه حمل نمایند بر آنچه اعتقاد خود
 ثابت که جمیع این شرط با اولاد اسمعیل تعلق دارد و لازم می آید که حکم خدا
 ر و غی باشد زیرا که از وقت خوالی تا فی بیت المقدس که تا این زمان کفر
 و هزار سال بشود بزرگی و پادشاهی و سایر شروط این بیان بنی اسرائیل

و اطمینان این را نیز نموده باشد که با وجود چنین شرطه از ان فراموش کرده مطمح نظری بغیر از همان که ذکر کرده و دست نداشتند و تمام هست منصرف بر بقای همان نبیره که چنین گفته آن می تواند بود و کوفت و جبین موهبتی سایر مواهب و نایب و مزایای شرافت کافیت که بمن عطا شده است نزد که از نسل و حیدر دست نرود و این است که خداوند عالم این جواب حضرت خلیل خویشین مینماید که این فرستادم سار میزاید هر که است و بعضی شرط خود را در باره او و اولاد او را خواهم ساخت چنانکه یکی از آنها خشنه کردن و در روز هفتم ولادت و این شرط در باره اسمعیل میسرود و هجده اینکه نزول بر حکم بنا نهادن از کلد حضرت اسمعیل بود و علی و معترت نوزده تصریح نموده اند که شرط که در این مهم این یعنی مذکور است عرض ان خشنه کردن و در روز هفتم است و همچنین بعضی شرط دیگر هم مذکور است بدو و این را با وجود آنچه فرموده که این بر بنی و نوالی اخوان و چون در این خطاب لفظ عولام مذکور شده و این لفظ شرکت میان معنی جاوید و زوال طویل و منقطع بود که لازم شود که با بظهور شرط خداوند جلجل با حضرت خلیل حضرتنا یعنی ناجا و بدینا و بعد از این تویم فرمودند که خبر اسمعیل بوده شده است که او برکت داده شده است و او را این را خواهم کرد مؤد مؤد و بزکان

۱۷
 بیرون و فزونی ایشان بخلافی بنده نیست فلذا بیشتر ایشان از تغییر این ساکن
 مانده چشم ایشان پوشیده اند در بارش و برالینوار سفر برآید بعد
 از نقل بنویسند انسخی و از شیراز شد انحضرت و ضیافت کردن حضرت
 ابراهیم هر فورما مذکور است که و تو مرا براهم کارش ها انا هرت و انت
 شاه کی لا یرون بن ها انا هرت عیم بنی عیم یحق و یحق هذا با دیو دین ایل
عل او دوت بنو و تو مرا الهی ایل ابراهام ال برع بعینا علی هتعر و علی
انا تحا کل تو مرا انا سا را شمع یقولا که یلی یحق سیاه تحا ذاع
 و کم انت بن ها انا لغوی اسمی تو کی دتعا هو یعنی گفت سا بر حضرت ابراهیم
 که بیرون کن این کینک و پراهر که میراث نیکو دیر و با چهرین اسحق بدامان
 سخن بسیار در نظر ابراهیم بسبب فرزند خود فرمود خدا با ابراهیم که بدینا بد نظر
 آنچه گفت بنو سار در باره کودک و کینک تو بشو سخن افرا که با سخن خوانده
 میشود بنو قیل و و نیز این فرزند کینک را هر قوم بزرگ قرار میدهم که فرزند
 تو است و **مؤلف** گوید که آنچه در این چند آیه مذکور است مؤیدیت قوی
 در تفسیر این آیات مذکور شد زیرا که چون سلطنت و بزرگی یافتن اسحق عقد
 بود بر اسمعیل ناپست در آن اوان اسمعیل غش فرمان اسحق بوده فرمان
 بر داری ناپست بر آمدن حضرت ابراهیم که با بدیخواهش کنان اسحق است جعل اید

چون

۱۸
 و چون حضرت ابراهیم بزرگ حضرت اسمعیل را دانست بود او را در آل بن سخن بسیار
 بداند و آنچه درین مقام شما حج اسحق بر اسمعیل است بجهت تقدم سلطنت او بر اسمعیل
 و ذکر علان بجهت اینکه با بد حکم او جای با شد مذکور شد از ذکر کنان و بزرگی
 اسمعیل و تفسیر یح یا نیکو او را بزرگ خواهم کرد اینند دلیل است بر اینکه از بیرون کردن
 نقصی ناپست بر اسمعیل نخواهد شد و آنچه در باره او وعده شد فعل خواهد آمد این
 قدر است که سلطنت اسحق تقدم دارد بر سلطنت او و در همین بارش بعد از این
 انا یجده است که شتم است بر ذکر بیرون کردن ها جرو و صحرار و فن او با فرزند
 و چون از فقرات غم فغان و قرب منزل اسمعیل و هاجر نزد خداوند عالم
 معلوم میشود ما قدری از آنچه تاکید و تأیید مراتب سابقه ترجمه نموده
 کلام را با ختم بنمایم و با الله الموفق خلاصه ترجمه آن آیات است که چون
از عاتق بر جلیل ماسوره بیرون کردن هاجر و نابی و طرفائی برای هاجر
و اسمعیل هجا ساختن ایشان را و از نابی با ن یوشیع نمود و چون آب ایشان
تمام شد حضرت اسمعیل و زبوره ختی را نام گرفت حضرت هاجر را حضرت کنانه
گرفت یگانه مشغول کرد که در آن شد و همه کنانه گرفتن این بود که نوبانی که فرزند
خود را با ن خال به بندد در این حال فرشته از سما حضرت هاجر را کرده و نشو
باش خدا شنید و از فرزند تو را بدیخواهش است بر خیز و حکم بکند و سا و را که

میگردد خدا او را و خداوند عالم را نمود بحضرت هاجره چاه آبی را و آن حضرت
 از آن چاه آب آورد و بحضرت اسمعیل خدایند و بود خدا با آن حضرت و بزرگ شد
 آنحضرت و بود تیر انداز و سگش گرفت در میان بان و آن تا آخر آن درین بارش
 مذکور است و با همین قدر گفتا بنمایم **مولف گوید** اینجا و بحضرت هاجر
 ظاهر شد بالاتفاق چاه نهزم است و بنا بان باز آن مکعبه است **اکمالوا** دلخوا
 بارش حیثی تا از سفر برایش مذکور است که بعد از وفات حضرت شاعر ابیهم
 مزن و بیک نام او قطره را بود گرفته از آن زن نشسته بر پهنایند ایشان را در چاه
 خود با طراز عالم در نهاد و در فانت آن بزرگوار حضرت اسمعیل و اسمعیل بنا این
 حاضر بوده آنحضرت را در میخانه قدس فر فرمودند و بعد ازین فقرات است
اولاد اسمعیل مذکور است باین تفصیل بنا یوت و قیدار و آو سیل و بنیام
و شمع و دوها و صا و حده و عیا و بطور و نا فیس و قدما و مولف گوید
 که عرض از نقل این فقرات است که ناظر درین زمانه مطلع باشد که قیدار
 از فرزند اسمعیل است و در این مقام بصریح باینطریق **باب و ششم** در ذکر
 اخبار این بنا به نسبت پیغمبری عظیم ایشان را بیکان پیغمبری اسرائیل است **بدانکه** بعضی
 بنیم نوثره و در بارش شوق طیم بعد از ذکر و صافی حضرت موسی هم بقوم که چنین
 و چنین کنند و در زمانه و نافع محاکم و مراحمه مرید نیزه خاک که در بیت المقدس

ملایک

اکوان است تا حکم کند بنا آن نما بتریت همین نوثره و منع بلوغ فرموده است از بنا نیست
 آن بختان و اسطلاب ایشان و نا لکیران و ساحران و اشالی آنها مذکور است که نای
فرجایا یحیی کالمونی باقیم کخا آد نای الحیا الویشاعون یعنی پیغمبری از بنا
 از برادران نوسل من برانگیز اند خدا عیالی نواز و بشنود و بعد از آن میفرماید
نای اثیر شاعلمنا معجم آد نای الحیا یحیی رب یوم هفعا هالی لیمودلا انفس المومع
نول آد نای الهالی واثها ایشو هکد و لاهرت لا ابراه و عود کلا ایش
لوت و یومرا آد نای الا عیطیل و انیر و یرو و حاصل معنی بنفقه اینست
 بر معیشت شدن آن پیغمبرین و رسید در هر شی که در با عیله سبنا جفت نموده
 بد نگاه احدیت عرض کرد که ما را در یک طاعت شنیدن و از این خدا عیالی خود دیدن
 تنها بعضی صاف و برقی نیست زیرا که میرسیم که از هدایتان میریم و فرمود خداوند **طالم**
 بیکو گفتن این قوم و کو تا قوم بنی اسرائیل چنین تصور کرده بودند که در هر وقت و
 هر پیغمبری که می نازل شود باید بوضع نزول الواح بوده یا صاف عفر و برقی را و از آنها
 مندرج است خدا و التماس دفع انجم نموده خواستند که طریق نزول وحی را بوضع
 و ده باشد خداوند عالم بوضع حق ایشان رحم نموده فرمود که خوب گفتند و ایشان
 زده داده فرمود که نای نیم لیم سیرب احیهم کا موحا و نای نیم با مری
 یو و یو الهیداک کل اشرا صونو یعنی پیغمبری بعوث میگردد آنم با ایشان

انسان برادران ایشان مثل خود بدیم کلام خود را بدین و سخن گوید با ایشان
و از زبان و هم او را چون در مقامی که وحی بدین پیغمبر کرده شود و در چنین نزولان
علامت وایتی با ایشان باشد که تمام خلق از آن خطبه نموده بفهمند که آن وحی از جانب
خداست چگونه آنرا قبول خواهند کرد و البته در مقام انکار خواهند آمد لهذا میفرماید
که و هانیاه اینرا نشنید لا یتبع ال یا ماعنا نشیر بدین پیغمبری تو خواجه در حق معبودان
هنا فی انیرنا زید لیدیر یا باز یمنی است انرا لا یضو نیو لکه بر او نشیر بدین پیغمبر
الهیتم احریم و مت هجاب همو یعنی هر آن مردی که نشود سخن مرا بچند نفر
ان پیغمبر فرستاده من بنام من انتقام میگیرم از او تا آن پیغمبری که دعوی دوزخ
کند یعنی گفتن بنام من بچند نفر تا ده یا شصت و این سخن گوید بنام
دیگر که نشود ان پیغمبر و چون از ان فقره مستفاد شد که سخن گویند بنام خدا و
خواهد بود یکی از فرستاده بر حق که خدا او را فرستاده باشد و از سگواران
خواهد کشند و ویم انکه سببی بوده بدوزخ سخن خدا را بر خود بند و چنین کسی
واجب القتل و کافراست و غیره تا ان دو نفر شکل و از برای همه که تشریف و با او
این اخطا عفت و بر وی پیغمبر هر روز واجب که ازین تکلیف معاف شده فلهمذا باید
علامتی مضبوط شود که هر کس را میسر باشد که بواسطه ان در مقام تحقیق بر آید و
گواهی از دوزخ گویند نما بدوی با بدان علامت چیزی باشد که نهی ان برای همه

امان

ان بوده بلکه در ان نیز از پیغمبر محتاج با سبب فراوان نبوده باشد تا هر فردی
اجدا ممکن شود که در مقام امتحان بر آید و با سبب فراوان فهمیدن نیست شود پس
بنان آنچه را از همه انسان نبوده اختیار نموده مجروح را اختیار پیغمبر فرموده
پیغمبر ما بدک وخی تو سر یلنا فضا ایضا یعنی اثبات هدا یا انرا نشیر لا دیر و انرا
زید بدین هجاب فی شیم ادنا ی لا یضو نیو لکه هدا یا و لا با و هو هدا یا و انرا نشیر لا دیر
و تا می بر آید و ان دیر و هجاب لا یضو نیو یعنی اگر کسی بدخود که
زید بنام ان سخن را که نفرموده است خدا بچند سخن گوید ان پیغمبر بنام خدا و
نودان سخن و بوقوع نیاید ان سخن است که گفته است از ان خدای و بچند سخن
تا انسان پیغمبر را سید را و یعنی ان پیغمبری نیست که خدا از سگواران انتقام
د مولف گوید که در اخر تفرقه مذکور است که لا نام نای خود بیدار است و کوفه
فی بر پیغمبر بکرا از انرا نیل مثل موسی چون در دوزخ و موضع از ایاث مذکور
پیغمبر شد که ان پیغمبر تفرقه مثل موسی خواهد بود باید از غیر بی اسرائیل بوده
چون علماء بنی اسرائیل چنین میگویند که ان پیغمبر باید از سگواران باشد
بنام سخن چند را و میبایست نمود که ذکر آنها و جواب آنها ضرر است اول
که لفظ لا نام در این ایراد صیغه ماضی است و معنی ان اینست که بر حق است
اینکه پیغمبر و جوابان ان اینست که در لغت عبری لفظ ماضی یعنی مستقبل

دنیا را استعمال بشود چنانچه در لغت عربی هم این رسم شایع است و فرزند برای یک
 عرض در این مقام معنی استقبالات است که در بنی اسرائیل که مراد حضرت یعقوب
 پیش از موسی پیغمبری نبود مگر حضرت یوسف و علیا بنی اسرائیل بر پیغمبری یوسف
 اعتقاد نداشتند و آن حضرت را پیغمبر نیانند و بر نقد بری که آن حضرت پیغمبر بوده
 باشد معلوم است که مقصود از این ایراد هیچ حضرت موسی بر یوسف بر نهانی
 نیست پس چنانچه از لایق نام معنی استقبالات است نه ماضی و نه امر که تقدیر لایق نام
 چنین است که آنرا بر ملا خود آید تا با هم ال با هم یعنی که معلوم کند او را و برود
 مقصود خدا از این ایراد نیست که پیغمبری بر بخیزد از اسرائیل مثل موسی که سخن
 گوید با خدا و برود و از این لازم نمی آید که در هیچ صفت مثل موسی نبوده باشد
 بلکه همین در کلام الله بودن مثل موسی خواهد بود پس صحیح است که این پیغمبر
 در سایر صفات مثل موسی و مثل موسی نیست و سخن گفتن با خدا و برود
 و کلام الله بود و جواب میگویم که این تاویل کتاب نیست با اعتقاد بنی اسرائیل
 دارد زیرا که ایشان موسی را پیشین خلق اولین و آخرین میدانند و قابل نیستند
 که کسی با دلی با هر مرتبه حضرت موسی بتواند رسید و اعتقاد با این معنی از اصول
 دین ایشان است چنانچه بعضی از علما و ایشان تصریح نموده پس این تاویل حکمی
 خواهد بود بدو و نه ضابطه فقهی و این میگویم که آنچه در این آیات در وصف

پیغمبر

موسی و مد کلمات که سخن خود را بدین اویسند از ظاهر معنی آن است که با او
 بر سخن خواهد گفت پس حق چنین خواهد شد که آن پیغمبر مثل موسی باشد و این
 او را معلوم کند و برود و بواسطه و این میگویم که بنا بر این تاویل باید که
 بری از بنی اسرائیل بغير از حضرت موسی با خداوند جلیل مناجات نکرده باشد
 تا چنانچه مناجات هم کرده باشد جواب نیست با شد و این خود باطل است که بنابر
 ایناء بعد از موسی با خداوند مناجات نموده از اجتناب سوالات و خواهشها
 اند و بجواب آنها بواسطه ملک فاضل که بدید چنانچه از تقدیر در کتب سابقه
 معلوم میشود **سوم** آنکه شاید مراد از اسرائیل موسی بودن این باشد که مثل
 یاس در این که معونت است بر خصوص بنی اسرائیل نه بر همه قومها و امتها هر چند
 بنبر و نشان و سایر صفات مثل موسی نبوده باشد و بر این تقدیر بیان این
 مافی نیست جواب خواهیم گفت که ایا آن پیغمبر صاحب بریعی تا نه غیر شریعت
 خواهد بود یا بر همان شریعت معون خواهد شد نقد بر اول خلاف معنف
 اسرائیل است زیرا که ایشان شریعت حضرت موسی را همیشه میدانند و مطلقا
 بران را نمی بینند و تمام نزاع ایشان با سایر فرق عالم بر همین مطلب
 بعد از این تفصیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بر نقد بر این آیه
 بود که لفظ نابی که صیغه مفرد است در این مقام مذکور شد بصیغه جمع ادا

کرد و در آنجا جمیع اینها که بعد از حضرت موسی معصوم شده اند در این صفت شریعت
و دیگر یکی از جمیع بلا صحت است پس لابد با بدکاران پیغمبر اصفی دیگر بوده باشد که در
صفت با حضرت موسی شریعت باشد و بنا بر اینها در آن وصف شریعت بنا شد تا موجب
ترجمه تواند شد و هرگاه این معنی معین معلوم نشود رجعت و قسم آن نظر کرده ^{مجدد}
شد **چهارم** اینکه طریقه سفر یا حجیم لیل است بر اینکه آن سفر یا بد از برای سرائیل
باشد جواب تویم که جمیع بنی آدم با یکدیگر بر آورند و در نوزده سکره و لا دعصرا
که برادر حضرت یعقوب برادر برای سرائیل خوانده چنانچه در واسطه تا و اثنی عشر
ویم از سفر حجیم سفر باشد که و اثنی عشر عام و اولی و آخر عویم یکم و حجیم بن
علاء و هم چنین و چنانچه بعد از بنیم اولاد دعصرا برادر بنان خوانده
یکم و دوم واکه ایضا از کفارند و از اولاد حضرت را با هم نیستند و در وضع
نوزده برادر برای سرائیل خوانده یکم برادرش زوت حوکت از سفر حجیم ^{چهارم}
که مذکور است که و اثنی عشر و اثنی عشر و اثنی عشر و اثنی عشر و اثنی عشر و اثنی عشر
و دیگر برادرش کی نفس از سفر حجیم ایضا که سفر نماید که لا تنیب او و بی کجا ایضا
هو و در غیر این مواضع مذکور است بن کرانیک با بدان پیغمبر برادران این
باشد چه دلالت دارد بر اینکه برای سرائیل خواهد بود و الله اعلم بحقایق الامور
و ایضا در فصل جمل و دیم کتاب شعبا مذکور است آیه که ترجمه شریف است اینک بنید

اعانت کنیم اول مرتبه من پست دیده جان من بدیم و خود را با و شریعت از برای
بنابرین آورد و بر صحت است در اینکه شریعتان بنید غیر شریعت موسی خواهد بود
براک شریعت موسی برین آورده شده بود از زمان حضرت موسی تا زمان حضرت
عینا معول بر بود و مع ذلک و عده اینکه برین خواهد آورد و معنی نماز و در این
شریعت از برای قومها برین خواهد آورد و دلیل بر کرات برانیکان شریعت غیر
یسی است بحکم اینکه موسی معصوم بر قوم خاص بود و ایضا در فصل پنجاه و یکم
تا بن شعبا این مذکور است که ترجمه شریف است بشنود بن ایقوم من ایامت من از
برش کند که معنوی از من برین خواهد آمد و شریعت خود را از برای ششانی
و برما قرار خواهیم داد و در کتاب حقیقی این مذکور است که ترجمه شریف است بنید
حی و از اشیای نویسی بر لوحی تا اسان باشد خواندن آن بر تابع که دیگر پیغمبر
و عده هفت و گفتگو خواهد کرد از قیامت و دروغ نخواهد گفت اگر بر کند امده
در این باشد که او آمد نیست و دیگر یکند و هر که بخت و وفی کند با او شایسته باشد
انکر جان او یعنی سختی کشن است و خوابان با یمان آوردن با و زندگ کنند
تولف کردید که ایچ در این ایام کتاب حقیقی مذکور است که با ناکید و بخت بد
مان خبر است که از نوزده نقل شد بر که سکران شخص موعود را در هر دو موضع
راجل القتل با کرده و ما این را با ناکش کتاب شعبا در موضع دیگر که خواهیم کرد

باجه ازین هر دو استنباط میشود و ایضا در صحیفه دانیال تصریح باینکه حکم نوزده
فسخ خواهد شد مذکور است و چون اراده چنین است که بستر را از زمین و سایر افضل
نمایم در این مقام از ذکر میگذریم و حواله بموضع دیگر نمایم باینکه حکم دلیل بر اینکه
شرعیت نوزده ابدی نیست و باید نسخ شود اینست که تمام احکام نوزده مفسد است
باینکه باید در زمان بودن بنی اسرائیل در زمین کفان و معور بودن بیت المقدس
بعلاید که جمیع احکام نوزده نیز باجسته به بیت المقدس است و چنانکه حکم نوزده ابدی
میسود نقیض بر زمان و مکان معنی نداشت با وجود اینکه در چند آیه از آیات نوزده
مذکور است که دست بنی اسرائیل از زمین کوتاه خواهند شد و ما ان ایا ترا فضل
خواهیم کرد و آنچه احوال علماء بنی اسرائیل قرار داده اند و در سایر بلاد بعمل می آمدند
محض اختراع و از بدعتها میباشند و در نوزده و سایر کتب معتبره مطلقا ازین
عیادات خبری و ازین نیست و ما به فصل در این مقام ایام نموده در فصل اول
اثبات مقید بودن حکم نوزده می نمایم و در فصل دوم اختراعی بودن عبادات
مستفاد در میان بود و باقیوت میرسانیم و در فصل سیم جوابیه زاده که بر ادبی
بودن حکم نوزده اقامه نموده اند میگوئیم و با قضا التوفیق **فصل اول** در اثبات
مقید بودن حکم نوزده بر زمان بنی اسرائیل و در مرتبه بیت المقدس و در پایتخت
و الا یحیی من انفسهم نوزده است مذکور است که حضرت موسی بمقام بقوم میفرمود

۲۸ اِهْلَ الْاَرْضِ اَنْتُمْ حَوْفِمْ وَ مِشْطِمْ كَاَنْتُمْ صِیْفِ اَدْنَا اِلَهَائِی لَصَوْتِ كُنْ یَقْرَبُ
اَرْضِ اَنْتُمْ اَنْتُمْ بَاَنْتُمْ شَامَا لَوِیْشَا هَیْیَ بَرِیْنِ اَوْخْتَمِ رِشْمَا رِ سَوْمَا وَ نَسْرَ
باجه فرمود مرا خدا میخالی من بگردن این چنین در میان آن زمین که شما میباید ایضا
می میرات که حق از زمین غرض زمین مکنفاست و ایضا بعد از چند آیه مذکور است که
م اَنْتُمْ عَامِدَا تَا لَعِیْنِ اَدْنَا اِلَهَائِی اَحْیَا یَحْیُورِیْبَ یَا مَوْرَا اَدْنَا اِلَهَائِی هَقْمَلِ اِلَیْ اِث
اَعَامَ وَ اَنْتُمْ حِجْمَدَ بَا مَرَا اَنْتُمْ یَلِدُوْنِ لِیْ سِیْرَا اَوْفِی کُلِّ هِیْ اِیْمِ اَشْرَهْمِ
یَنْتُمْ هَلْ هَا اَدَا مَنَا وَ اِثْ یَنْتُمْ یَلِدُوْنِ یَعِیْیَ وَ زِیْیَ کَ اِیْشَا دَ هُودِیْ بِ یَنْتُمْ
ما میخالی خود و گروه سبنا که فرمود خدا بمن کجاست کن برای من مرا بر قوم دانا بشود
شما را مرا میخالی خود که بنا میزنند تا بر سرند ازین هر دو و بر کاران که ایشان زنده
را از زمین و مریدان خود را بنیایا میزنند و بعد از سه آیه دیگر میفرماید وَ اَوْفِی صِیْرَا
اَدْنَا اِلَهَائِی بَا عِثْ هَیْیَ لَدِیْ اَحْیَا حَوْفِمْ وَ مِشْطِمْ اِلَهَائِی لَصَوْتِ حَوْفِمْ اَوْ نَامَ بَا اَرْضِ اَشْرَهْمِ
لَوِیْ یَنْتُمْ شَامَا لَوِیْشَا هَیْیَ بَرِیْنِ اَوْخْتَمِ رِشْمَا رِ سَوْمَا وَ نَسْرَ
و سوما و شرعیتها برای هر یک که در شما آنها را در زمین می کشد و بعد از اینها میفرماید
زین و ایضا و اینها را برایش می گذارم که بچرا و مودلیم شود و لاخیم که اهلیم و انا
پس بعد عبادتی و آه بر اینها اِثْ کُلِّ هِیْ حِیْوَ اَوْ حَوْفِمْ وَ هَیْیَ اِلَهَائِی اَشْرَهْمِ
و عا سوما اَرْضِ اَشْرَهْمِ اَحْیَا نَوْتِیْنِ لَهْمَا لَوِیْشَا هَیْیَ بَرِیْنِ اَوْخْتَمِ رِشْمَا رِ سَوْمَا وَ نَسْرَ

و بکرمین مضمون در تورات و کتاب بنی اسرائیل هر که خواهد جمع کند و اینها
 در تورات و کتاب بنی اسرائیل هر که خواهد جمع کند و اینها
 الله تعالی بعضی از آنها را در باب عیسی نقل فرمودیم که با وجود اینها
 بایست که این موضع ازین مواضع همین قدر مذکور باشد که در وقت کوتاهی شدن
 و ششما ازین زمین عمل کنید با این شریعتی که در این کتاب آمده است و اینها
 اعتقاد بنی اسرائیل است که اینها خبرهای بنی اسرائیل است که اینها
 انتظار از این کنند بلکه میگویند که جمیع آنچه در عالم خواهد شد اینها خبر داده اند
 مثل آنکه میگویند که ما شیخ بروی نخواهد آمد و عمل شریعت تورات نخواهد نمود چنانچه
 میباید بود که با وجود آن اخبار هیچیک از اینها خبر از احکام شما نداده اند و خبر شریعت
 ما شیخ که با اعتقاد نامساویان شریعت تورات است داده باشد و حال آنکه احتیاج
 بخبر دادن شما ضرورتی نداشت که این احکام در زمان حاضر بر بوده که احدی از اینها خبر
 شما را نگوید و تمام حیران و سرگردان بودند بلکه همین جهت از تاکید و سفارش کردن
 با تمام توراتیم بسیار خبر توراتیم که اینها کتابست المقدس را با بود هیت پیغمبری بود
 که خلق را هدایت نماید و اینها را اخبار مرساند و بعد از خواندن المقدس اول اینها
 از ایشان منقطع شد و اعتقاد ایشان اینست که در کتاب المقدس نافی اینها نباشند
 با وجود آنکه در تاریخ یوسف بن کیران که تا ویحی معتبر است و رسم چنین و قرآن

مذکور است

مذکور است که حضرت عیسی حضرت زکریا و حضرت یحیی علیهم السلام در بیت المقدس نافی
 بودند اگر چه اسم حضرت عیسی در آن تاریخ مذکور نیست اما اسم حضرت زکریا و یحیی
 و چون حضرت زکریا و یحیی بنابر دهنده بظهر حضرت عیسی بودند اسم ایشان را
 از میان ایشان خند و در هیچ موضعی اسم ایشان هم مذکور نیست مگر در تاریخ مذکور کنی
 نام بدل و انداختن و اسم ایشان را یحیی مذکور است و اینها در تورات و سایر کتابها
 حکایات احوال ماضیه که بجهت ظاهر نفی بر نقل از مضمون بنی اسرائیل است بر چگونگی
 میشود بود که ازین احکام با وجود شد احتیاج ساکت باشد و اگر آن اخبار گفته
 ابرام نموده تا بنا بگوید که لفظ تورات را یحیی مذکور شده معنی سنورات و چه مانع از این
 آنچه در سفر ایشان اینها بلفظ تورات مذکور شده معنی اخوی بوده تا تورات و
 شما هر دو باشند و اینها محل بعضی اصطلاحی نموده باشد مخصوص تورات ایشان
 شود جواب میگویم که بنابر این تمام آنچه در سفر ایشان تا بنا مذکور است لفظ هر دو
 هر دو و لفظ ها و کلمه هر دو در اسم شما است یعنی این تورات و با وجود
 دال بر اینهاست چنانچه محل بعضی عام میتوان نمود و اینها یک در تورات و یک بنی
 بنی اسرائیل مذکور است که چون در کتاب اول بیت المقدس بنی اسرائیل با سیر ایشان
 و هفتاد سال از زمین تا بیایند بعد از آن که درش با دشاهی بود و بخت النصر را بر ایشان
 نمود که در بنی اسرائیل ایشان را مرضی نموده به بیت المقدس برگشتند و چون بان زمین

ذو را که بسیار از احکام و قصص کتب بنا و میشت که مکرر مذکور شد حتی آنکه در روزی
 حکمی کرده و از ده موضع مذکور شد باشد موجود است و هیچ کس بر آن تکرار نکند
 و گفته و بر عقد بر یک که گفته شود چه چیز که است از آن که این حکم تکرار است و بعد از
 این میفرماید که گوشت بز خال و شیر را در پوست و هر گوشت و هر شیر و چنانچه خواهد
 داد و در اینجا پان نکرده بودند و مثل سابق میفرمودند و در این بارها نشان بیشتر
 بود و خداوند عالم هر کس بدین پناهی کرات فرماید و همچنین استدلال کردن باین
 دیگر که در روزی مذکور است و آن اینست که شود و سیر او و او را بشکافند
 رسوم اخلاقی و با کوه سفید را با چنان در یک فرجه میگذرانند استدلال
 سابق است بلکه اندک آنرا بر نشان و توان تمام تر و بر آن که در این آیه مطلق اسم
 ایشان است **فصل پنجم** در ذکر آنکه که بر بدی بودن روزی فراموش نموده
 و جواب از آنها باینکه اعتقاد جمیع علمای بنی اسرائیل از سقیدین و متاخرین این
 که شریعت حضرت موسی هم ابدیت و بعضی از ایشان این اعتقاد را داخل اصول
 دین نموده اند و دیگری بر او انکار نموده و گفته اند اصل اصول دین بودن این اعتقاد
 مسلم نیست بنا بر این اعتقاد جمیع پیروان این است که شریعت موسی ابدیت و متاخرین
 این ظاهر در این است این مطلبی که گفته اند فراموش نموده اند بعضی نقلی و بعضی عقلی
 و متقدمین ایشان گفته اند که عقلت نموده اند و از آن ادل نقلی در کلام ایشان

مطلقا

مطلقا اثر نیست بلکه از کلام ایشان معلوم میشود که چیزی که دلالت بر این میفکند
 اینها موجود نیست و ما ادعای عقلت ایشان را که عدم ساطح حکم و اتفاق ایشان متقدمین و متاخرین
 ایشان است ذکر نموده جواب از آنها میگوئیم و بعد از آن با دل نقلی که متاخرین از امامان
 و دلیل نباشند بر ادعای بعضی از علماء ما را نیز جواب میگوئیم و مزایای این استدلال
 و التوفیق ائمه اهل عقلت ایشان سر دلیل است **اول** آنکه چون اعتقاد ایشان چنین
 که هیچ مخلوقی نشان و مرتبه حضرت موسی هم وجود نیامده و نخواهد آمد پس میگویند که
 شریعت هم باید منسوخ شود زیرا که منسوخ شدن شریعت شریعت دیگر دلیل نقصان است
 صاحب شریعت اول است از صاحب شریعت دوم و ما جواب میگوئیم که تمام آن دلیل منسوخ
 بر ایشان همان مقتضای اعتقاد ایشان است و آن مقتضای اعتقاد حضرت است هیچ دلیل
 ندارد و آنچه منتهای دلیل ایشان است اینست که در روزی در سفر چهارم در باب از آنجا که
 مذکور است و آن در مقامی است که بنی اسرائیل حضرت کلمه را تمام بصحبت داشتن باز می
 که بر آن حضرت حرام بود داشتند و خداوند بجمعی از آن در مقام بر او است و آن بزرگوار
 فرمود و بر من خواهر و برادر نیاید که چنین سخنان میگویند در باره پیغمبر که خدا با او سخن
 میگوید و چنین نیست بلکه من موسی و او شده هر خاندانی من این معتبر و و سخن
 میگویم با او و بنود من نظر میکند چه سبب ترسید که بعضی از بزرگان بنده من موسی و در آن
 قبل از این اثبات مذکور است که منبر غایتنا میفرمود میگویند ها ادا ام آئین نقل بر ها ادا ما

یعنی موسی بسیار متواضع تر از انسانی که بر روی زمین است و خلایق را
از برایش استغفار میکرد همین قدر است که موسی هم در نزد خدا صاحب مرتبه بوده و کسی
سزاوارت طلب نیست و با یکو حضرت پیغمبر صل و صاحب کتاب و مرتبه و فیه و شأن ^{شک}
و کلمه خدا و افضل از بسیاری از ایشان بوده هرگز از او داد و مستطاف احتیاج بایشان
ندارد و بنی اسرائیل را ضرورت نیست که از برای ایشان امید داشته باشند و شیع خود را که
استاد داد و چنین امر شنیعی چنان پیغمبر عظیم ^{بوده} باشد اظهار نماید ^{الله} سبحان
ایا خدا شرم و اخلاق او دم نکند استغفار شده و بی و اوب کماله تمام این را
مناجات ندارد با یکدیگر بیکر مثل حضرت با همه از حضرت بهم رسد و تا شیخ شریعت
حضرت باشد بکعبه ایشان فیض علی بن هاشم آدانا ^{فایده} تا یسیدی میکند و ایضا ^{کرم}
که چون بعد از این با دل طاعت ثابت خواهد شد که پیغمبر بیعت جمیع بنی و خواهد
کرد بعد از ایشان بنی سقده بهیچ ^{لازم} می آید که آن پیغمبر شرفا حضرت موسی
باشد و ^و چرا از ادل غلبه ایشان اینک معلوم است که عزت و ارفعیت و سل و انزال
کث پیغمبر از رسانیدن احکام الهی بعباده همان احکام که فعل با اثر آن موجب صلاح
مقاد و معافا ایشان باشد نیست و در هر چه فی که پیغمبر بیعت شد و تمام اجتهاد
در صلاح مقاد و معافا شد و خلت است و سنا بندارسان پیغمبر بیکر تا شیخ شریعت
شریعت پیغمبر اول بوده باشد منفع است زیرا که آن پیغمبر تا فی هرگاه امیر کند باجه اول

آن امیر که تا شیخ شریعت اول خواهد بود و اگر امیر کند پیغمبر باجه پیغمبر اول امیر کرده است
و حال آنکه معروض نیست که آن پیغمبر اول جمیع احکام را آورده است باجه را پیغمبر اول یا بعد
مخالف صلاح و خلاف فرموده خدا خواهد بود و ظاهر است که مدعیان دروغ گوشت
تا با پیغمبر نیست بر هرگاه پیغمبر بعد از پیغمبر بیعت شود از برای او قسم خواهد
داد با این پیغمبر تا فی تابع پیغمبر اول و بر باد از نه شریعت خواهد بود چنانچه اینها بعد
از حضرت موسی یا بن وضع بیعت شدند و شریعت حضرت موسی را بر پا داشتند
و با این پیغمبر اول شریعت را کامل و تمام بنا کرده و محتاج است با یکدیگر بکری تا
تمام نماید و باجه را او بنا نکرده بیا ن کند مثل حضرت موسی که بعد از حضرت ابراهیم
بیعت شد و شریعت حضرت را که تمام کامل نبود تمام کرد و چیزی از احکام حضرت
را نسخ نکرد و علنا ایشان تصریح کرده اند با یکدیگر در احکام الهی محال است و بعد از
ایشان این مقتضات میگویند که شریعت حضرت موسی تمام و کامل است و چیزی را تا
نسخه است که در آن شریعت بنا نشده باشد و بیعت پیغمبر بیکر از جانب خدا که
نکند که در شریعت موسی باشد ممتنع خواهد بود چه جای یکدیگر احکام نوزدین
حکمران دهد و این دلیل محکم و جبرود است ^{اول} اینکه چگونه میتواند بود که صلاح
مقاد و معافا تمام عمر عالم نیست جمیع طوائف را بیکر پیغمبر بوده اصلاقتی و تفاوت
در آن داده بیا بد و صلاح لها بقدر مخالفت صلاح لها بیکر بیا بد و حال هر طایفه

رفتاری دیگر و ادای علیحد است که هرگاه بخواهیم از این بگذریم و هرگاه
نویسد و نظر عقلی خواهد بود بلکه شخصی واحد که چهره ظاهر یافته و واحد بوده باشد و هرگاه
چیزی دیگر باشد با و شل آنکه شخص را در چندین طیف و در اس بد چند نشانی
بلکه خوش نامت و بعد از آن که بدیج نیست و فساد او چندین بدیج غیر نموده
کار بجای می رسد که بعد از این باشد و در حقیقت بدیجی بکار آمدن این نیست پس می تواند
بود که امری در زمان فی ستم صلح بوده همان امری و وقت دیگر ستم فساد کرد
پس بغیر از آن و زمان اول امر را نموده بغیر از آن در زمان ثانی از آن می گذرد و
اینکه قول با نیکو شریف بغیر از آن تمام است کلامات جمعنی زیرا که آن احکامی
و اگر آن بغیر از آن در وقت آمدن اینها ضرر نموده یا نه بر مفسد هر قول مفسد
لازم می آید که در خدا و کراه و نتیجه اندیدان بنده کان و مفسد بود در این حال
بغیر از آن بعد از آن تا فی آخرت تمام بوده بعضی خواهد داشت و هرگاه اینک علماء
اسرائیل تصریح نموده اند که فی سیم را احکام الهی واقع شد و احکام بنیای
احکام دیگر جای که بد از انجیل و سبب بود فصل سیم از این بجای می کشد
عیناً و هم ذکر کرده که تنبیح و تدبیر کتب سابقین کردیم و یا فیه که حلال در وقتی
حرام می کرد و حرام در وقتی حلال می نمود چنانچه بر حضرت آدم و فرزندانش و تا
نوح خورده و غیره که در این حرام بود و در زمان نوح اکل حیوانات مطلقاً حلال

و هم چنین حلال بود تا اینکه حضرت موسی اکل حیوان بی تزکیه را حرام فرمود و هم چنین
عقد بعضی از مجامع پیش از زمان حضرت موسی حلال بود و انحصار از احوال ساخت
و ساختن میباید که عبارت از موضع مرتفع است که بجهت گذاشتن فریاد می سازند و در
بیشتر موسی حلال بود و انحصار در پای کوه و دوازده میباید ساخت و بعد از چند وقت
در حقیقت موسی حرام شد و انحصار منع از ساختن آن فرمود و بعضی بکار از مواضع و آن
شماره است **فصل چهارم** در بیان آنچه میگوید که شریعت موسی تمام است مقصود از آن چیست هرگاه
غرض از اینست که آنچه بنی اسرائیل را در آن وقت ضرر بود در آن شریعت مذکور است مسلم می دانیم
اشاره به دخل بعد از آن و اگر مقصود اینست که شتم است بر آنچه تا احوال بنی اسرائیل
شود ممنوع خواهد بود زیرا که هیچ وجهی برای این اشاره نیست بلکه هیچ کس این ادعا کرده
و چنانکه می تواند که این ادعا کند حالا اینکه رکت بعضی از اینها مذکور است که شریعت تمام
خواهد رسید که بر بدیها اواز کنند و عبادت ایشان شغل بر کوع و سجود نمایند و این
این بسیار است و ما بعد از این که از اینها را برادر خواهیم نمود و هم چنین خبر از نقل فضا است
و احوال هفت و دوزخ و قسور اموات مطلقاً در شریعت موسی مذکور نیست و چنانچه
بود که در شریعتی که نام و کامل بوده است مطلقاً خبر از امر اخوت نبوده باشد و اول
که بد که در عبارت علماء بنی اسرائیل رتبه بر این دلیل بجای کل شریعت موسی نه نیست
نورنه مذکور است و ما بجهت دفع بحثی که هرگاه شریعت نورنه تمام است پس احکام

خبر از حضرت که با یاس بنی مریان سا بطولایف شهولت دنیا را است و جمیع علم
 سهر و نوا و بیج ذکر کرده اند و گفته اند که در زمان فریب زمان حضرت عیسی هم معیشت
 شد اما نبودن خبریست از حضرت در میان ظاهر بود و وجهیست که اول اینکه
 چون بعثت حضرت بیت المقدس فرایستد و بنی اسرائیل که بر بود بیت باقی بودند با بنی
 افتادند و دیگر و مرتجع نشدند و فرایشتی را برای ایشان اتفاق نیفتاد که نوازند
 جز بر اضبطه نما بند چنانچه در اسرائیل و آن که بدست بخت نفر کشار شد و خط و کتاب
 خود را فراموش کردند و حال آنکه اناسیری از هفتاد سال پیشتر بود و دویم اینکه سیدان
 که چون بعثت حضرت یاسا علانست فقرای دین بود و در آن زمانه منکر شده از روی
 و بخت بد بن ابا و احداث ترک ذکر کرده باشند چنانچه حضرت ذکر تا و بختی که از
 پیغمبر از بزرگ و معیشت بر بنی اسرائیل بودند و تا شیخ شریعت ایشان نبودند مطلقا که
 ایشان در میان بودند که بنیت بلکه بود میگویند که در پیش المقدس تا بی مطلقا
 معیشتند و یوسف بن کوربان که از جمله مؤمنین معیه بود است و در ثانی و بیج خود
 ذکر ذکر تا و بختی کرده و سبب نقل بختی را ذکر نموده و تصریح به پیغمبری ایشان کرده و
 کفایت که این همان بختی است که مراد دارد و در آنجا بیرون غسل میداد **و ثانی که**
 که نقل غسل کرد آن حضرت بختی مراد را که یوسف بن کوربان تصریح کرده است از حضرت
 در وقت بعثت خود و بنابر پیغمبری حضرت عیسی بن مریم داده مراد مراد خواند

۵۶
 بر دین غسل میداد و نوبه میفرمود و ایشان را مستعدا در آن خدمت حضرت و روح الله
 میگرد و در کتب اخباری با بنی اسرائیل تصریح شده و بهر همین جهت پیغمبری او را منکر شده
 مطلقا در کتب خود اسم حضرت را مذکور نداشتند و میتواند بود که ذکر نشدن اسم بن دو
 نیز بجهت اول بوده باشد و الله اعلم یا بدانت که چون در میان بنی اسرائیل معیشت
 شدن پیغمبران معیت است که در زمان بوده و این ملائحتی هادیم این دلیل را که
 او استنباط نموده و وقت بعثت معلوم نیست علمای بنی اسرائیل بهرین جهت امر خاتم
 پیغمبران گفته اند و چون پیغمبری بعد از او تا نزد قیامت قائل نیستند و این دلیل علاوه
 بر اینکه دلالت بر مدعا بوضوح است که ملائحت می شود و چند پیغمبر بکرم مراد بنی
 است که زمان بعثت معلوم نیست پس با بر این دلیل باید تمام امثال خاتم پیغمبران تا
 دلالت میکند بر خلافا عینا و ایشان را که خاتم پیغمبران بودن این بی لازم دارد
 که بعد از جمیع اینها معیشت شده باشد و در میان بنی اسرائیل تا وقت ظهور شدن آن
 بخت نصر پیغمبران بودند پس باید این بنی ربیع المقدس تا بی معیشت شده باشند تا خاتما
 بر او صدق کند و این خلاف اعتقاد ایشانست **سوم** از ادله نقلیه ایشان دلیل است
 بکمال حضرت بنی و در آنجا با او اشخا و در آنجا استنباط نموده و آنست که میفرماید
لَوْ لَا صَبَّاحُ الْيَوْمِ مَرُّوا بِرَأْسِ الْفَيْلِ لَعَقِبْتُ لِعَقُوبَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ دَسْتُورٍ و از زمانه
 موسی بمیراث بر بنی یعقوب و در این آیه و در آنجا میراث خوانده و میراث بنیاید

انتزاع شود و این دلیل از ادله عزیمت و معلوم نیست که غیر از اینست که چنانچه
 که اگر همین ظاهر را خواسته باشد که هر چه میزانش باید هرگز نازید و از آن نزاع نشود
 و اگر خدا هم خواهد که از او ارشاد میزانش را بگیرد چنانچه شد پس راهی خواهد بود و با
 در بهای دلیل سیم که ازها و سیم نقل نمودیم نوشته شود ششم از ادله نقلیه ایشان
 ابراهیم که در بارش آیم بنصایم مذکور است و آن اینست وَنَشَابُ آدَنَائِي الْيَحْيَا
اِنَّ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ وَنَشَابُ وَتَبَسُّمًا يٰ كَلِّهَا عَمَّيْ اَنْزِلْ هٰذَا آدَنَائِي الْيَحْيَا
 نشانای یعنی باز کرده اند خدا میخانی نور را سیران نور را و رحم کند نور را باز گرداند
 و جمع کند از همه نورها که برگرفته کرده خالق و از اینها و اینها از قبل بود در تمام این دلیل
 میتوان گفت اینست که چون خداوند عالم بحضرت موسی وعده فرموده که جمع کند نورها
 برگرفته را در زمین پس با این لازم است که جمیع نورها را ببرد و ببرد و زمین
 جمع شده و شریعت موسی عمل نمایند و هرگاه شریعت موسی نسخ شود و چون چنانچه
 که تا بنا بر آن شریعت منسوخ عمل شود پس باید برقرار بوده نسخ نشود و دلالت این دلیل
 بر مدعا مثل ادله باغات و احتیاج بطول دادن کلام و در دادن نیست و آنچه
 مقصود از این است چنانچه از مطلق اول بارش تا این ابراهیم معلوم میشود
 که خداوند عالم بحضرت موسی خبر میدهد که بعد از تو قوم تو از پادشاهان نبیند خلاص
 داخل زمین گفان خواهند شد و بسبب این فریاد و بخت پرستی با سیری خواهند افتاد

و دست ایشان از آن زمین کوتاه خواهند شد و تا بنا بر ایشان رحم نموده ایشان را جمع
 نمود و آن زمین را با خواهم کرد و این وعدهها تمام بعمل آمد و یحیی را بل بعد از سیم
 داخل از زمین شدند و مدتی در اینجا اقامه نموده پس المقدس ساختند و بعد از آن
 بدست یحیی بنصرا سپردند و مدتی در آنجا ماند و زمین را بل با سیری گرفتار بودند
 از یحیی بنصر که هرگز یحیی ایشان را از حضور خود در زمین گفان و رفتن و از آنایا
 کردند و مدتی دیگر در آن زمین اقامه نمودند و جمیع وعدهها چنانکه در دست شدند و هیچ
 موضع خبری و از پادشاهان با دیوستان مقدس ثالث بدست یهودیت که اندک متاخرین
 انظار یهود که در قریب با این زمان بودند چون یافتند که از ادله سابقین خبری
 بر ایندی نگار و دست از ایشان برداشته با عتقا خود و با یکی از کتاب نشاء و دیگر
 از کتاب با مریا جستا ترا دلیل قرار داده اند و ظاهر در این مقام ایراد نموده میگویند
 که هفتم از ادله نقلیه ایشان در یسیت که متاخرین از کتاب نشاء جستا و آن
 چنین است که در او نوشته است که یٰ کَلِّهَا عَمَّيْ اَنْزِلْ هٰذَا آدَنَائِي الْيَحْيَا
اِنَّ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ وَنَشَابُ وَتَبَسُّمًا يٰ كَلِّهَا عَمَّيْ اَنْزِلْ هٰذَا آدَنَائِي الْيَحْيَا
 یعنی که چنانچه آسمان تو و زمین تو من میفرمایم باشند در پیش من گفان خواهند
 چنین با یسیت فرزندان شما و اسم شما از این ابراست لال بر ابدي بودن شریعت
 حضرت موسی نموده اند و حقیقت هر قدر تا تسل و تفکر نمود که بلکه راهی را برای این

چند باشد میفرستد و از کلام مفسرین کتاب فیهما نیز چیزی که از ان واجب است لای
 شود بنا فیهما از ان گذشته متوجه نقل دلیل دیگرند **ششم** از ادله نقلیه ایشان
 دلیلیست که از کتاب یا بر یا جبرئیل و ان اینست که در زمان موسی و یحیی که کتاب یا باقی چند
 که خلاصه مضمون ان اینست که خداوند عالم دنیا را از بدیهای بنی اسرائیل برایشان
 و قدید و تحریف بسیار ایشان می کند و میفرماید که بسبب این تاخیرها نهها و کتاهها
 و لا بت ایشان خراب خواهد شد و ایشان با سری خواهند افتاد و بعد از ذکر اینها
 در مقام ترجمه خبر با دینا فیهما میدهد میفرماید که تا بتا شرط میکنم با دینا
 شرط نموده ان شرط که با دینا کردم در هر خروج از مصر و ایشان ان شرط نگاه داشتند
 و ان شرط الحال میکنم اینست که تا بدین تمام بنی اسرائیل مر بشنا شد و احکام مر بیا کنند
 و با بدینا خفتن و دانستن از روی یقین بوده در ان باب تقلید و و اندازند
 و هر کس را علم حاصل نمائند و در انصاف من خدا می دانند تا بشم و ایشان قوم من
 و بنهم می نامند و کتاهان ایشان را و میکنند ان خطاهای ایشان و بعد از این فقرات
 ابر مذکور است که نه چهار شایست که چنین فرمود خطی خداوند هفت افتاب برای دینا
 و دوز و نه هفتاب و شش مکان برای دوشنا فیهما شب شکافند در با و مجموع او و نه
 ان خدای دینا فیهما اینست که او بکره و تغییر کند این همهها که نزد من است نیز نزد ان
 اسرائیل باطل شوند از روی قوم من هر دو کاران یعنی اگر ازین شرط که من کردم

بگوید

بگردند و از نگاه ندارند و حق از امر غایت نکند من خدا و نه هفتاب و نه هفتاب
 و خالق منصرف جمیع انیا و دینا فیهما از ایشان انتقام کنم و ایشان را باطل کنم باطل
 هرگز بر نماند و چنانچه الحال برایشان رحم نموده با ایشان عهد و عهد کردم دیگر که جمیع
 آنچه را خدا در این ایام خبر داده است انفا قافدا و بنی اسرائیل در ان دودی با هم
 افتادند و بعد از هفتاد سال زمین کشتان برکشند و مدتی که در ان زمین باشند
 و بعد از ان خراب شد و خرابی که دیگر نخواهند و علنا و بود و هین از ان خبر را به
 نقل نموده با ان استلال را بدی بودن شریف موسی می کنند و میگویند مراد از
 اگر این دینا فیهما بگوید بنی اسرائیل باطل شوند اینست که اگر دوشن که ان افتاب و دوشن
 و نه هفتاب و شش مکان بگوید بنی اسرائیل باطل شوند گشتن این و همهها متع است
 پس بطلان شریف بنی اسرائیل منع خواهد بود و بنا بر این معنی قطع نظر از انیک نظم
 سخن از انیکد بخواهد بخت بود و صرف در کلام دینا خواهد شد و بنا بر ان لفظ
 نحو **تسمی** ها که مقید اسم انما است غلط خواهد بود و مطلقا کلام مربوط بیکدیگر
 نخواهد شد و ظاهر آنچه از ان استنباط میشود دلیل موقت بودنته زیرا بدی بودن
 و نظر باینکه متقدمین مثل هاریم و اشلا و شطین شده اند که اینها دلیل بر این
 نه از برای ایشان مطلقا ذکر این دلیل را کرده با دینا فیهما منسبت شده اند و علما
 این دینا از انجعی ها نقل شده خود را هفت ساله متناخذهند **باب سیم**

بعد از آن و صلاحت و از هر چه معنی گفتار و فرجه آن ایا ثابت که فرما
دهد بعد از آن انما که بعد از آن انک انما که بر تابی باشد که
ان شکل باشد و بر تابی که بر تابی که بر تابی که بر تابی که
برای خشمک و اینست اما فرشتگان خواهش ایشان نیست و حال اینکه
برای ایشان بخیر خدا فرما دهد بعد از آن و انما که بعد از آن انک انما
انما با بر حسب بطریق شود و سر کون شود و شکست شود و شکست
و گرفت شود **مولف** که گفته اند که در این ایا که مذکور است با قطع نظر
در حقیقت **مفسر** در تعیین آن تصریح شده که آن تصریح مقصود دارد زیرا که
تا بلند که عرض از این بجهت داد و بود و شخص عظیم ایشان است اینقدر
میکنند یا بدین شخص از این سبب بود باشد و بر آن تفصیل و تالیف باشد
فرمان آن خلاف این فهمیده میشود و الحال آنکه میگویم که باید که بفرمان
فرمان و از این عبارت بخارزد و معنی مقصود میشود و اول آنکه فرما
این بفرمان بعد از آن و اول آنکه بفرمان که بر تابی معنی تمام الیقین
دوم آنکه فرما دهد این بفرمان که بر تابی با معنی که جمیع احکام شریعت
دفعه واحد بر او نازل شود مثل نزول بر او که دفعه واحد حضرت
شد بلکه بدین معنی در زمان طویل و در روز بروز حضرت کتاب و شریعت نازل
فرمان

فرمان

فرمان نازل دهد بعد از آن و بر تابی که بر تابی که بر تابی که بر تابی که
بدین معنی بر حضرت نازل شد و لفظ **نزل** بر تابی که بر تابی که بر تابی که
و زمان هر دو استغفار بشود و مراد از این فقره نیز یکجا زد و معنی خواهد بود که فرما
دادن آن بفرمان نزول و حیرت و قدیمی در یکای و دیگر با قدیمی در زمان
و قدیمی در زمان و بخواهد بود مانند نزول فرمان بر پیغمبر الهی که قدیمی در یکای
در مدینه و قدیمی در مسقطی در زمان معنای انفا و انفا مثل نزول تو فرما که نماز
دو که سینه ایک دفعه نازل کرد بدو یکا که شریعت آن پیغمبر نازل شد بر تابی که
بدین معنی که از هر شریعتی چیزی در شریعت حضرت یافت و چنانچه بالفعل شاهد
که در شریعت اسلام از هر شریعتی چیزی وجود داشت و چون شریعت که از شریعت
حضرت ابراهیم و حوث نگاه تمام از شریعت حضرت موسی و حضرت نوح و صدق و فقی
بعد که بلغت دیگر بعضی گوید با این قوم بر پیغمبر عربی ظاهر است زیرا که گفتار حضرت
عربی بود و عربی غیر عربی و از عربی شکست است زیرا که مشتمل است بر اعزب و علا
که در لغت عربی نیست و محجور دانستن تحت اللفظ مقصود مفهوم نمیشود بلکه لا
که لا اقل علم صریح و معانی بیافرا بداند و صادق اینصوب و درین اسان است
مبعوث بدین صحیح سهل بودن حضرت است زیرا که با داشتن احکام هم شریعتی
با سانی شریعت اسلام نیست از انچه در هر زبانی که باشد و خواهند ایشان را جایز

که در این زمین عبادت کنند و بر ایشان لازم نیست که در موضع مخصوص بولجا بایستد
خود قیام نماید چنانچه بر بنی اسرائیل واجب است که البته در زمین بیت المقدس بیک مکان
معیّن از آن زمین بایستد و آن خود قیام نماید و آنچه در اسلام معین است بموضع معین
مستحب است و وجوب آن در هر یک بکفایت نیست و از هر یک از این اسطفا عفت و شل
چهارای یهود نیست که در میان همه دفعه واجب شد و استطاعت در آن شرط نباشد
و هم چنین چنانکه اسلام در اطراف شبا و زری و اوقاف و اوقات از شغال قرار
داشته شده که هیچ وجهی از احرام شغال و ساقش نبوده باشد و شغال ذات فصاحت
نیست که ادعایان در مصفای لازم باشد و غیر از اینها نیز بینا راست که در کلانها ^{طریق}
خواهد کرد و باید که فرموده که خواهش الماده ایشان نیست نشیند و آنرا و باقی
بیلاها گرفتار خواهند شد احتیاج به بیان و تفصیل ندارد زیرا که نشیندن و حیوان کردن
یهود محض آنحضرت را و کشتن شدن و دلیل شدن ایشان از دست آنحضرت شهور است
که بر کسی مخفی نباشد و و بعد از آن که در فصل جهلم و دوم کتاب شعیان مذکور است
و آن اینست که هین عیدای ایمانح بوجیهی را اصلنا نقشی تا تخی روحی ما لا و شبا
نکویم بهی لا بصیق ولا بیسا ولا فتمیع بخص قولونان را صوص لا فیرو
و شبا کمالا بکینا لا تیع شبا ط لا یکر ولا یا روص عدا یا سپر امان
شبا ط و لولو و اهوایم یحو یعنی ایشان بنده من اجانتان کم او را بکرید

من پسندید جان من بدم و حق خود را بر او شریعت برای قومها برودن آورده فرمایند
و هرگز چنانچه فرمودند و نشنوند بر هر چه آن سخن خود را بی شده را نکند و قتل گشتن
نمونه را خاموش نکند براسی برودن او در شریعت خود را ضعیف نشود و بگوید
تا بنید در زمین شریعت خود را و کتاب و شریعت های او و هر چه هم امید و آید باشد
مؤلف گوید که علما بنی اسرائیل سعی و کوشش بنیام نموده اند که بیک این آیات را
بهی وضع کرده باشند بر کسی و بنا بر این که تا هر چه از آن زمان م صدق نکند و بگوید ^{الله}
تعالی بهی که بنیام از آن حضرت درست بنامه اذا اجمعوا ان کفرا اندا و لا یخفی علی
ایشان که در هر مقام بگویند و آن اینست که با بدان پیغمبر از بنی اسرائیل باشند و مع
ذلك بگویند که هر پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل واجب است که شایع شریعت حضرت
موسی بوده باشد شریعت دیگر نباشد تا شد و هر چه را که کند یا طل خواهد بود و قائل
شده اند از اینکه این بنده بکرید خدا یا بد شریعت را برای قومها برودن آورده و متابعت
کردن شریعت برودن او در نیست و همچنین صدق این علانات همین دلیل بر این است
که با عفا و ایشان خود قیامت ظهور خواهد کرد و دست نیست زیرا که برهم ایشانان
ما نحی بر شریعت حضرت موسی هم خواهد بود و بعضی از علما ای ایشان چون نمیده
که پیغمبران بنی اسرائیل و ما نحی بنا بر معتقد ایشان صدق قیامت دست و پا کرده
و از برای خود شریعتی جسته و این بنده بکرید خدا را حمل کرده بر کورش بجهنم و آن

پادشاهیست برپا شده که بعد از تخت نصر بر زمین با بساط و بجای اسلحه را دخت
 برکتی بر زمین کفان داده و این محل را امور عیالیت که هیچ ثانی خود را از این نیکند
 که چنین سخن بگوید و بگوید که این خدا و اکا همه تعریف و ستایش و فرموده حمل کند
 بر شخصیت برستی که هرگز خدا را نشناخته باشد و از این قبل بخوان بسیار در این مقام
 گفته اند که در نقل آن باید دیناری پیش بی بر یکدیگر بر تحقیق کلام حضرت شفا
 و بگوئیم که آنچه در این کلام مذکور است بر حضرت عیسی بن مریم صدق نظاره زیرا که
 میفرماید که آئینده کنیز من را بنده بر زمین شریعت را این داکل است بر این که آن بنده
 بجهد باشد و حضرت عیسی بن مریم ما میوهها د نبود و آنچه در فقره اخذ مذکور است
 که کتاب او جزوهایم اسد و ارا باشد دلیل بر اینست که آن بنده بمعوت بر تمام عالم
 باشد و حضرت روح القدس چنین نبود و صدق این علامات در نشان حضرت مسیح ^{علیه السلام}
 کماله و از این زیرا که شریعت و وحی نام با حضرت داده شد و از برای قومها و تمام
 خلق هر روز آورده و بر همه معوض بود و با کفا و و شرکین جهان داده تا اینکه بدین او
 در آمدند با قبول جز بگویند و ضعیف شدند و در هیچ حیات بکچشت و سلاطین حاکم
 سطوت و شوکت را تابع و متغای ساخت و با این همه مرتبتر بخود قرار داد بلکه برین
 خاک می نشست و چیز برهنه و دین و امر میشد و باید که آن وضعفان محبت پیدا
 و هرگز صدا بلند نکرده و شریعت با طرف زمین حتی جز برها و دریاها و سپید و

الان

از این ايات فقر است که شغل است بر مدت بخواب و ای که از کائنات ایشان باز بخوا
 خواهم نمود مذکور است و بعد از آن خطاب حضرت شعیب فرموده میفرماید من خلاقه که خلاق
 ترا برستی محکم گیرم دست تو را و بکنم یکم تو را بری طوم و دو نشانی تو را برای
 شکا فتن چشمهای کوران و بیرون بند یا ن از بند و حلاص کردن زندان تا ناریک منم ^{از زندان}
 که هوایم منت و عزت را بدیگر ندیم و شایع خود بریت ندیم پیشینان آمدند و
 ابتدا کار او پیش از آمدن شما اعلام میکنم مدح گویند از ما خدا مدح تو و تسبیح کنند او را
 از کائناتهای زمین و دریاها و بیابانها و شهرها و خانهها و مکانها که سخن او را دقتدار
 و ساکنان که گویند از سر کوهها و بلند بنا دریا دکنند و عزتشان را برای خدا قرار دهند و تسبیح
 خدا را در چیزها تقدیم کنند و بعد از چند فقره دیگر میفرماید که هر که مرا بر او امر کند ^{نشاند}
 و از او زابطه ده برم که خدا شفا و بجا یاری که در پیش ایشان باشد و نشاند که آن را و هر که برای
 بد لکم این سخنان را که خبر داده ام البته خواهم کرد پس فرستاده و در وسیله شوند با بغاعت که بنده است
 میباید و بگویند بر بندهای بخند که شفا خدا یا ن ما **بگوید** که این قیدها را قید از حضرت
 امجد است و اولاد قید را برساند و این فقره صریح است در این که این اساس عبارت از شرف
 تو از برای خدا قرار داد و در بلند بنا فرما د کرد و عزت از برای خدا قرار داد و در امور
 داشت و طاعه مستقیم که بر کسی معلوم نبوده باشد و شریعت شامل که جمیع اهل عالم ^{شامل}
 باشند و بجز برها و اطراف عالم برسد تمام از عرب خواهد بود و طایفه ای را از این ^{و از غیر}

دلیلی ضرورت و تطبیق چنانچه فقرات بر احوال پس از ائمه و انشا حضرت
 بدو نثار و هر نظر کنان میفهمد بر یکدیگر ترجمه و حدیث عالم در یک آیه ذکر فرموده
 که آن بشه سرای و ناخوان باشد و از کسی تعلیم گرفته باشد و حاصل حقان امانت
 که اینجا عتباتین و کجور و کشنود و پند نیست کردی شل بشه من و بفرستم اول
 سلم و فرنان بر ابرت هر چیز را می بیند و می شود نه پند و نشیند می نگارد
 و خدا می خواهد بیستی و زرت کند کنایه بر او قوی گردد و بعد از آن میفرماید این
 قوم تالان شده غارت می شده بریشان احوال شوند و جوانان ایشان هر چه
 نهان شوند و غارت و تالان کرده شوند و خلاص کنند بر این ایشان بناسند و بناسند
 که شفاعت ایشان را بکنند و در میان نماز اینها بشود و گویند و اطاعت کنند با
مولف گوید که آنچه بر بنی اسرائیل ظهور اسلام وارد شد از غارت شدن و بقتل آمدن
 شهر است و آنچه مذکور شد که کسی شفاعت ایشان نکند و در مقدمه قتل فرستند
 شد و بر او بعد از شکستن ایشان عهدی را که با مولا الله بسته بودند و ساختن
 با کفار و یهود که در چنان اجازت بر سر می جمع شده بودند حضرت رسول ^{صلی الله علیه و آله}
 شد و حکم بقتل تمام ایشان فرموده ایشان چون پیش از بخت با انصار جلیف
 است عامودند که حضرت رسول را بر ایشان حکم کند یا بگذرد ای عیسی ای الله
 نماید و منطقه آنها چنین بود که چون با سعد شایسته خصوصیت و اشتیاقی داشته
 شفاعت

شفاعت ایشان خواهد کرد و حکم بقتل ایشان نخواهد کرد و حضرت سید رسول است
 ایشان را با جانب مفرور فرموده با حضار بعد از آن داد و سجد نظامی ^{حضور}
 حکم بقتل تمام ایشان نموده آن ترس تمام علوه شمشیر اهل اسلام کردید و هیچ وجه
 کردن ایشان بخاطر سعد خطور نکرد و چه جای آنکه ایشان را شفاعت کند و صدق کلام
 خدا که حضرت شیخا فرموده بود و ظهور رسید و مراد از آخری که میفرماید که گشت
 و اطاعت کنند با حقین همان آخریت که در آن از حدیثی گذشت که پیشینان آمدند و
 پیش از آمدن بشما اعلام میکنم و آنچه علیا ایهود در تغیر آن ذکر کرده اند که مراد از آخری
 بلیات است که در آخر کار ایشان می بایست برسد خربت می معنی زمین و اطاعت غلبه
 تا معقول و بعد از این با آن میفرماید که بنی اسرائیل را در ورطه غارت و تالان
 گرفتار کرد و غیر از رضای که صحبت کرده ایم او را و رضای در تحصیل کردیم و بکنند
 او عمل نمودیم تا غضب کرده و گام بر روی بند و افتخار شعل کنید و ایشان آنها را
 بخود قرار ندادند و چنین دانستند که از گناه دیگرانست و کو یا مرا داری فقر ^{جواب}
 بوده باشد که بنا دانی و هم که چگونه میتواند بود که بنده بر کعبه خدا تمام او رحمت
 و راحت و روشنائی است و این برای هدایت قومها معیشت شده و میخواهد در
 مراد بوی خدا دعوت کند بنی اسرائیل را که در آن زمان به خطا هر چند برست حضرت
 بود بکنند و ایشان را غارت کند جواب میگوید که آن بنده علم نمیکند و چرا اسرائیل ^{سب}

مستوجب این عذاب باشد اندکی بکناهی بسیار کرده بودند و در اینک خود را گناه
 کار میباید نشاند که ایشان هیچ گناه نکرده اند و بکار نکاه کردند و الحق صفت دوم ^{چون}
 ابروین در برای غضب قطعی بر سر برید و شد بلا ترا و اول است لغو با فتنه
 و من ذان سیم از انا با که در کتاب بنویسند که است این که در فصل چهل و پنجم ذکر شد
 و آن بعد از خطا با نیست که خداوند عالم به بنی اسرائیل میفرماید و میگوید که ای بندگان
 فرقتا در این مکان نرو و یک یک جمع شوید یا نداشتند باغاعت که بدست خود ^{بیت}
 و آنها را خدا با نخواست قرار میدهند و عذاب و شتابهای کند و ستمکاری ایشان از آنها مکن
 نیست و از یک یک مشورت کنند که این برستی را از قدیم که شما تسلیم کرد ایا نرسن خدا ^{نم}
 خدای بنی نرسن و فرج و هدایت نیست بغیر از من و چون در آن زمان خدا هستی فیه
 بنی اسرائیل بود و پیغمبری هم بر قوم یکربعوث نرسد بود و مکتب میرفت که بجای
 با بنی نختان که کوشنده و مستمسک شوند با یکدیگر که بهت برستی بود چرا ^{برای}
 خلق خنل از بنی اسرائیل معنی دارد نیستند و پیغمبری بر ایشان مبعوث نمیکردید
 بهت برستی امری باشد مبنی بر اصل و همین شهادت دلیل بنی اسرائیل است برستی
 شوند فلهم بعد از آن فرست میفرماید که بَنُو آدَمَ وَ هِیْطَلُ شَعْوَلُ آدَمَ اَرَضَی
آدَمَ اِلَ وَاِنْ عَوْدَی فِی نَحْبِیْ با صافی صِلَا قَا دَا بَا وَا لَا بَا شَوْبَ کَا فَا
 کل برنج نیشابغ کل لا شون بعضی روی میدهند تا رسد کار بنویسند ای همه اهل

دعای

ذبی

و من کنتم خدا و نیست و دیگری بداند خود سوگند میخورم هر یک اسد از همین سخن
 و برکت ندارد که برای من دور شوند و از آنها و قسم خوردند هر یک با آنها و مقتضای این است
 اینست که من این کتاب را بر این خواهم کرد و چنین میکنم که کل عالم را عذاب نکند و من قسم خورد
 و معبودی دیگر بر سرستد و چون این امور سخن گفتند و ده بود و عجب ایشان خاطر ایشان
 خبر را نمیکشید و قسم فرموده و گفتند که دانست و برکت ندارد این چنین خواهد شد و کرد ^{بیت}
 هر قومنا و پیغمبر نرسد در ایشان در آن وقت بنی بر چستی بود که بر ما غفلت است و انا
 فرمودن این مطلب را که تمام خلق خداست من خواهد کرد که این عبارت که هر را زنها و
 خواهند برای من و طلال یک در آن زمان را نود و نرسد که در عذاب و نه مغایر نبود و انا
 با یکا وقت هر عالم را منع خواهم کرد که در عذاب را نود و نرسد که در عذاب و نه مغایر نبود و انا
 که با این طریق خدا نکند مبعوث بر کار نام خواهد بود و انا ان اشاعه اینست که یک کس
 لغو پیغمبر مبعوث بر کار نام سخن میماند و اینک فرموده که من قسم خوردند هر یک با آنها شاید
 قوی بر این مطلب زیرا که در بر نرسد تمام اینها سخن از قسم خوردن و پیغمبر باشد حتی یک قسم
 خوردن بکتاب خدا و اینها و بر یک یک کار نامی از پیغمبر نکرده اند بلکه در هیچ امری با بنده ^{کس}
 نرسد که بر من ابر سر نشان مذکورات بجای نرسد و نرسد که در عذاب و نه مغایر نبود و انا
 خدا خود را احرام کرده اند هر چند مقسم بر این که یک یک خدا باشد سیم مبعوث ^{کند}
 ناس بودن و صد قاین هر سه بر جنا بختی ماب کال لغو را در و اگر کسی گوید که در این

آ

مفکرات که هم از او صادر خواهد شد برای خدا و هر زبانی که بخواند خیر و برکت
 بعلینش آید زیرا که تمام خلق اهل درین انجمن شده اند که از او را دوست کنند و بغیر از خدا
 قسم بخورند جواب میگویم که بعد از این مقصود از این سخن هیچ وجه ورود ندارد زیرا
 که ذاتی که عرض دفع شیعه بنی اسرائیل بوده که گویند که هرگاه بیت پرستی اصل نباشد
 چرا خدا شاخه خلق را منع نمیکند و بتغیری بکاف خلق میفرستد و این عرض محجوز است که بفرماید
 کسی که بگوید که خداوند فرشتا و مصلحت بشود و مقصود این نیست که خیر خدا تمام
 خلق او را اطلاق خواهند کرد تا این بحث لازم آید و ایضا میگویم که واجب نیست که در روز
 اول نیست پیغمبر تمام عالم را بیاورد بلکه بدین پیغمبر تا بیان و تائید ایشان از حضرت
 پیغمبر که بوده باشد خلق را در بحث فرشتان شریعت میکند تا اینکه بالمره داخل خواهد
 شد و وعده خدا درست خواهد شد چنانچه جماعت بنی اسرائیل بطلب اینه بودند تمام
 ایشان در این اژدها مصر که از کوش میگردید جمع بودند و این همه معجزات و علائم
 که در مصر واقع شده از حضرت موسی بپایان نماند تا بای کوه طور و نزول
 بر دین علاوه بر آن در جمیع آیات که در تورات در وعده دادن خدا زمین کفایت
 بجهنم ابرهم و ابراهیم و از آن حضرت کل آفرین را از روی نیل تا دود فلف تمام در
 داده و در وقتیکه بنی اسرائیل بعد از رحلت حضرت موسی با اتفاق بوضع بنی نون داخل
 زمین کفایت شدند بعد از بعضی بیابان و بعد از چند بن سال غنیمت نصیبان زمین را

مضمون

بصرف جز در آورده بودند نام با نیک و نانی از ایشان گرفته شد با وجود این مراتب چون
 بنی اسرائیل خود را بشناسند و در آن حضرت خلیل میلانند کل زمین کفایت از ایشان خود میلانند
 علما و مغربین ایشان گفتند و قتی ما شیخ میاید با نیک و نانی از ایشان گرفته شد با وجود این مراتب چون
 املا ایشان که در سنان بجای بند نیست بنی اسرائیل را توان گفت که اسلام که معلوم هر روز
 هست و تا در دنیا منجموع خلق عالم بحسب اسلام و در خواهد آمد و این اشرار و بیگانه
 احوال شریعت بغیر از این نشان ظاهر است زیرا که هر روز فوج فوج داخل و اسلام
 میشوند و با طاعت افاضی یافتند که کسی از این اسلام هرگز نرفته باشد و در شهر و ده
 که اسلام را بر پا باشد موقوف شده باشد و طه المحمد را با نیست در اصل
 چهل و سیم مذکرات و مضمون آن تاکید همان فقرات که در ویم و سیم نقل شد
 و در اول فصل خبر از خلاصی بنی اسرائیل است از بنی النضر و با دی بیت المقدس و بعد از آن
 میفرماید که کل هتیر این میگویند برای تو یصوتی و آف عسینو یعنی هر خلق را
 بر آن خوانند نام خود و عزت من بخود افریدم و خلق کردم نیز چنان و سام و این
 مطالب است با آنچه در آن مجید میفرماید و ما خلقته الحیث و آفرنی الا لیعبده
 و مقصود از این همان مطلب است که در آیه و ربیع میگویند و بعد از آن که
 که بر آن آورده قوم کو که چشم هست بر او و کهها که کوش هست در ایشان و هر قومها جمع
 بکشان و جمیع کنند آنها کیت در ایشان که معلوم کند در ایشان اینها را و اولها

المقدس وایجاد شدن بیت المقدس که در دوم و خیر از پادشاهان جهان که در کتاب دانیال
مفصل آن مذکور است و در زمان سیم آن کتاب فقره مذکور است که خلاصه ترجمه آن است
که بجهت جمع کردن همه قومها بر شریعت خود همه پادشاهان را بطرف کم بر بعضی غضب
بر ایشان و در یک ششم بنویسند زمین را و بعد از آن فقره میفرماید که از اصفیاء
عظیم ساقاه برود و القود کولام یترجم آدناقی لغا بدو ترجمه اها یعنی وقت که
بعومها لب پاکیزه برای خواندن همه ایشان بنام خدا و عبادت که در ایشان است
و چون این اخبار ملاحظه آن است آنچه در کتاب دانیال مذکور است و در آن کتاب
از این مقام ابطیایان شده نما مراد در نیست که در این مقام تفصیل از ایشان
نموده پادشاهان جهان را فقرات ایشان را بنویسند که در کتاب دانیال وقت ترجمه نمودن
صحیفه دانیال میکنیم **فصل چهارم** در ذکر کتابی که در کتاب حقیق مذکور است
بنام حقیق از سغیران عظیم ایشان بوده و آنچه از ناسف بن کوربان
معلوم میشود اینست که در وقت سلطه شدن بخت النصر بر بیت المقدس و بعد
در چنان بوده زیرا که در فصل سیم از باب اول آن کتاب مذکور است که چون پادشاه
بخت النصر بر رسید و سلطنت بابل بر پادشاه و او را با محسوسات قرار گرفت
و بجهتی که در کتاب دانیال مذکور است دانیال را در بون سباع انداخت و در آن
محققون که در زمین بیت المقدس بود و حیرت که دیدند دانیال را و در آن

بنی

بطریق الاثر از بیت المقدس بنا بر اساس در پناه و درندگان و در آن حضرت دانیال میفرماید
بنامان داهی که آمده بود بکشت است خلاصه آنچه در ناسف بن کوربان مذکور است
بنام که چون حقیق بفرست بخت النصر را که مرگ از بیت پرست بود بر بنی اسرائیل
پرست بودند و در هر روز اسامی میفرماید که از او میفرماید بنامان یعنی وقت که
شد که ای احکمت را برین چیز اهدا بود و مقام مناجات حضرت تا صبح الحاحات بکشت
اینرا استفسار نمود و مضامین مناجات حضرت در زمان اول از کتاب خود شنیدند
و فی الحقیقه مضامین است که از دلسوزانه و خاطر از غرض و احوال بر ایشان و در وقت
که بر بان شبیه با اعتراضاتی که کاه عشاق بر حقوق میکنند و در کوه و داور ایشان
دوم میفرماید که در این مقام ایشان ده منظر جواب بوم که ناگاه بن وحی شد که کتاب حاد
و با بر عملها و وقت سخن با دوس قورای که عدل حاد و لعد و یا ترجمه لغوی
بکذا نام صحیح حکم لوی بولای و لا با حیه بن عولایا یا ستر نقشو بول و
صدیق یا مونا تو حیه یعنی بنویس و حمد را و واضح بنویس و بویج از بیت
که اسان باشد بر فارم بچاندن که بفری بوعده هست که گفت که کن از انجام و
دروغ بگوید اگر بکند اسید و اگر باش بامدن او که البتة اسید و در پیش کند
هر که سخن و بکند با و نا بسته نباشد جان او با و و ملاحظه ببلایان او در بنادر
زندگی کند **مؤلف** که باید که لفظ حاد و بن بخت نصر بنامان شده یعنی بخت

بنت اشفاق بان فقاوت که در ذریه دلبر نامی قدم مذکور شد و مادران انظر
کردیم و عرض ما را نکرد و ده که نبوی و واضح نبوی که بر تاهی اشک بان خدای ان
که چون این حیرت و شهید از برای هر که حاصل بشود و دنیا را که در خیمه غم
شاه عدل خدا را الحاکم کرده اند و چنانچه حقوق بان عظم و رتبه و بغیر و دلا
مختبر شود از برای آن که چنانچه در وقوع اشکها مقرر باشد که نبوی و واضح
که بر کسی نشیند نماید و بعد از آنکه بگوید که دنیا بطلب که دنیا بخیر نمی آید و در
آخرت قهری نماید چندین بار در دست دنیا و شراب که فی الحقیقه تمام اله
و اسرار و نبات فرموده و تا در شان ستم خیر ستم شود را کار نموده
الحضرت داده و قدی از صفات حضرت را ذکر نموده و عباد را تان بابت
بی تیمان با بوی و فاق و حق هر یاران را که گشتا ستم همد و و همد
ارض یعنی حجت خدا از جانب جنو خواهد آمد و خاصا از کویا
خواهد پوشانند اما غافلان و سائیان و بخواهد که زمین
کو بد که لفظ الوه را بخواهد معنی آت است و چون خدا را کانی نیست و
نست بدان خدا معنی تان بر این باید بمعنی و حجت خدا و سرع خدا و سخی
باشد و در بعضی الو استعانت شده و ملک مقصود است و بمعنی
مناسبت و جبهه و خیرین بود را دانایان که فکر کرده در این موضوع و

[illegible]

و جبرئیل و برزک استعمل هم چنین سا بر طواف مرا و کفر اندک بخلیفت
به و ملک بزرگ بخا مستعمل بخیر عصب بوده و ان دولت قبول کرده و بنا بر
اچه بر عکس ترتیب ذکر خواهد بود زیرا که با اعتقاد ایشان اول بتقی با اربابی
سجده و بعد سنانی و در ایه عکس بر ترتیب و مراد از انکار شدن فرد
و فیض و ساینده عزت کردن و حقیقت و قبول کرده و ملک خواهد بود و
این عبارت برای این مدعا اگر ان معنی شکل ترتیب البته سا بخا مستعمل بود
بمقام تفسیر همین ایه از کتاب حقوق رسید اندک الوه تفسیر ان ابرار نو
و آمدن فتو و سر ان خطاب کوه با ان بهمان بجای مستعمل بود
قبول کرده و معنی کرده و ان دانسته و بیاد و شهادت بیکبار شسته
بعقب و اقرار موثر کرده بود از کسی پرسید که چه بود نام ان امام که دخت
نخال خورده انکر گفت که تمام این عبارت به خلاف واقع است زیرا که
بیک سبب بود و دخت نبود بلکه جن بود و شغال نبود بلکه کرم بود و با ابر
با طاعت زیرا که خورده و ما قطع نظر از آنچه بر این بیان ثبت با بر
می آید و اینک مستلزم اسادهای عرب و عجم است و ملائکه و ابدا
بر آنچه در محل نمودن ایه کتاب حقوق را بمعنی لازم می آید ان شاء میگو
که لفظ یا بنو در اینجا مقام صیغه مستقبل است و صیغه مستقبل بر عربی

است

استعمال شده و اینک صیغه یا بد که همیشه خواهد بود با اینک و ز اول قبول کردند
بچه بخوابد یکم ملائم میشود و اینک صیغه یا بد که خواهد پوشانند ثلث او ان شاء
و در قبول کردن و حقیقت حنا چهره ثلث است بلکه هرگاه تفسیر شرافت و انانیت کند
و مراد از انیم بکنده و دنیا را تمام خواهد شد بود و اینک فقره که صیغه یا بد که
او زمین را خواهد کرد هیچ معنی نخواهد داشت زیرا که امری که در ان زمان اتفاق
و خدا بجای از ملائکه خود امری کند و ان ملک قبول کند چه دخل بر مومن دارد و چه
کردن در زمین بر این فقره و اینک با اعتقاد ایشان بجای بر سحر با ان هر دو
شد و هر دو قبول کردند و ذکر احد همدرا مقام بد و نیک و وجهی ندارد و اینک
ایم طلب مطلق عبارت از کتاب حقوق ملائکه ترتیب و دخلی بقیل سخن در ان
ندارد سبحان عناده و بجا و نفی تحت بندها با واجداد و حب و باستان
شخص را چه ملکهای انانیت و کام را چه جاهها میرساند و عالم را چه بخور و کس
مبارک که امور بدیده را تفهید و با این بر ثانی سخن بگوید که مستلزم تفسیر خداوند
و ملائکه بوده باشد و مع ذلك اظهار نماید که توقع اجر از خدا هم داریم بقدر
با شکر من ذالک و ما هر چند درین رساله التزام کرده ایم که نیست هیچ کس با این
ادب پرو نکر داشته مباحثه و مجادل علی را بمباحثه و مراد بتبدیل کنیم نه
در اینجا مقام نفی نیز روانگی مرکبی نموده چند کای شان کسخته جوخت

است

و گویا خواب را با تعبیر بیان شاه او را از خود طلبید که
 خواب را بیان و تعبیر نماید و گفت که هیچکس از شما این
 گفت و عالم بان خدای خالق است و میخواهد در این خواب خبر دهد
 که واقع خواهد شد در روزگارمان بعد و نداشت که من بعضی خواب
 بگویم با علامت خداست خبر دادن ای پادشاه و خوابی دیدی که صم زرد
 بلند بود و شکوه او بسیار بود و در خواب تو ای پادشاه بود و در آن صم زرد
 و باریکی آن فقر بود و شکم و ران او زرد بود و ساق او از آهن بود
 بعضی از آهن و بعضی ز سفال بود و بعد از آن دیدی که سگی از کوه
 و بر تپایان صم که از آهن و سفال بود و خود و آن صم را خرد کرد و با
 سفری کرد و آثار آنها باقی ماند و آن سگ بزرگ شکوه و تمام روز
 به بند این خواب تو و تعبیر این است که توئی پادشاه و پادشاه پادشاه
 آسمان و زمین است پادشاهی حسن و قوشت و عزت بشویند و سلطه
 بر ساکنان دوی زمین از جن آدم و حیوانات و مرغان و هوازیان را
 طلاق بود و بعد از تو بر خیزد پادشاهی بزرگ از تو نیست و نباشد و نادان
 بود سلطه شود بر روی زمین و پادشاه چهارم باشد و چون آن
 آهن خرد میکند و میراند همه آنها را خرد کند و میکند و آنچه دیدی

انقلابی

او را گشتن او بعضی از آنها سفال که گریه بعضی آهن بود پادشاهی ایشان در دنیا
 بعضی وی باشند و بعضی ضعیف و این دو صفت یکدیگر مخلوط شوند همچنانکه آهن
 شود و سفال و در این نام این پادشاهان را که از پادشاهان پادشاهی را که در روزگار
 بر نشود و پادشاهی را هم در یک و آنکه از خود کند و تمام کند هر این پادشاهان را
 و او بنامند و در روزگار آن و آنچه دیدی که از کوه سنگ بخودی خود رها کند و گویا
 آن بود و خورید که آهن و سفال و فقر و طلا را و شاه است با یکدیگر که در
 این خواهد شد و است از خواب تو و تعبیر این تعبیر و بعد از این مراتب مذکور
 که بعضی از فقر و تو را با مال و بعضی از فقر و بعضی از فقر که از اسلحه تمام
 با یکدیگر و با مال با طلا و پادشاه هر یک از بزرگان بخوار و با یکدیگر از خدا
 ملکی با موی خنجر و در خدمت پادشاه بود **سولف** که بد که بخوار و کلام مستفاد
 یکدیگر داین است که پادشاهی از زمان بخت انصرا آخر عالم و هیچ سلسله بوده باشد
 و سلسله از همان سلسله که بخت انصرا از ایشان بود و علالت سلسله و هم اینست که از
 اول است و وضع فقیر باشد و علالت سلسله است و اینست که عالم کبر بوده باشد و تمام
 روی زمین سلطه شود و علالت سلسله چهارم اینک و سلسله با یکدیگر بزرگ
 و با یکدیگر شوند ^{انقلابی} تا یکدیگر مخلوط و مزوج شوند و بخواران و سلسله که تعبیر این
 بسیار روی باشند و سلسله یکدیگر تعبیر غالی است و در عبارت کتاب دانیان حقیقت

[illegible]

هین مطلب بوده عبارت راجحی در دست کسند که هنوز داخل یکونیم شده باشد
و از اینجائی که هر یک از مذاهب نشانه وار مجامد غافل شده اند یا غافل کرده اند و
از اینکه عبارت و احواف علامت که حضرت دایمان فرموده و مطابق آنچه در تواریخ
مذکرات مسعودی و جم شامه بر بعضی از این بخت خواهر کم و اشد و التوفیق فی
از تدبیر کتب و از پنج مع اختلافها معلوم میشود اینست که اول پادشاهان عالم
کاول ایشان کورنات بوده باشد و بعد از انقطاع دولت ایشان بطایفه که ایشان
کبان می گفتند و اول ایشان کعبا بود و تعلق کوف و بعد از آن اسکند و و غیره
شد ملوک طایف شدند و بعد از ملوک طایف بطایفه دیگر که با سانیان شهرت
داند تعلق گرفت و سانیان ظهور و تسلط اسلام متعرض شدند و این سلسله پادشاهان
بزرگ عالم بودند و سلسله ها یا نایع بعضی ازین پادشاهان بوده در خارج از
ملک بجزو شاستغان انشد یا اینکه یکی ازین پادشاهان بوده و حکم همان
بودند یا پادشاهان را مختص شهری و ولایتی بود و در تعداد پادشاهان عالم
شماره عصره صر پادشاهان بجای سزایل و عالمه و اسال اینها بجای و در زمان ظهور
پادشاهان ساسان در میان عرب پادشاهان بهم رسید و بزرگ ایشان
شد و با وجود این سانیان واحدت میکردند و در حین سانیان
ضعیف بودند و بنایدانت که علماء تواریخ و تحقیق احوال اینها را نقل کرده اند

سالان صاحب اعتبار در دربار و فرمانروا بودند و تمام اینها در دست اسلام
 شدند و حال آنها را هیچ طایفه از این طوایف نیست و اسلام بکر اهل عالم را با
 خود پس معلوم شد که غرض از ملکوت چهارم سالانین و عرب بودند و از پنج اسلام
 و سخن فرزند اول از علما بود که ملکوت چهارم را بقیاصر تغییر کرده اند بخا
 و ترا که باید ملکوت چهارم دو صنف باشند با هم و غیر مخلوط هم و قیاصر بک
 هم چنین بر قول فرزند دیگر که بقید این قرار میدهند نیز همین بحث و امری
 و قول و قول ثالث که بقیاصر و قید این قرار میدهند لازم میباشد که
 را مطلقا انقضات نفرموده باشند با یکدیگر ایشان با دناها ن بزرگ صاحب
 بودند و بر قول اول لا بقید این ملکوت پنجم میشود با یکدیگر تا و یک کند و بگو
 قید این را از سالانین و انداخته و همین قیاصر و اگر ذیل اسکندریا باشد فالح
 با دناها ن علیهم نیستند ذکر کرده و بر قول ثالث که ملکوت چهارم را
 قیاصر و قید این را بیکدیگر لازم میآید و اینست که معنی با هم بودن
 شدن باطل میشود زیرا که اول و ثانی قید این را بر اخذ و ثانی قیاصر بود و
 جایز باشد که دو ملکوت با هم نباشند بیکدیگر که در ملکوت تغییر کنند
 بنامند که تمام با دناها ن عالم را بیکدیگر منضم باشند بیک ملکوت تغییر
 بحث انصر محض شود و از این مراد تمام قطع نظر نموده میگویند که

مطلب

مطلب بود اینست که ثبوت داشته اند که هنوز ملکوت چهارم تمام نشده و وعده ظهور
 پنجم ز سید و آن در وقت ظهور مانیج که در اخذ و ثانیات خواهد بود و ثبوت این
 ماه ام که کلام حضرت دانیال و اجمعی و دروغ شانند که هر چه می شنیدند زیرا
 که از کلام انحضرت معلوم شد که باید صاحب ملکوت پنجم در روزگار این با دناها
 هم نرسد و او این را تمام کند و حال هیچ از اینها را با دناها که تغییر پیدا و نفوذ
 بوده اند نیست و تمام بطرف شده اند و ایضا باید دانست که معنی بین علما و غیر
 در تفسیر این که در میان چهارم کتاب حضرت ذکر تا پیغمبر مذکور است و اینست
 و ها یا یوم اتحاد الی اخوها یعنی باشند بیکدیگر که ان ظاهرات و پیشندانند
 باشند و نه شب و در وقت غروب و در شام ظاهر شود نصیر هر که اند که غرض از آن
 وقت که نزدیک باشد و نه شب با هم دولت چهار ملکوت و در شام ظاهر شد
 اولیایم ملکوت پنجم است و نصیر هر که اند که با هم چهار ملکوت هر سال است تمام
 علما ایشان از سقند بین و سایرین متفق اند که ابتداء دولت بخت انصر رسد
 و سبب و تفرقه از هبوط آدم بوده و در چنین متفق اند که هجرت حضرت خاتم
 الانبیاء و چهار هزار و سیصد و بیست و چهار بوده و ما بین این دو تا پنج یک
 و با زده سال میشود و ظهور اسلام بچند سال قبل از هجرت بود پس هر سال که
 قرار داده اند دست شد و در ازل ظهور اسلام و وعده ظهور ملکوت پنجم رسد

مطلب

مؤلف گوید که این ذکر با غیر از ذکر ثناء و از ذکر ثناء بدیهی در ثناء
 مطلقا خبری نیست چنانچه سابق بر این اشعار شده **عنا** و **ویر** در ذکر چهار حیوان
 و در فصل هفتم از کتاب داینامیک در کتاب اول با دناهای **پلن** **عنا** **ویر**
 با بل حضرت داینامیک چیزی جز این است که در اطراف عالم دریای بزرگی پیدا شد و از
 دریاها چهار حیوان بزرگ بیرون آمدند که هر یک مفایه یکی بود حیوان اول که
 شیر بود و پرها داشت مثل پهای کسی و بعد از بیرون آمدن از دریای پهای
 شد و بر پاهای خود مثل دینان ایستاد و داده شد با و دل آدمی زاد و چه
 دوم بکل خرسی بود و آمد و در پاهای آن یک ایستاد و سراسر حیوان چون
 در میان دندانهای او بود گفتند با و بر خیز و بخور گوشت دینان حیوان
 پلنک بود و چهار پرها داشت مثل مرغ و چهار پرها داشت و با و داده شد که
 و حیوان چهارم شکل می داشت و قوی بود دینان را و از آهن بود
 بود بخور و خورج میکرد و اجنه باقی می ماند با پمال میکرد و این حیوان را
 عجیب تر بود و ده شاخ داشت داینامیک میفرماید که چون در انشا خدا
 دیدم که شاخ کوچکی از میان ان شاها بیرون آمد و سه شاخ از ان شاها که
 داشت از پستان شاخ کوچک و سه شاخ کوچک و چنان بود مثل خیم آدمی
 بود که سخنان بزرگ میگفت و بعد از ان دیدم که کرمها که آشفته شده و چه

بر بالای

بر بالای ان فست که با اس و مثل بر نصیب بود و موسی برش پاکیز بود و کرمی و چون
 انتر با آن که چون انتر سوزان بود و رودخانه انتر از پیش روی و بیرون می آمد
 و کشید می شد و هزار بار از چند سکاران او را خدمت میکردند و بسیار بسیار در پیش او ایستاده
 بودند و بدینان که در فست و کتاها کتوده شده و دیدم که ان شاخ سخن میگفت و دیدم
 شد و سوزن دندان حیوان و باقی حیوانات سلطنت از دینان گرفته شده و سهله شده
 تا وقت و عده دیدم در میان انرا سلمان ابریکی آمد تا رسید بنزدان بزرگ کسی نشسته
 بود و با و داده شد سلط و عزت و با دناهای مقرر شده که قومها و امتهای اهل
 او را خدمت میکنند و سلطی با و داده شده که از او باز گرفته شود و با دناهای با و داده شد
 که تاه شود و من از این احوال بیژان خاطر ندادم و نیز یکبار از آنها که ایستاده بود و فتم
 و از او استفسار کردم گفت تعبیر آنها اینست که چهار حیوان که دیدی چهار پاهای دناها
 که در دری زمین بهم می رسند و بعد از انان با دناهای کتی حاصلان بدن مرتبه و حیوان
 ملخونتا عد عالم و عد عالم عالمی یعنی بگو نگاه دارم با دناهای نامها و نام عالم
 عالمها داینامیک میفرماید که خواستم که تحقیق کنم حیوان چهارم که عجیب تر از همه آنها بود
 و بسیار مهیب بود و دندان آهن داشت و ناخن سوزانست و بخور و خورج میکرد
 و با پمال میکرد و سوال کردم از ده شاخ که در سر داشت و از شاخ دیگر که بیرون آمد و انشا
 سه شاخ و چنجهای انشاخ و دهان سخن گفتن بزرگش و از انرا که ان شاخ کوچک

با خاصان و عالیجنابان و وزیران و وکالتان و مدد و یار و اعیانان بلند مرتبه
و اینکه در دم وقت رسید و پادشاهی را بنویسند و خلاصه چنین گفت که چون
باشد که در زمین هم رسد که بجز اینان سر پادشاه باشد بخورده زمین را و بگوید خوش
گفت و شایه های که از او ده پادشاه باشد که بر خیزند و بعد از ده پادشاه پادشاهی
بر خیزد و عجیب تر از ایشان باشد که پادشاه را بگریزند و بختان اینان را بکوتایند و
بلند مرتبه تا سر که بگوید و خواهی که تغییر اذن و فتنه و شرعت و داده شود بدست او
تا وقت و در وقت و نصف وقت و اینکه بدیوان بنشیند بگریزند و نیت کرد و کم کرد
پادشاهی و را تا آخر و پادشاهی و سلطنت و بزرگی که پادشاهی تمام میماند بود
با شش خنجر شد بقوم خاصان بلند مرتبه پادشاهی و پادشاهی عالم است و هر سال
بر اعیان و خد مت کند و بخت او را بشود و اینانی میفرماید تا اینجا بود از خنجر و زنجیر
اشفتند و این سخن را در دل نگاه داشتیم **مؤلف** گوید که ملک دهم و پادشاهی
ذکر کرده اند که مقصود از این نمایی نمایی است که یک و تقییر حیوان اول همان ^{نفسه}
ملکوت و لایه نمایی است و چون در آن ملکوت اختلافی نکند اند درین سنجوان
اتفاق دارند و اختلاف ایشان در تقییر حیوان چهارم مثل اختلاف است که در تقییر
ملکوت چهارم مذکور شد و همان اقوال بعینها در اینجا مذکور است و یوسف بن
کوربان در کتاب تاریخ مکتوبه که بعد از پادشاه اسکندر پادشاهی مملکت را چهار پادشاه
کرده

که در هر یک در هر یکی از این فریادند و بعد از کشتن و و کتاری قیاص هم رسید ان
چهارم که در هر یک گوید و گوید این کوربان مسلط بر چهارم و چهارم حیوان سیم را که
با اتفاق جمیع ملایک و اسکندر است این چهارم را میباشند فایده را و دل ذکر قیاص
نصریح میکند با اینکه این تقییر حیوان چهارم که در کلام اینانی مذکور است نمایی است چون
مذکور در خاصر سلطان هشتم از قیاص بود نتوانسته که تحقیق کند که غرض از ده پادشاهی
کیست و کلام است و مقصود از آن شاخ چیست و خلاصه کلام این کوربان در اینجا تمام
که پادشاه هشتم از قیاص که پد بطوس و دوی بود بخاطر بیت المقدس مدتی
بخاطر قیام نمود تا اینکه خبر بطرف شد که قیصر هختمین رسید و سلطنت و دهم
بطوس قرار گرفت و او و چند را بر سر کروی که بخاطر شغول بودند سرافراز کرد
بلا الملت رفت و بطوس بر بیت المقدس تسلط یافت و از آنجا که پد و بجای سر
و اسیر کرد و اینانی را دلیل یافت و صاحب تاریخ که یوسف بن کوربان گفت که در
معدنات حاضر بود و هر را بر اعیان شاهد کرد و چون سایر مصر بن یهود
و مقصدی بغیر از این ندا شد اند که سختی بگویند و چهارم را بطریق معنی کنند که
زنان ملکوت چهارم باقی باشد و زب دولت بخاطر خاصان رسید با شد و
در اینجا یک آنچه بگویند مربوط است با و موافق علان باشد و دست میاید با پد
بوده اند و با عتقا جزئی نمایی است مراجه الحواشی جز معنی کرده اند لهذا در

زبانده برانکه مقصود از این و ان ثانی بکشت که حضرت زانده و والد فخر و سال سوره
با بناد الانبیا که بعد از تزیین شرفنا سلام به تصنیف ان موقی نه اند تعبیر حیوان اول
و اکانات و نفی طلبی بران موقوف بوده از علما بهود بد پخته اند و در تعیین حیوان
چهارم شایعست یوسف بن کوریا که فلک حقیقا علم و اقدم ان سلسله است نموده کلام
برها بعد بهود حجت شایسته را تمام ان فرموده اند که مراد از شاخ کوچک طوطی است
که بر بیت المقدس سلطه شد و خاصان بلند مرتبه بخا سراسر و از لیل کرد و بیت المقدس
کرد و جزوات که شریف خدا را تغییر دهد و در تفسیر اسک داده شود با و وقت و دو وقت
و نصف وقت سیفر باشد که شا بد مراد از وقت دویست و ده سال بوده باشد و مراد از
دو چندان که چهار تا پنج صدهد و بیت سال بوده باشد و مراد از نصف وقت یکصد
پنج سال بوده باشد که مجموع ان هفتصد و بی پنج سال بوده باشد و در انجا تا این
محتاجیم بد و معتد مراد اول در تفسیر یک وقت بمدت دویست و ده سال و دوم
در انجا استناد مدت پادشاهی ملکوت بمدت هفتصد و بی پنج سال است و ثانی
بوقت بمدت مذکور است که ابتدا رفتن یعقوب و فرزندانش بمصر تا وقت چون
آمدن بنی اسرائیل از ابله که در ان زمان در عقب و شقت بودند دویست و ده سال بود
پس مراد از یک وقت همین قدر مدت خواهد بود و اما استناد مدت پادشاهی ملکوت
چهارم باین هیچ است که دو تا پنج و سیفون که یوسف بن کوریا بت در اخر فصل

تیم مد کوریا که ابتدا پادشاهی ملکوت چهارم با ابتدا پادشاهی ششم تا نیم که یکی پاد
بنی اسرائیل است موافق بود و از ابتدا پادشاهی ششم تا نیم تا خراب شدن بیت المقدس و در
تا فی دولت و شرف ان گذشت بود و از هبوط آدم تا خراب شدن بیت المقدس تا نیمه هزار
گذشته بوده و بت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و چهار هزار و سیصد و بی سال بود و
و در سال بعد از بعثت حضرت سلیمان بن مریم ملکوت چهارم که پادشاه ان زمان بود
رفت و انجا را بطریق کوه بنی اسرائیل پادشاهی ملکوت چهارم تا وقتی که هرقل پادشاه
اخرا انجا را بطریق شده است هفتصد و بی پنج سال بشود و شبهه نیست که بعد از انقضاء
ملکوت چهارم ابتدا ملکوت پنج تا بر مراد از ملکوت پنج سلسله و انجا استناد خاصا
تمام شد خلاصه کلام و الهم علی القهر و فقر را هنر را تمام شبهه چند بخاطر پرسد
اول اینکه در کلام حضرت دانیال صریح شده است که ان پادشاه که تعبیر شاخ کوچک است
بعد از ده پادشاه همد و طوطوس با اعتقاد یوسف بن کوریا بعد از رفت پادشاه بوده
و انچه سعودی در مرجع الذهب بن شد انیت که طوطوس بعد از شش پادشاه پادشاه
بوده شد شراکت بکوی و بنهانی پادشاه بوده و دوم اینکه در کلام حضرت دانیال
چنین مستفاد میگردد که باید پادشاهان ملکوت چهارم پانزده نفر باشند و فقر تعبیر
شاخ و کینه که در خواست تعبیر شاخ کوچک و قیاسه بنا بر انچه سعودی نوشته است اول
ناقص طوطی که بخا پادشاهان بزرگ انجا است و او همان پادشاه است که از بیت سنی

برون آمد اخلای بن مضربت شد زباده از چهل نفر بوده اند و هم از شطین نام نزل
 جوی که از ایشان بلطنت و سیاه اند و آنچه بعضی را قیاس ده نفر گفته اند که همان
 نفر که بوی سفید کوربان اسمان را مذکور کرده است با شطین و هر نزل ترجیح بلا
 مرجح و بعضی دلالت و اعتقاد بر اینست سیمی اینکه قاصد وقتی تفسیر حیوان
 چهارم بنویسد که تعبیر اول بخت نصرت بوده باشد و ظاهر کلام حضرت دانیال است
 که این چهار باد شاه بعد از این نمایی هم دست درازا که در کلام آن فرشته که از برای
 حیوان را تفسیر میفرمود لفظ یقومون بصیفه مضایع مذکور است و مضایع لغت
 عربی بعضی ماضی و بعضی مضارع و این نمایی از برای دانیال در زمان بخت نصرت
 انصراف اتفاق افتاد و در آن وقت باد شاه بخت نصرت بر باد شده و مدتی بر آن گذشت
 بود که در پرتاب تمام رسیده بود و اگر کسی بگوید که چون در نماز چشم از تمام معصومین
 کلام دانیال مختلف میزد و ملوک چهار باد را با سال سالان تفسیر می کردی و حال آنکه
 هیچکدام از ایشان این سخن را نگفته بودند بلکه آن را می شنیدند پس تو را چه خبر است
 که با ایشان در این سخن که مراد از و نمایی بیکت موافقت نمایی و این نیز همان است
 سالان تفسیر که جواب میگویم که ما در این سال التزام کرده ایم که سخن بی دلیل
 و از کسی بلند بریم و درین مقام حدی غیر خدای خالق آسمان و زمین باشیم
 و از سر زنگی نیستیم و آنچه را حق میبینیم و بر می توانیم نشانند بگویم و چنانچه

خواجه

خواهیم که این نمایی را همان تفسیر که در نماز چشم از تمام معصومین
 آمد زیرا که معلوم نیست که مقصود از حیوان اولی است و بر با ایشان او داده شدن
 با و دل آید زیرا که شایع بخت و چرا شکل بر بود و برهاه نشان کرکس استن و بعد از آن
 آمدن و بعضی چه مقصود است و هم چنین سال حیوانات و جزئیات صفات آنها بهم مانده
 چرا که قیاس و تفسیر این نشان و از احوال با هلال نمودن اولی خواهد بود و بعضی گفته
 آن با نیک یا لغیر و آمر و عنه و آنچه بر سبب احتمال در این مقام مذکور میشود اینست
 که شاید مقصود از این نمایی نشان و نمایی چشم غیر یکدیگر بوده باشد زیرا که نمایی چشم
 بخت انصراف اتفاق افتاده بود و آن اشاعه بود با سیمی که در مملکت او و ملاحی اتفاق
 می افتاد و احوال باد شاهان بود که بر ملک بابل و آن سرزمینها مسلط خواستند و آن
 نمایی تفسیر بخت دانیال داشت و ظاهر اینست که ذکر باد شاهان بخت المقدون احوال
 آن سرزمین و چگونگی حال نمایی بابل بوده باشد و بعد از آنکه برایت سخن کردن بعد
 خواهد بود و بجا از نماییات فرموده که در این مملکت چهار باد نمایی بابل سالان تفسیر می
 و بقیاصح تفسیر که هم همین بود که قاصد را هرگز بر مملکت بابل و آن ولایات که در
 بخت انصراف بود و تفسیر هم نرسید و هیند سالان بر آن زمین مسلط بودند و بنیاد
 بودی را از سلطان این فصل بخاطر رسید که اعتراف و اقرار را از زمین مقصود
 فصل کلام حضرت دانیال ۴ و سوجبا که بر اصل مطلب که انبیا نبوت خاتم انبیا است

بنشود زیرا که چون الله تعالی ما را بشناسد و او را بخواهد و مختلف نموده و خواهم
و از آنکه ما این فصل را تفهیم و دلیل ببرد بنشود زیرا که ایشان نیز تفهیم بنا بر اینند
عنا بشیر در ذکر غیج و بر سر فصل هشتم کتاب داینام مذکور است که در سال پنجم از یاد
بشیر بعد از آنکه از غایت و ولین بر سر شا هر شده بود در کتاب مردوخا نایان ده بود چشم
کنادم و بدیم که یک غیج در کتاب ن روخا نایان ده بود و شاخا داشت و آن شاخا یک
و یک بلند تر بود از دو عین و آن بلند تر با لایر نه بود و یکدیگر و آن غیج شاخ بر شاخ
مغرب و جنوب و شمال و هیچ حیوانی از این ایشاد و خلاصه کنده بود و حیوانات را
از دست و آنچه خواهر او بود و یکدیگر و بزرگ شدند بعد از آن بر یادیم که از هر بزرگ
تر بود از جاب مغرب آمد و بر سر روی زمین سیر کرد و بشود باها ای و بر سده زمین
و از میان آن دو چشم او شاخ می نمودار شد و بنامد بزرگ یک غیج که در کتاب مردوخا نایان
بود و هر که بر او و نیز او را در هم شکست شاخهای او را و آن غیج نتوانست که در پیش او
بایستد و او را بر زمین انلاخت و با یال کرد او را و بنود خلاصه هتده مران غیج را
از دستان بزرگان بزرگ یک جنا بر بزرگ شد و آن شاخ که داشت بخودی خود شکسته
و بر جای آن چهار شاخ دیگر آمد که بخا دی طرفه سخا ن بود و از آنجا از آن چهار شاخ یک شاخ
کوچک بر و ن آمد و بزرگ شد تا جنوب و شرقی و بنام مقدس و بزرگ شد تا بساها
رسید و بساها امنان و شاخهای ترا بر زمین انلاخت و با یال کرد و از او بر خواسته
شد
در مقام

قرانی ای و از آنکه شایسته ایشان و کرد بخیر و فری داده شد و نور که یکدیگر
بغیج بفرموده شد در کتاب داینام بلفظا بل مذکور است و چون مشقین بود ایلد اغیج
تفسیر کرده بود و در نماز ایشاد ایشان کرده و ایشاد هر ایشاد که ایلد اغیج که نوح و کور
بوده و نا شاد بخیر و غریب با جمعی آمد و با جمعی مقصود از بر کنش سلا بخیر و کور
از اسکن سلطان و فرما نفرین بود و در سلطنت ایشان به طرف ایشاد ایشاد شرقی زمین
که در بعضی سلاطین ترک بود و پیوسته با محوس جلال میکردند و سید بود و یاد شاها
اطراف جنوب و مغرب و شمال مقاد ایشان بوده و فرما شاخا ترا ایلد اغیج جاب
و از هر آن یاد شاها که نایان محوس بودند اهل و دم ضعیف تر و کوچک تر بودند و فلان
غایتی اسکنه را به بزرگ نوح ایشاد کثرت تعبیر فرمودند که از هر بزرگ یک بود و شاخ
بزرگشان بزرگ و اسکنه را که بر یاد شاها ن محوس سلطنت شد و ایشاد انلاخت و بخودی
خود مرده و یکی او را بر طرف کرد و بعد از آن چهار را بر کوروسف بن کوریا ن نقل کرد
و هر یک در بر سلطنت کرد و تعبیر این چهار شاخ که بجای یک شاخ رسید ایشاد
و از یکی از آن میران که در مملکت دوم فرما نفرین بود و قاصد که تعبیر این شاخ است که یکی
شاخها رسید بر و ن آمد و بزرگ شد و سلطنت و عظمت ایشان بایشان
و با بزرگان بخا سر ایل که در زمان خدا برست و بخوبان محصور ایشان بود و ستار
راه هدایت و لشکر خدا بود و بزرگتر از آنکه و از آنرا مرطوس برست ایشاد
سلط

شد و آن مکان مقدس را خراب کرد و رسوم و عزت بخیل ساریل که عده آن زمان بودند
المقدس بود از ایشان چنانچه شدند و آن مکان شریف خراب و با آنکه انداخته خوات از هر
که و خفتی نما که آنچه در این نماز مذکور است که افشاخ از یکی آن شاخهای چنانکه
اند و زیارت بر آنچه در نماز منم مذکور شد که فیاض دریا اسکندر تبارد و الله تعالی بعد
بر کشیم بر تمام کلام حضرت دایم العزت میفرماید که شنیدم که فرشته با فرشته بعضی
و سوال او این بود که عدالتی که از آن ها میاید و هیچ شومیت و قدس و صبا
من بعضی تحت لفظ این فرم اینست که ناگاه این رحمانی و این کناه شوم دا
شود و قدوس و سپاه پامال باشد و ولد فقیر و پامال ابناء الانبیاء میفرماید
که حاصل معنی این سوال اینست که پرسید ناکی خواهد بود این وحی و نمایی که نصیر
مذکور شد که بنابر کتابش احوال به سلسله ملکوت باشد و نمایی که پرسید که نا
مدت باشد تا هم به پادشاه که قاطع ایشان غصه خدات که خواهد بود و ناکی خوا
بود و انمی یعنی حکم قرآنی انمی از جمله بنات بخا ساریل بود ناکی خواهد بود و
بانی و منسوخ نخواهد بود و ناکی خواهد بود و این کناه شوم یعنی آن بت پرستی
و لاج خواهد داشت و قدوس و سپاه ناکی پامال خواهد بود یعنی بت المقد
حدا ناکی پامال این جماعت پرستان خواهند بود و بعد از سوال فرشته جواب
و در جواب خطا بخت دایم العزت چون عرضا سوالی و جواب علامت حضرت

والله اعلم

والله اعلم و یومر انی عذری بقرانیم و شیش ماوت و نصیدی قدس یعنی
گفت من تا پس و یا ملاده و هزار و سیصد و شصت شات شدن قدوس بد که بعضی از معجزات
کلام حضرت دایم العزت و هزار و سیصد و شصت و در بعضی کرده اند و بعضی از
آن ساکت مانده اند و بعضی باو چند و ارم او چه اند که درست باشد و خلایق ظاهر شده
و آنچه والد فقیر را بعضی آن کفر بجه ظاهر در شتر میاید و آن اینست که هزار و سیصد و
بد و هزار و سیصد سال معنی فرموده اند که چون از جمله سوال این بود که ناکی خواهد بود این
بت پرستی و خرابی بت المقدس و آنچه شاهد و مرئیت بت پرستی ظهور اسلام
و بت المقدس از خرابی برآمد پس اینها همان مدت ظهور اسلام خواهد بود و راست شد
قدوس و بت پرستی از آن زمان خواهد بود و چون انشاء آن معلوم شد باید معلوم شود
که ابتداء آن بکجا و بکمر میهد و هرگاه و هزار و سیصد و شصت و شش از ظهور اسلام
با بقدر زمان امری شود که توان ابتداء از دهد پس حل پامال نمودیم و میگویم که ظهور
اسلام در پامال چنانکه هزار و سیصد و شصت چهار از هبوط آدم بود و ولادت حضرت
بنی نوری و در هزار و سیصد و شصت و شش پامال این دو واقعه و هزار و سیصد
خواهد بود پس بنا مدت مذکور و لا دست حضرتنا معجل خواهد بود و وجه این
فرشته ابتداء را از ولادت حضرتنا قرار داده بر طبق خبری که معجل خواهد بود زیرا که
ولا دست حضرتنا اول ظهور کرامت پیغمبر عربی بود چنانچه در باب اول این کتاب معلوم

خدا بگوید شما را که قصد بکنند ام نوذیر را و بشارت دهند ام بر سونگه
بعد از من که اسم او احداث بود حضرت عیسیٰ انجیل را بنویسند و این اتفاق افتاد که
این اتفاق افتاده بود و کسی اسم انجیل را بنویسید که بود بلکه سایر اینها صفات
ان بر کواکب را خرداده بودند و هر تقدیر خلاصه سخن چنین شد که خداوند عالم
دعای حضرت دانیال را استجاب فرمود و کناهان بجای اسرائیل را امر زد و هفتاد
هفت نفر زن را بشارت داد و در وقت مزاده بر این مهلت نهادن و نیز با حسن و
اعلام فرمود این بود آنچه در این مقام بخاطر رسید و چنانچه بعد از این معقولات
سخن و تزیینات بخاطر رسید تا اینجا تا استنباط شود ملحق مقام خواهد بود
و هرگاه یکی از نظر کند که در این کتاب بنام حضرت عیسیٰ بنویسند یا بشارت
کنند یا بدادانت که آنچه در آخرین فصل از کتاب دانیال مذکور است نفی
امور را فخر در این هفتاد و هفتاد بر سبیل اجمال و در نقل آن نیز آمده یا
بیت هر خواهد که کتاب دانیال رجوع کند و ایضا بدادانت که از این
هفتاد و هفتاد یا بدی نبودن احکام نوذیر را این کتاب یا نب بود نهایت
تمام کلام حضرت دانیال را این باب مذکور شد بود و مجمل و کلی هم باین مطلب
در این مقام مذکور شد **فصل پنجم** در فصل دوم کتاب دانیال مذکور است که
سیم پادشاه کوشش را بر سر هفتاد و سیار انداخته و کین بودم و طعام و نذ

مختصر

مختصر بود و در روزی که در کنار رودخانه بزرگ نشانداده بودم که شخصی
انسان بر سر تپه ایستاده و غریب و غریب بود و در این بسیار زیاده
و بهوش افتادم انقضای نزد من آمد و مرا بشارت و بمن گفت من بر سر تپه ایستادم
و از آنچه واقع میشود هر قوم نوذیر بفرستد و دیگر در روزگار است و من چنین
میکند تا آخر سخن و عرض را از این کلام نقل همین سخن بود که بفرستد و دیگر
که عرض از این بفرستد **فصل ششم** در این دو پانزده **پانزده**
در احوال کودکان و حکایات و اوان چنانست که بکار از علما را اسرائیل که او را چنان
میکند و استجاب الهی بود و وجه داشت و احوال نام و ان ضعیف بینا چنان
بود و مطیع و فرمان برادر شوهر و صاحب و جاهت تمام داشت و پست از خدا
سنت نبود که او را فرزندی کرامت فرماید و درین سنت وضع و کرد و از این
تا اینکه نوذیر بنی اسرائیل را فرستاد و از این احوال شنیدی و عجز و تقصیر او را در طلب
و بدی و دلش بران ضعیف سوخته طلب فرزند بان و زن هم و اسنان کردید و نیز دعا
انسان
بعد از این که رسید و از حلقه مراد را ظاهر شده بعد از شش ماه از این تپه ای حمل بردی
یکو سیر شد تا که صورت قدم بعینه عالم نهاد و نوذیر را مولود در هر پنجشنبه اول
قمرین الاولین را چنانچه پست از خونی پست المقدس در هر رتبه نانی بود و این
سی و چهار سال مقدم است بر ولادت با سعادت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله

عزیز

و این مولود را امام نام کردند و چون شول شد بجهت افتاد و بعد از سر برداشتن گفت
 که این پرده اسمان کنشای بنید بر بالای آن همد و شهادت و شیخ پرده دیگر است و بر بالای
 آن پرده ها چنان حیوان است و بر بالای چهره آن شکر سی بلند یا به است و بالای آن کرمی
 افسان می کنند و چند سکاران آن کرمی و کرمی تمام از افسان چون بنها من سخن را
 از فرزند خود شنیدند و را آن سخن گفتن منع بلیغ نموده با تندی با و گفت که خاموش باش
 پس سخنان خاموش شد و تا دوازده سال سخن نگفت و داخل پوسند کرمی و زاری نمود
 میگفت که کار من از فرزندم نفع بود من را که طاقت فرزند مالال و بی زبان شدن بود
 بنها من زنده می شود باز گشته و اخلاص نداشتند و را احل مطهره که عا دنا بود و چند
 بنها من قیام نموده با عا و داشت و سخنان را نیز نزد پدر و در مقام قضا و زاری
 ایشان و اناس کرد که بنها من عا کند تا خداوند عالم او را که اندک یا او را از ایشان
 بگیرد بنها من گفت که تو خواهی نمودی که سخنان سخن گوید اما چون گویند که دوستی
 گویند که مردم از آن خوف بردارند و احل ایشان کرد که دعا کن که خدا او را که یا که اندک
 بخفی و مجمل گوید بنها من در این سخنان کذا شد و را قسم داد که سخن نگوید مگر سخن
 مجمل که کسی نفهمد مگر زودتی که آن سخنان بعلاید و این نظر او را حیف سخن گفتن
 داد چون آن کودک کو باشد شیخ و حی و موافق و خرو و اجد گفت که تمام آنها خبر از او
 این است و خبر او که شایر است خود دهن خواهد کرد و بعد از چند سال مولود

مسعود

مسعود را اینجا از این سپرد و او را در زیر کفر بر تنم که از برای پست المقدسات در
 که چهل نفر علما بودند و در کفر کوب کوب که چون مقصود کودک و غرض
 از آن وحی می باشد بنابر نظر حضرت شام النبی هم و ذکر اوصاف جمیع اجناس
 و تا بهیست که بعد از حضرت نام زمان طبعی رسیدی الی محمد و هبوط حضرت عیسی
 مریم و زنده شدن مردگان اتفاق خواهد افتاد و هر چند دنیا را زلفا طان و حشر
 مفهوم است زیرا که یا خبر از او احوال که هنوز وقوع نیافته یا خبر از بنا نویسی است
 دنیا را از آن غایت ظاهر است که معنی امر و هر گاه علما بود در آن تو غل می شود
 و از آن سلسله است که بخود نصیر می گردند بفرار ازین عالم نداشتند که نوزدین با او
 خود نموده بر وی مذهب حق می نمودند و این با تالیف ایشان که مجبول بر عصیت
 و تالیف اند مطلقا موافقت نداشت بلکه از بقدر وسیع و طاقت سعی را خفا کتاب
 مذکور نموده چنان کردند که نشان آن در حلقه و زکار نماید و کمال آن خبر نداشت
 باشد اما چون مورعالم منوط بهیست که برکت سخنان در کتب حفظ الی محفوظ
 مانده تا چندین قبل ازین زمان که کتاب را برکت بکار می لیا که موسوم است بنا کید
 و مصوره بقالطیانه برده بودند که بشا ب رسانند و نسخ مذکور با آن کتاب در یک
 بوده بقالطی سپید علما بر سخنان شهادت دادند زیرا که بنا از اشیاء در این
 که تا کتابی بصفت پیوندد و علما بر خبری و درستی آن شهادت دهند و بحال

از این باب میسر نماید که اینجا بکند و حرکت دهد تمام خلق را مقصود اینست که چون بشر را بفرست
 عالم پیغمبران پیغمبری که بر تمام خلق سیاحت باشد فرستاده نشده بود بلکه بر ایشان را
 هیچ پیغمبری سیاحت نداشت و غیر از اینجاست که بر یکدیگران خدا بود و خدا ایشان را بر تمام
 خلق از زمان تفصیل داده بود و ظاهر دیگر کتاب پیغمبری و شریعتی در ظاهر نشانند
 و اما خلق بمنزله با هم بودند و هفت مرتبه که توانا شدند بعقل و دلیل چیزهای بسیار و معاد
 نعمت ترقی کرده بودند و چون مرتبه کامل که عبارت از اقامت بود به باند رسید
 و تا بلاییک در غرض تکلیف در آمدند خداوند عالم پیغمبران احوال را بر تمام
 عالم سیاحت کرد اینده انحضرت را مخاطب بخطاب با ایشان را که فرموده تا آنکه
 انحضرت از هیچ طایفه قطع نظر ننموده مجموعا بر وی خدا و قامت دعوت نماید و
 انحضرت مثل پیغمبری خلیل الله نبوده که اختصاص باهل نبوتی داشت باشد و شکی
 پیغمبری کلام الله و روح الله بود که بر ایشان را سیاحت بر تمام سیاحت بود پس معنی این
 فقره که تمام خلق را اینجا بکند و حرکت دهد چنین شد که انحضرت تمام خلق را اینجا
 کند بر وی خدا حرکت خواهد داد و همبخت در مرتبه خود و انحضرت اهدا کنند که او را
 اینجا بچنانند و بر وی خدا حرکت دهد و لفظ خدا تا که تخریج تفسیرشند موافق
 با خدا خواهد بود و تفسیر که از او و قرابت بلفظ عربی و یزاک در عربی هم معنی قرابت
 و حاصل معنی این فقره اینست که ظهور اسلام از ایشان را بخود و فی الحقیقت چنین
 شد

و این

از این باب میسر نماید که این کتاب مذکور را بآب رسیده فی الحقیقت نشان و در عالم نشان
 بهم رسانیده یکی از آن نسخ در ادا العباد و نیزه بنظر الله تبارک فی الحقیقت اعلم ان
 علماء عصر خود بود و رسید ایشان در مطالعات تا نقل بسیار فرموده بسیار پیغمبری
 که مقصود از آن عبارت است بقیه همان بود تفسیر فرمودند و بعضی را در مرتبه
 گذاشتند و بعد از آنکه آن مرحوم بجای چنان بودی پوست فقره کتاب مذکور را
 از خود مرجه فرموده بودند و نقل تا نقل بسیار کرده بعضی بکار از فقرات از این باب
 با اعتقاد نا ضرر خود نمیده افکار ایشان نمود و وضع کتاب مذکور با این طریقی
 که در وجه اول شروع فی الفقه با این نحو که ابر اول مصدق با لغات و دوم
 بیان و بیجم و همچنین تا آخر وقت و در وجه دوم بیکر و حلال است که این
 باشد وقت شد ثابت با لغت و سینه و چند بخت تربیت و وحییم و چهارم و پنجم
 و حلال است و احتمال می رود که در وجه ویم نیز تمام بود و همچنین از جهات آن امان
 از ایشان گرفته باشد و الله تعالی اعلم باین دو وجه در ذکر و حاکم که در بیان
 بی اسرائیل به نبوت هیکل شهادت و حلال است و حلال است بر تمام حروف
 فقهی که از الف تا نا از ترتیب بوده باشد حرف الف آیتا آیتا آیتا عز و ج بر آیتا
 عا بد اهدا مل تا رسید بر آیتا یعنی بنایند که وی وظایف که از اینجا بکند حرکت
 دهند تمام خلق را کرده شود و خرابیها بدست که بر سر از این و آیه خیر از این اسلام

زیرا که ظهور اسلام بمالک دنیا رست ایشان منقوض و خراب شد مثل هر دینیه
 و نظیر بهی فیضیاع ابطوا یف بود و تمام باد شاها ن از عجم و روم و غیره مایست
 ایشان منقوض شد چنانچه حضرت دانیال بان خبر داده بود و بسیار ابر شهرهای
 ایشان خراب شدند و تمام غلامان و دخترانهای ایشان ریخته شد و طاق ابوان کبری مجتم
 و لاده با سعاد و انحضرت شکست و بنیان سلاطین بزرگ از دعب تزلزل پذیرفت
 و بعضی از ملانهای بود این زمان لفظ همدان را با اجماعی تفسیر کرده اند و
 بود که مقصود از اینها موسیقی دفع فتنه و جدال باشد که پیش از ظهور اسلام در میان خلق رایج
 بود چنانچه در جاهلیت طایفه قبیل با یکدیگر بمال و نزاع داشتند پس در نزاع
 و نا امنی بوده فتنه و فساد و کال و انقاع داشت و مقدمات اوس و خوارج در
 و نفسی فتنه و الس و افواه مشهور و در اشعار عرب مذکورات و بوجود انحضرت
 و ظهور اسلام بالمره بطرف و انقضایها خاموش گردید و خداوند عالم تالیف خلوت
 نموده تمام را یکدیگر برادر گردانید و معنی بدست بر کز نثار هلاکت زیرا که خاتم
 پیغمبران از او لا و اسمعیل و انحضرت فرزندها جو بود و حکایت ایشان بر تفصیل
 همین کتاب گذشت **حرف الباء** بعلما و فتنه و حرد بن کوشا جبار بر بی حال است
 و هیلین پیش از آنکه لفظ فتنه در نظر فقیر نیست که در جاهلی از کتابهای عبری است
 شده باشد و در کتب لغتی که الحال نزد فقیر موجود است ضبط فتنه و والدین

این لفظ را در اشعار بمقام بفراموشی تفسیر فرموده و در بعضی جاها بمعنی کندن بظرف
 و در ترجمه تا یکی از ملانهای بود و فتنه بمعنی خراب کردن ترجمه کرده و هرگاه بمعنی
 کندن و خراب کردن باشد همان معنی است که در حواله مذکور شد و بنا بر آنکه معنی چنین
 که عالم را خراب کند یا یکدیگر و هرگاه بمعنی فراموشی کردن باشد یا فتنه بعد بسیار است
 بود زیرا که در فقر بعد لفظ حرد بن دایر چند اند و تفسیر میکنند و معنی چندا نیست
 دادن و تریا بستن و از جا کنفت و کوشا بمعنی اندن و دور کردن چنانچه در
 شمع تصریح شده و در تریا نه همین استعمال شده و خلاصه و دفعه بنا بر این چنین
 شد که عالم بمعنی بنا را فراموش کند و حرکت دهد و براند و دور کند یعنی بپر کند
 هرگز میل بینا کند و از ان خود دور کند چنانچه در احادیث کمالیه و سلف و سلف و امام
 که جبرئیل کلید تمام کتبهای عالم را برای انحضرت آورد و پیغام رسانید که از قبول کردن
 اینها چیزی از نشان و مرتبه و انخواهد کانت و انحضرت قبول کرد و گفت بخوانم و بعد
 شریعت انحضرت را بر زمین ریخت و معنی و فقر اخراست که چنانرا از است
 و شکست و خوار کند و ظهور ان بمعنی بدست انجنا با ظاهر ازانست که احتیاج با ثبات و
 داشت باشد و از ان معنی هم و ال ایحد تمام حرد و فتنه بمعنی مفهوم فقیر شد و
 حاد حقیقی شامل هر دو که در غیر از بقدر احتیاج قبیل باشد زیرا که شاید معنی فقر
 چنین باشد که حیوانی خواهش ندارد که خانه مقدس را خراب کند و ان حیوان را فتنه

دای معنی داده و معنی شاد و خوشی فلان را فخر چه
 بنمود که بر حق بودیم و مقصود از این ظاهر است **حرف الصاد** صبیحا شاد و
 وها شاد و شاد و عرفی بنا معنی لفظ فخر اول است که در شادی
 و رنگ شاد غرض در شادی باشد و شاید شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
 بهر امر است و حضرت مقصود معلوم نیست و از حروف بکر تا آخر و حروف معلوم
 میشود مگر حرف تا که بتوان حمل بر هر حرفی نمود و از حاصل معنی
 که بنیاد معنی کوئی در سنگاری و بیاض شود بیوت و طاری شود و هر چه
 زمین **حرف و** و هر که بکس حوا و لالت و از آن تا فخرت شروع شد و تا فخرت
حرف الفاء فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت
 و بیاض شود و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت و فخرت
حرف الشین شینا شینا و شینا شینا و شینا شینا و شینا شینا و شینا شینا
 یعنی شینا و شینا و شینا و شینا و شینا و شینا و شینا و شینا و شینا و شینا
 و چندی که از بحث بقیته **حرف الواو** و عصا میترسانا و عصا میترسانا
 و بنا یعنی یعنی بقیته و بقیته بقیته و بقیته بقیته و بقیته بقیته و بقیته بقیته
حرف الفاف فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف
 یعنی فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف و فاف فاف

کفره

کفره میشود در **حرف الصاد** صبیحا صبیحا و صبیحا صبیحا و صبیحا صبیحا
 بنمودا و صبیحا صبیحا و صبیحا صبیحا و صبیحا صبیحا و صبیحا صبیحا و صبیحا صبیحا
 شوند خواند و حروف که بنا بر هر حرفی شده بود و **حرف کوب** که شاید مراد از
 فقرات بنما مخرج از مقصد که بنا بر هر حرفی شده بود و **حرف کوب** که شاید مراد از
 باقی اصحاب باشند و مراد از هر حرفی که سید الهی و حکایت زفاف و عروسی
 حکایت تا سیم بن الحسن می بود و فقرات را بر هر حرفی که سید الهی و حکایت زفاف و عروسی
 حرم که فرزند دادگان حضرت و سالتش بوده باشد و الله اعلم و از حروف فای و ح
 و تمام سر و حروف بکر چه که توان از این مطلع فهمید و شکر کند فلان از این کشته
 امید داری بکرم بر و کرامت که توفیق بهم تمام بر کرامت فرماید از علی کلینی
باب چهارم در احوال حضرت عیسی بن مریم و احوال اجداد ایشان و احوال
 آن بزرگواران **اول** در بیان شریف یعقوب از سفر اول فرزند سید
 که چون وفات حضرت یعقوب می رسید اول اجداد خود را طبعه هر یک را جلاجل
 نفقه نموده و کفن و شستن و غسل و کفن و شستن و غسل و کفن و شستن و غسل و کفن و شستن
 اجداد را معلوم نموده که بر پشته ایشان و اولاد ایشان بر و کفن و شستن و غسل و کفن و شستن
 از آنجا که ایشان بود با این علامت فریده کلا یا نور چشم یعقوب او بخوفی بن
 و غلام و عده که با او نشیند و بر بقیته عیسی بن مریم یعنی در وقت سلطنت از بود

از اولاد پادشاه بوده و ان عبارت است از پادشاه و ملوک و اعیان حضرت عیسی
 خوشان پادشاه بود و این فخر معلوم میشود که از اولاد داد بود است و آنچه
 در این باب مذکور است که با انا و حضرت چه از شاد و شاد و شاد و شاد و شاد و شاد
 پیشا بود و روح الله لعل دانست و تعلیم زکی که حضرت حق ایکه در علم گفت حاج
 بعلی است و در طفولیت سخن گفت و هر چه از کفر و امر بقرت و بقرت و بقرت و بقرت
 دانست و خلق را نصیحت میکرد و بقرت نفس از ایشان انتقام میگرفت و از هر
 بود در این مقام میگفت که از علما و شایان و صلح کل و دوستی دشمنان
 شکر و بیتی و کافر و خوش است و با بد کسی که بقرت و شاد و حال یکدیگر است
 حضرت شاد و حال پس از بیعت جمعی از علما و شایان و صلح کل و دوستی دشمنان
 همیشه بر سره شان از آن خود بود و هر نفس از کفر و در این باب خبر داده اند و هنوز
 بنامه باشد و ما در جواب میگویم که آنچه اعتقاد دانا بعد سلام و متواضعانه
 ایشان است که حضرت عیسی بن مریم و در احوال ایشان و در خدمت تمام آن محمد
 بن مریم خواهد آمد و در هر چه علم حضرت خواهد دانست و در بیان ذکر حضرت
 بعزت و بزرگواران خواهد بود و هر چه در احوال و احوال و احوال و احوال و احوال و احوال
 صلح کل اتفاق خواهد افتاد و هیچیک از اینها است از بیت بد بکر خواهد دانست
 و دست از آن علما و شایان و صلح کل و دوستی دشمنان خواهد شد و ظهور این اسیر و بکر

معه

و بنام خداوند تعالی او را انکه باید بشنود و با وجع شوند قوما **سولف کو بد**
که بشنود ایات و اخباری که در کتاب نبیانه ظهور حضرت عیسی بن مریم مذکور است
شاید در بارش و هر غیب که سقراط و زرتشت مذکور است با ثباتی علماء
یهود اسم سح است و سح در کتاب نبیانه هفت اسم مذکور است و اینها از تریک معلوم
میشود و اینست که سلطنت بر او بود که حضرت داود و سلیمان از آن سبط انبیا
داشتند و قحطی بپا آمد و در زمانه نانی و در خرابی بیت المقدس سلطنت
اولاد یهود انجام شد و از آنوقت تا حال که دوازده سال است از خرابی صاحب کی
در عالم وجود ندارد و از سلطنت و پادشاهی و بزرگی ایشان از بی باقی نیست پس اگر
صدق شیلو کی باشد که هنوز وجود نیامده باشد بخوبی که اشتباه علماء یهود است
لازم می آید که سخن بجهت خدا دروغ باشد و سلطنت از اولاد یهود ایشان را بطریق
مطرف شده باشد پس باید که سح کی باشد که در ظاهر و مخفی از بی و بیست سال
و آن عیسی بن مریم بود که در آن اوان مبعوث شد و مقارن بعثت و سلطنت اولاد
با فراعنه بود و هر قوما سرطانیة قبیله از بنی اسرائیل را جمع شدند و بنی
اولاد از آنکه در عهد انبیا اسلام و جهاد از یک و غیر هم و و پس در زمان یازدهم
کتاب شعیان را با چند مذکور است که در آن ایات خبر است از کسی که از اولاد یهود
که پدر حضرت داود و غیر است شخصی بزرگ عظیم الشان بهم خواهد رسید و اول

آن

ان ایات ثابت و یا صاحب طریقی که بیتی و تیری شادان و یفر و همچنین تا
ده ایه و خلاصه معنی ایات اینست که چون اید شاخه از درخت بیضا و بر و مند شود
و قرار گیرد بر روح خدا حکمت بپوشد و روح اندیشه و جبروت و روح دانستن
و گفتار و بر سر خدا و بطریق و حجه الهام سخن گوید بد و نفع از کسی که حکمت را
برای درویشان و نصیحتی که مواضعان زمین را و برین زمین را بعضا و دهن
و روح لاهی و بکنند طالما تا بعضی جهاد با طالما تا بنشیند و عطا کند بک بران
و قوت نفس خود ایشان را بگریزند و برادر است دلالت کند و با خدا ما را کار است
و راستی بطریق که کرم و سبزه یکدیگر چرا کنند و کبیرا از بیت یکی نرسد و شجر
خوار دشت در صخره رخ نما کند و نیز برنده تا اندکی و چندی و چو برود و برود
خاص من از دانی و فهم مثل اینکه در انا ب پر شود و در احزان ایات مذکور است
و ها با و بیوم هوسند بن بیتی شریع می آید که عیسی بن مریم پید و و شود
و ها شاه متو خا نو کا بود یعنی باشد در زمانه شاه خرد دخت بیضا که بر پاش
برای عزم قوما با و قوما کردند و با شد جای او عزت و بزرگی **سولف کو بد**
که از اولاد یهود بود و حضرت عیسی بن مریم در کتاب انساب و نوادری که
و صیقل از علما و انساب در بعضی خلاف کرده اند که ای هت کار که از سبط
مصر بن علای یهود است و آن کتاب در زمانه حضرت عیسی بطور است عیسی

او امید دارند نهایت در زمانه تا سح موعود سخنان چند میگویند که هیچ یک
از آنها دلیل ندارند مثل اینکه میگویند که با نانی اسرائیل باشد و بر تربیت زرتشت
کند و یهودیت را بر پا دارد و در زمانه موسی بن عمران بت زرتشت و اگر کسی تمام
در زمانه تا سح میگویند ملاحظه کند و باید که بر سبب از قبل سنان و در میان
بود و چون خانه تبرکام در قطع محل بن در ساله عیون و عزرا یا با زمانه انجیل
و در خود جلالا نامت بر سر طلب ندید و از نقل کتاب حضرت شیخا زبا ن کام کند
اگر بنا بر سبب باشد که قرار گرفته باشد و در احوال موعود تا خبری واقع شود و قوت
موانعت نماید ارا ده هت که بعد از آن از انبیا بن زمانه تمام کتاب شعیان را
ترجمه بلکه تعبیر نماید و بعد از آنه قائل و اینجا چو کنایه کنایه و عیالان بطور
و شاید و این در این مقام ان شاء الله بان ضرورت اینست که در این اوان یکی از
الغیبه که بود که خود را عالم می پندارند و در شهید مقدس ماکن است که ای
کرده و معصوم است که بر عکسند نام و یکی که قهر را مسمی چیده اروج را خسته
و در آن کتاب و در مقام انشا شاید بود در تربیت زرتشت از نشان بجهاد و جهانم
شیخا ابرجسته و از دلیل بر سبب با عود پنداشته و استدلالات مذکور علماء
برای بنا بودن و بر عهد جا دلالت غایتی مستند فساد کلیت از برای بود
که ایشان بقرآن اینک میگویند که دلیل ما بر سبب عالی شایع سلاف و ایات

در بیان

و ایشان چنین و چنین گفتند و از ما اعلم و اصل بودن و ما را شایع ایشان است
چیز بزرگ دشت ندارند و این سخن را در هیچ مواضع در اهل ملت و اعتقاد و در
کتاب انبیا عاری میمانند و در سبب از قبل سنان و در میان
و احزان میمانند و استدلالاتی که ای که مدعی علم کرده از جمله سخنان است که در
خود تراشیده و مبصره تا ضحی را از خود دلیل پنداشته و از او که مذکور و در
که با ثباتی که خبر است از احوال تا سح و هیچیک از مشرین ایشان بهر یک بجهاد گفته
که این ایات چه در این زمان بجهاد و جهانم چه در زمانه پسران و بعد از آن در زمان
تا سح است چیزی دیگر گفته و خلاصه معصوم ان ایات است که من اینجا بهر یک که در
طوفان بر زمین و درم شریک کردم که قوت غضب کنم و بجز کنم و اگر کوهها و کوهها شوند
و کردند سلامتی و جنت من از تو کرده و دلا ایشان را بر طلب مستند معلوم نیست
که از جهاد و جهاد و اگر گوید که این ایات را تا جهاد و بیا طیل و بعد از جهاد
و خطاب به بنی اسرائیل است میگویند که بنا بر این باید که خداوند عالم بعد از حضرت نجیبا
و بجز بنی اسرائیل را غضب کند و حال اینکه غالباً بجهاد بنی اسرائیل را در شده بعد از
بود و زیرا که حضرت در واسطه پست الهی می بجز کنند و بجهاد و تا صلیحیت انبیا
سلطه شد و که ایچ کرده و بعد از آن تا این زمان رسید با ایشان ایچ رسید و در
تراخ مستند لا زمانه شریک شد و بجهاد و بجهاد و بجهاد و بجهاد و بجهاد و بجهاد

[illegible][illegible][illegible]

مجید بان نصیحت واقع شد و مکر در شان سیم بن مریم مصدق فرموده و برین صفت
دوم خداوند انحصار در میان طایفه نصاریض و غیرت و جدا نهادن
موضع انزرا مجید بان نصیحت فرموده تا لین این قول را مریضی کرده اند چنان
در مریضی عماره که ماله در موضع فرموده بعد از آن که در مریضی عماره که ماله در موضع
این مریض و چون ضایع بود که در زمان سیم است نوشته است می تواند بود
انرا انچه در مریض بوده باشد و صدیق خداوند بن مریم را مریض و در مریض
ماله صریح است چنانچه بیضا را بد و آینه صدیقه و مریضی ان معصوم
خدا پیدا شد و اگر معصومی که بد که ماله در مریضی او بود و مریضی او بود
شود که این صفات بر او در شان بد و او را صدیق با خدا خوانند و خود بخود بد
و ما بر صفات دیگر نیز که در همین اثبات و ما با ما شک است اینها در شان ما شیخ
مذکور است بر او در شان بد که او بد و او بد را بر او بد و او بد را بد و او بد را بد
و با دانه باشد و مریضی او بد و دلیل بر این که با دانه عیسی بن مریم بود
با بد چیت و حال او بد و او بد را بد و او بد را بد و او بد را بد و او بد را بد
و برینا بنی اسرائیل بود در جواب می گویم که اعتقاد طایفه بود و اینست
که ما شیخ موعود متولد شد است که در مریضی او بد و او بد را بد و او بد را بد
حضرت نصیحت و مریضی او بد و او بد را بد و او بد را بد و او بد را بد و او بد را بد

باشد و در مغرب این موضع نیز بنفاس هر و نه چها بی خود تصریح بوجود آمدن ما شیخ
بعد ازین متولد خواهد شد باطل خواهد بود و بر تقدیر که موجود شده باشد
و رد و بحث در خصوص اینکه بوجود او بنا بر علامت بطل باشد مشترک خواهد شد
میان ما و یهود و یهود را لازم است که مثابعت ما نموده تا بلی شوند با یکدیگر
انحضرت در ظهورات واحد ما اتفاقا داده و بعضی از علامات مثل اینکه از
سلالات و کچک متولد میشود ما صدق بهم رسانیده و ما بقی مانده و بعل ما
آنها شخص متولد شده و مراد از ما شیخ است یا سیم بن مریم است یا عزراست
و هرگاه غیر او بوده باشد میگوئیم که فرزند بی که در میان سبط یهودا متولد شده
و عزیر سیم بن مریم بود که است و جز از آن شخص خبر نیست و سیم بن مریم با وجود
بر باطل بود با این شدت شهرت بل که یوئیم که کسی رحا لم فرزند بی پدر متولد
شدن و البتة انحضرت ادعا کرده و در هیچ کتاب تاریخی نیز مذکور نیست مگر در تاریخ
طوائف اترک که قریب با ن نقلی است و میگویند که زنی ما لغو انام بی شوهر زایید
و بر تقدیر صدق نهان زن از ازا او و نه از سبط یهودا و نه از طایفه بنی اسرائیل بود
و آن فرزند را ما بنی را که ادعا کرده که پدر را با این است سرفراز بودند و هر سگاز بودند
و شخص کا ز ما شیخ نمیتواند بود بی یا بد که البته انحضرت سیم بن مریم بوده باشد که
کو بد که سیم بن مریم گفته شد و برادر ما بخیزد و کسی گفته شود ما شیخ نیست زیرا

باشد

برادرم در همین ایراد منفرین هر یک معنی گفته اند هیچک ما سبب بر این تواند و ما
خواه خود معنی گفته اند و عوام را قریب داده اند از جمله عدل و حکم کرده که فهمید
آن فیما بین شکلات ثابت آنها که با ما همیشه بحث دارند این ایراد حضرت عیسی
فرموده اند و عرض او علی بن ابی طالب و خطبته انجیل و انان فمیده اند
ما بنی با برادر ما و آنچه علی بنی اسرائیل گفته اند از قبیل سمان و در دنیا
ان اخوها و حاصل معنی آن یا ثابت خیرات از بنی که بر کبریه از بنی کاند خد
کریا بد و بزرگ شود و درهن پادشاهان از دست شود و نماید با بنان انجیل
ندیده باشد بفرمان ما انجیل نشیده باشد و هم چنین اوصاف آن بنی را بیان
تا اینکه در فقره ما میفرماید که او پیمان است از تفصیلات ما و خصلت
از کاه ما ما سلامتی از اوقات و جراحات و شفای برای همه ما و ما چون
کوسفتان سر کرده اند و هم چنین صفات او را میفرماید ما اخوان ما از چنین
ایشان میگویند که عرض از این بنی ما شیخ است و نقل کرده اند که یکی از علماء
که او را ما شیخ میگویند بر ده رکن ما یعنی هشت حد ما شیخ را دید
که تمام بدن او بحر و ج بود و خنده و چشمتان بود و بجهت کناه بنی اسرائیل و برادر
زخم بنی را بود و کسی که هنوز متولد شده باشد و قدم بعصره وجود نکند
باشد بجهت بخیر میتواند که بر مرهبت بنشینند و اندام او زخم و جراحات نشانه

که تا شیخ با بد کشته باشد و جمیع علامات در پاها و صدقند و در جواب میگویم که
بعضی معلوم است که تمام امور عالم بر وفق مشیت الله جاوید و از احدی بیاد
او امری منتوی نمیکند چنانکه گفته اند بیت اگر تیغ عالم بچیند نه جای نبودی تا
خداوند و در صورتی که اگر خدا با فنا مسیح بن مریم تعلق گرفته باشد و باید که
زنده بماند بود و چگونه میسر میشود که او را بکشند و بر دار کنند و آنچه چنانچه
پیش از این گفت که شخصی را بجای عیسی بن مریم گرفته اند اما برهان در آن
مشبه شد که آیا عیسی بن مریم بود یا نه و ان شبهه از ان زمان تا حال که
بد و هزاران است در میان جمیع طوائف مشهور است چنانچه در کتاب تاویلی
موسومات بسطه بود امده که در آن کتاب گفته که کافه نصاری میگویند
که عیسی بن مریم کشته شد و مسلمین را زنده بودن حضرت مشکک نیست و در
مجید صریحا مذکور است که وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا
وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ سَبَّوْهُ وَأَزَالُوا بِنَاحِيَةِ صُلَيْمَانَ مِنْهُ مَا
يَرَوْنَ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا انْتِصَاعَ الظُّلُمِ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ
عِزُّ رَبِّكَ عَمَّا يُشْرِكُونَ یعنی مهربان خدا بر دلایلی بود بگفتن ایشان اینکه کتب ما
بن مریم را و حال آنکه کشتند او را و در اینها و بخند او را و لکن شبهه شد از
ایشان و بدینکه الکلای که اختلاف کرده اند در شان او در شت اندازیم

اولیت

اولیت از برای ایشان از دانش مکتوب و نکستند او را از روی یقین بلکه خدا
بالا بر روی خود و خدا غالب و حکیم است و این حکایت تشبیه است با آنچه بود و
موسی بن عمران هم میگویند و در کتاب سفرناش که از جعل است معتبر ایشان است
مذکور است و خلاصه آن حکایت اینست که چون حضرت در مصر بطور اکت با شرا
او را گرفته در مقام سیاحت گاه بنای او حاضر کردند و چون خواستند او را
کشد با مر خدا و تا که یکی از حضرت از جنکال ایشان دهان پند و دنیا با بی کشت
و شریا حضرت را خدا بر یکی از اینها است انداخته انقض شد و بدینرا
و ان در کواکب سلالت ماند و چنانچه خصم برده شرم و جفا را از جعفر و قاحت
بر داشته بود که ما را در حضرت عیسی بن مریم شهادت و او را خدا در این
و غنا میدانیم و نمینوایم که بنا شیخ بودن چنین کسی را حق نیست و حال آنکه با
ما شیخ بفرین خلق باشد و در جواب میگویم که آیا فرزندی بد موجود شدن
را ممکن میدانند و بخیر از آن میکنند یا اینکه میگویند که متع است که بدی
موجود شود و شق ثانی یقین باطل است زیرا که دلیل برین متعالات
نماز بلکه خلاف آن از ملاحظه قدرت خدا بخیر آید زیرا که در صورتی که توان
که بدی بد و خدا در خلق بدی بد را بطریق اولی نمیتواند از بدی او را در خلق کردن
هیچ احتیاج بماده بدت نیست و علاوه بر این آنچه از عبارت سابق معلوم

بهریکه تا شیخ طریقه ایشان با آن بوده ایشان را شایسته و لایق باشد و سبب این
ظواهر است زیرا که در قریبها آدما مذکور است و چنانچه دانستی اشارات بان
که در آن زمین ساکن اند و نمیدانند معنی آن چنانچه در این سابق بر این است
و خلاصه معنوی آنها امر است با حل شدن در زمین بیت المقدس و نکشش
و خراب کردن مذبحها و عبادتگاهها و اینها را چنانکه در این زمین ساکن بودند و
و بعد بدینا فرموده است در این کتاب با اینها است و چنانچه و چنانچه ایشان
و با ایشان وصلت کنند و دختر بایان دهند و از ایشان دختر بگیرند و تمام آن
منع از جوی سلاطین ایشان و دوستی با کفار و دشمنان آن زمین
و بعد از آنکه منقول است که از این بیت برهان بفرموده است و مع ذلك در این
که در این دنیا و زیاده و زیاده را نیاموشان بود که شما را بگریزم و احتیاجم از
نیز که شما از این قومان بسیار بگریزم بلکه بجهت عیبی بود که با بد و ان نماز
بود که چون او را شما را و مرا که از دست مزعون یا د شاه مصر و ایکه با بی کشت
خالق و نگاه دارند و و تا کنه است و بعد ها و فریادهای خود خلاصه از این
این ابیات معلوم میشود دانست که خداوند عالم چنان سلاطین را بجهت خودی بدشان
بر تمام آن قومان که در آن زمین ساکن و مشغول است بدی بودند بر کینه و
نسبت بان طوائف قوم خاص خود خوانده و از این مراتب ایشان فریاد کردند

ترک کنند بر این مذهب استکلام و ابرام و در این هیچ وجه و شایسته از ان ملت
تا بر این لازم کرد و بعضی از ان ابیات را در این مقام نقل نموده با اینها فهم خود
ترجمه کنیم که حضرتان بر ناظران درین رساله باقی ماند و در این باب در
ایراد میشود بگوید که باقی دلالت بر فضیلت ایشان میکند بد و ان اینک شیخ
باشد و در ویم در اینج با شرط دلالت بر مذکور است فصل اول در ذکر
و اخباری که دلالت بر فضیلت بنی اسرائیل میکند سلفا اول آیه است
با مرش و الْحَقُّنْ مَذْكُورَاتِ و ان اینست که قَوْمٌ قَادُوا أَتَمَّ أَدْنَى
بَنِي إِسْرَءِيلَ أَدْنَى الْحَيَاتِ لَوْ لَمْ يَكُنْ سَقُولًا هِيَ كُلُّهَا عِيسَى أَشْرَقَ
أَدْنَى یعنی قوم خاصی و از برای خدای خالق قتل بر یکدیگر خالق
از برای قوم بر کینه از برای قومها که در رویان زمین ساکن اند و آنچه عیان
آیه میگوید اول آنست که از کلمه ایشان که بر لفظ أَتَمَّ مذکور است قطع
در هر چه آیه میگوید که خدا بگریزد بنی اسرائیل از هر قومها که بر روی زمین
از اینک آیه الْحَقُّنْ مَذْكُورَاتِ معنی کرده اند میگویند که پس باید که قوم خواه
تخصی باشد در بنی اسرائیل و در روی زمین کسی بگریزد از خواص نباشد
که خداوند احدی را بر قوم خاص خود ترجیح نمیدهد و بیکانرا از
نمیداند هیچگونه نمیتواند بود که از قومی دیگر بیکانگان درگاه خالق

و بسیار سهل است که خدا پرت از پیش برین باشد و بر تقدیر که این
 خلق برین باشد لازم نیست که تا تمام قیامت بجز باشد و خدا قوی
 بلکه خائز است که مثل اینکه در وقت ایشان مرکز به خدا بودند و در وقت
 دیگر خاص خدا کرد و ایشان را تفصیل بر دیگران دهد و دیگر را بایستد
و این آیه نوخی مذکور است که ان ایما ینت بانیم آیم لادنا فی الحیم لایة
ناهیو فارجاه بن عظیم لایة کی غم فاد نزل نیر لادنا فی الحیم
آدنا فی الحیم لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة
 ازین دو آیه بعینها همان آیه است که از پاره اش والحیث نقل
 و جواب از آن احتیاج بکار ندارد و معنی هر آیه است که شما طایفه
 خدای خالق خودید نه خدایان را شنید و نه دشمن کنید بنا چشمها را
 برای مرده و لفظ بانیم که در این آیه مذکور است بحسب لغت معنی
 در هر چه شایسته صاحب کتاب شما را شنیدم مذکور این لفظ را بکار
 کرده اند از اجل این که مرده و مردم و فضلا و غلبه و جماعت و غیر این
 که خصم این معانی را از صاحب کتاب شما را شنیدم قبول نکند و خواهد بود
 حل کند بگویم که معلوم است که خداوند یکا نه صد را فرزند بطریت
 نباشد و او را زوجه و جفتی نیست پس باید که حل بر قرب بجای بگویم

که بعضی شما خالصان و برگزیدگان و دوستان و همزبانان خدا شد و جمیع شما
 چه نفع بر روزگار ایشان میکند و چه دلائل دارد که باید ایشان بر شریعت خود واضح
 بوده بفری دیگر اطاعت نکنند و تا تمام قیامت بر هرودیت باقی باشند
 و از این که بفرمایند که شما خالصان خدا شد که لازم می آید که خدا بکفر خاص پیوسته باشد
سهم آیه است که در پاره اش ایسموت مذکور است و آن در شایسته است که خداوند
شاه حضرت موسی را بوسی فرعون میفرستد و او امر میفرماید که بفرموده خود
امرا آدنا فی الحیم لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة لایة
 منت اسرائیل و میگویم بنوک بفرت بر سر که عبادت کنند مرا و عبادت یهود و عجم
 ابر که فرموده است بنی یسوی فرست میکند و میگوید که ما را فرزند خود خواند و ما
 در جواب همان سخن را و ااعاده میکنیم و میگویم که در این فرزند خواندن چه دلائل
 بر ادبی بودن احکام نوبت و اینکه با ما این شریعت حضرت موسی منسوخ نشود
 و چگونه عاقل خود را با شما این ادرا و اهدستی میدهد و در میان یل ایهین
 تا ته می آید و از این پس نیز و من کنه یجعل الله له نوراً فاما من یفتر فیصل
 و در هر دو ذکر این اثبات و اخباری که دلائل بر فضیلت بنی اسرائیل میکند بشرط
 اینکه فرمان بر داری کنند و از او امر و نواهی الهی بجا نزنند و عذر آن ایما
 که در پاره اش و فی جمع یفرود در سفر و بیم مذکور است و خلاصه معنی آن ایما

که چون بنی اسرائیل از مصر بیرون آمدند بر بنیامان سبنا در آن زمان حضرت
و حیرت بدید که بنی اسرائیل که دیدید آنچه کرده بمصریان و بر داشتند و بلند
نمایند و اکنون اکنون بنی اسرائیل را در این شرط و احکام نمایان
من بزرگان و شما خواهید بود من بزرگان و قوم خاص و فریب یاب
در کتب انبیا بسیار است و در بسیار از مواضع تورات تصریح شده که
شریعت و احکام را اینک من عزت دهم نمایان و مرا فایده بخشیم و برکت ده
انها هر فایده نیست و بسیار از مواضع مثل همین یا شاکر یا بار خد
نیز و نقلند بعد از وقوع معاد است که خداوند عالم از جماعتی که
استقام گشته و بجهت اینک بنا دایم اسرائیل را محاط گردید که چون ح
بیب با هلاک کرد و نمایان بر ایشان تفصیل داد پس ناد و نشان ح
و هرگز با ما چنین نخواهد کرد و ما بپوشیده مرتبه الحال خواهیم زیست
و تا در این کنیم فلذا در هر مقام مضمون این یا ایتنا الشاکر یا ایتنا
اکبر و اننی وجعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا انکم من عندی
ان الله علیکم خبیر که حاصل ترجمه آن اینست که ای گروه مردمان
خلفی کردم شما را از مردمی که زنی یعنی در اصل شما اتفاق نیست زنی
هر دیگری ازین دهکنده که بر خلافت با اینها نفع بهمان حاصل نخواهد

داد طایفه و قبیل بجهت اینست که هر کس شایسته شود و نماند که بر نماند از نماند
مثلا باشد و بدین معنی که گوی این شمار نزد خدا انقی است و انکی که هر یک
زات نزد خدا عزیز است و خدا دانا و با خبر است که نوز ایشان و نوزیه و
ایشان را از خواب غفلت بیدار ساخته و تنبیه و تضرع فرموده است باینکه هرگاه
شما شرط مرا بر پا دارید و مرا اطاعت کنید و هرگز کاری را شما خود ساخته
از مرا ببدی و عیوبیت بجا نزنید و نزد من گرامی نخواهید بود و من شما را
عزیز میگردانم و الا اینک شما و دیگران در صورتی که مرا اطاعت نکنید بکمان خواهید
بود و از هر شقام خواهم کنید و بهین جهت است که این را ببلان انبیا که این
حضرت موسی بعثت شد مذمت بسیار فرموده و گفته است انرا بر ایشان
و ما در این مقام بجهت تمام حجت فدی از آن مذمتها و سرزنشها نقل خواهم
کرد و حاصل سخن ما با شما اینست که چو مدعا علی خود را باین امر
کنند که ما را اینکلمات را بجهت خود قرار داده باین دستا و بر خود را از سعادت
دارین محروم کرده اند مغرور شود باینکه خدا ایشان را بزرگتر و ایشان را قوم خاص
خوانده بلی کدام مستقیم است که خدا با او نشانیست و کدام عالم را با خدا انشانیست
ان الله الذین آمنوا و اکذبوا و اولی القصاص و الذین یظنون انهم باقیه و الذین
الاخرون و الذین یظنون انهم باقیه و الذین یظنون انهم باقیه و الذین یظنون انهم باقیه

یابی و مرغی زمین خود و کاو و کوفتند خود سلعون با شی اگر داخل شوی
روی و ابرو از جانب خدا بر تو میخیزد و انوشیروان و جیهاد در چهار و از
که عمل آوری و نتیجی و هدا فعال بدو نیست شدن و تا بود شدن تو را و بی
خدا بشو مر و با و مر خدا تا تمام کرد اند تو را از بالا ایان زمینی که با ن ذی
بمراش که رفتی از زمین یعنی بیت المقدس و بر ما ند خدا بشو بسیار ایان از الام
از او الام و شب و از و سترش و سرسام و سهموم و هر تان و بشو و سد
از مشهور و ناخست شدن و بکره داسمان بر بالای سر فرس و زمین د
تو اهن و بعضی با مان از امان بنا مر و بوده با شی نیم خورده
و شمنان و کر بزان از زمین با شی و با شی و جمیع شهرهای از میو
با شد جند و بدن و خوراک حیوانات و مرغیان و کرمشمار که اند خ
با انواع بلاها از خور و میو و حب و کرمی که شفا فی از برای آنها بنا د
که اند تو را بد یوانکی و کوری و حیرانی دل که راه بچای نری و بهرادر و
فرهنگی که ی و با شی و هر دو دکان ستم بر سپه و سر کرده ان و بنا شد
دهند از برای تو و خطی که تو را دیکران بگیرند و خانه با دکر
دیکران ساکن شوند و سیوه خورند دیکران از دختی که تو شفا با
و کوفتند تو را و نظر تو میخیزد و تو را از کونت ان نصیب د

و فرج

و فرج دهند از برای تو بنا شد و پیران و دختران تو در دست دیکران اسیر با
و بر احوال ایشان مطلع با شی و شوا فی چاه کنی و بچند هر سیوه های زمین تو را
و هر حاصل دست کرد تو را تو می که شفا فی انقوم را با شی ستم کشید و شکسته
د مهر و دکان را و با شی و یانه و در نظر خود و چون نظر کنی که شفا مر کند خدا تو را
به شی خود از کف پای تو تا فرقی سر تو که شفا فی بنا شد ان و بهر طرف کن تو را و با
تو را و سلطه کند بر تو و می که شفا فی تو و بدمان تو انقوم را و خدمت کنی
خدا یا فی را که از ستم و چوب تراشیده با شدند و پیران احوال بچیشی که بشو
مثل شدند و تو را سر زنی کند و دهرا نفوسها که خدا تو را گرفتار ایشان کرده است
برکت بر طرف تو و از زمین تو بخوی که شفا بسیار بکاری و حاصل کم جمع کنی و بخوی
از املغ و در دخت کنی و شفا فی و خدمت کنی و تو را پیوه ندهد و از اکریم بخور و تو
و حدود و زمین تو بسیار بنا شد و تو شوا فی که از ان دو غن بگیرد و استخار کنی
ذی که کند شود ان و فریول و پیران و دختران برای تو بنا شد بلکه
با سیر یافتند و انجبار و انمار و اراضی تو را دیکران میلش کردند و دیکران ^{سپه} پیر
شوند و تو بسیار پست شوی و دیکران تو را فری دهند و تو محتاج بگرفتن با
و دیکران صاحب اختیار و بزرگ باشند و تو پست و ذلیل با شی و بهر ستم
همه این فقر و تنگنا ناخست بر تو تا نیست که اند تو را و اینها بجهت اینست که نشینا

فولندی خود را بنگاه داشتن فرمائید و در سوختنهای او که فرموده بود
اینکه بنیادش تکلیف خدا را خالی خود را در شادی و دل و ثبات است خدا
که مرده شمعان خود را که بفروشد او را خدا در خطی و تشکی و برهنگی و
و بکنار عیالین را برگردان و ثواب بپردازد و بفرستد خدا قوی را از او
پشتا به کرک که بر فراز کند و لغوی با آن انقوش را و قوی بخت و با شند
شرم نکند و بر اطفال رحم نکند تا بی و نیت کرد اند چهار پا یا زاو
تا اینکه باقی نگذارد دانه از زراعت و هیچ از مرغ و بر طرف کند کار و
و عذاب کند مرد را به مرد و از راه و سلط شوند بر شمشیر و حصاها
و عذاب کند به مرد و از راه که در شهرهای شتاب بخوردی در آن محله
فرزندان خود را که جگر و شکان نمایند و هر کسی تمام اقوام و اقربای خود
و زحمت به بپند و هر ثانی از هر دهکان به زحمت و شقت و عذاب کرد
و زنان و دختران بدست دشمنان امیر شوند **مؤلف گوید** که
فضل نوشته شد از پادشاهی تا پادشاهی از سفر بهیم نوشته است و در هر
و پادشاهی بعد از این و دیگر مواضع نوشته از این قبیل است بداند و
بسیار است و در فضل آنها بجز ملال چیزی دیگر عاید و در نگار مطاله
کردید فلینا بهین قدر آگفتا نموده نمه و احوال میکنم بکتاب نوشته و
از این

از این و این فصل را بنام ناکید و تبیین این دعا بود که بنیاد را با خدا
خویشی و بد و فرزند بیست و آنچه او عا می کند که عیال او الله و اجاوه و رخ
می گویند و کرامت و عزت ایشان در نزد خدا موقوف بر فرمان برداری و اطاعت
کردن ایشان است و معلوم است که طایفه که اطاعت و فرمان برداری کنند از ایشان عزت
و برتری خواهند یافت و تمام آنچه را خدا در این آیات فرموده و ایشان را بدان
بعلی مد و آنچه می گوید بود ایشان منت می کشند و با شند عدا با کشتار شدند و هیچ
یک از این آیات مواظف و عده خویشی و برتری و راجح و وعید هلاک شدن
و بر طرف شدن و عده هفت و وعید و فرخ و بر آنها شود و نیت و در کل نوشته
هم نیست چنانچه در **تأیید اول بخت نصر** ایشان سلطه شد تا سری بیلا و در
و در این بنا جانش که از برای حضرت دایه از مزه این با بل اتفاق افتاد و تا فدی
از این از این کتاب نقل کرده ام مذکور است که شنیدیم آنچه را فرموده تا مو
سید و و گرفتار شدند با آن وعیدها که حضرت فرموده بود و تا این خدا را این
مرحم کرد و ایشان را خلاصی بخشید و ایشان را منعطف شده کرد و بر فرمانها ایضا
فراموش کردند و بنگاه نگذاشتند و بعلی را و درند و غضبنا را ایشان شدند
و بقطر و تنگی محاصره گرفتار شدند و اهل روم را ایشان سلطه شد ایشان را
به طرف کردند و یوسف بن کربان در تاریخ خود نقل کرده که در محاصره فرزند خود را

کشند و خورند و ایضا نوشته که ایضا در آن مخصوص در شهر سوادیه باشد
 کشند و خورند و کرنا کشند هزار و صد هزار نفس بودند نفوذ با طه ترش
 و با شاهان اینان بودند و ناخالصیها را آنرا از احوال باشد
 و در جمیع کلا با نوا فایم کرنا و خورای و ادای جزیرا را اینا نوا و
 مسلمین اعتباری و نه در پیش طایفه فضلانی قدری و مقداری هست و
 ملا و ملجانی دارند و ملا در اقسام چند است از کت ملا اینا در مده
 طایفه فضل نموده فضل را بان ختم میکنیم و با طه التوفیق در اول کتاب
 بنویسد پیغمبر اینا فی چند مذکرات که حاصل از خبر ان ایست که ای سنا
 ای زمینها گوش کنید چنین سیر نماید خدا که پیران بزرگ مردم و بلند کرا
 لا در نما فی کردند مرا میباشند که و ملا خجود ملا و خاخر صاحب خو
 اسرائیل که قوم من اند نشناختند و فهم نکردند وای بر قوم خطاکار و
 کتابه صل بدکاران و فرزندان بدکاران و اکثا باشند خدا و بعضه
 خدای اسرائیل را یا خوبان بجای اسرائیل و برکشند بقتل یعنی بم
 بابت ترقی کند و بجای خدا صل کند ترقی کرده صل بجوای نصر کرد
 بیای اینا نوا است فرموده و هان و عیدها که در احوال با اینا
 فرموده بود که هرگاه احکام خدا را بر با نداشتن بر اینان دارم اید برا
 نایا

تا اینکه سخن را اینجا فی و شایسته که میفرماید که ماهها و عیدهای شما را من میفرماید
 و در هنگام برداشتن شما دستهای خود را بدگره من میبوسم چشمها را خود را
 از شما هر چند بینا رقص کنید من نیستم شنوا را و دستهای شما راوده است همچون
 و ایضا در نشان ششم همان کتاب اینا فی چند مذکرات که حاصل معنی ان ایست و در
 دیدم ملا که خدا را که بر و از میگردند و بکار از اینا بترسند و اند و افعی دست داشت
 و گفت که باین قوم بگو که شنید و بشنود و فهم نکند بدل و بدن بدینند و نایند
 بعضی از برای ایشان در اینا هر چند و گوش خواهد بود و خدا را اینا همه خواهد نهاد
 که فهم و عقل جزو کن چنانچه الحاق کت اینا میخوانند و ند و در اینا می کنند
 و و عد های خدا اینجا ایستاده و بعد از این ابرایت که فرموده دلاین قوم را
 و گوش را سبکی کن و چشمهای او را بپوشان بیا داکه پرسند و بشنود و فهم
 کند و باز کردند و علاج کند و ایضا در نشان پنجاه و نهم ان کتاب مذکرات
 که دست خدا که تا آینه بچ داود و گوش خدا سبکی شده است از شنیدن بلکه
 کنا هان شما را بلینده است بیان شما و خدا و خطاهای شما پوشانیده است
 و خدا را از شما فریاد و نشان شما همچون او داده است و انکشان شما در معصیت
 فرورفتات لپهای شما دروغ گفتند و زبانهای شما باطل و ناحق گفت
 و کوسیدن نیست که راست گوئی و دویان شما و نیست بعد از حکم کنند

کنند که ایندهیج و هیچ و بعضی گویند که باید باطل و لا یعنی با بدیست
و بزرگند یکی و ایضا در نشان شصت و پنجم آن کتاب مذکور است
از سبط یهودا برودن او هم کسی را که بمیراث کرده که خاص را نکوخت
عجبی بن مریم است و میفرماید که تا بمان و برودن او در دلائل است
و شما ای بنی اسرائیل ببینید که بت پرستی کنید و از برای بنده و میفرماید
تو تیب دهید که نشود و بلاغ خانه برده شوید و سرید زبیرا
که خواندم شما را و اجابت نکردید و کلام فرمودم و شما ندیدید که
در نظر من و آنچه من خواستم شما کردید باین سبب چنین امر که با الهان
که بخورند بندگان من و شما کردند با شید و بندگان من بد و شما
با شید و بندگان من شاد می کنند و شما شرمند با شید و بن خوشتان
کنند از خوشی دل و شما نالا کنید از درد دل و از شکسته بکیند و یا
کرده شود استم بفرین و در کتاب حضرت ابراهیم آمده مقدس در نشان
بنی اسرائیل مذکور است چنانچه در نشان دوم مذکور است بر بت پرستی
فرموده و در نشان چهارم میفرماید که بیه فو لم اند قوم ما هستند
پس ان نادانند ایشان و صاحب فهم نیستند ایشان و انانند و یا
و خوبی ندانند و در نشان پنجم میفرماید که جشنو بدی فهم و عقل

چشم

که چشم هست بر ایشان و نمی بینند و گوشت بر ایشان و نمیشوند و از من نمی رسند و
در نشان هفتم خطاب به میفرموده میفرماید که تضرع و التماس در نماز این قوم میکنند
که من از دشواریم شنید یا نمی شنید که چه میکنند ایشان در شهرها و در کوچه ها بت المقدس
که هیچ جمع میکنند اطفا را ایشان و انفس میکنند بر ایشان و خیر میکنند زمان ایشان
و سرانجام و ترتیب میکنند هدیه ها و پیشکشها میبخشند یا ان بکانه و غرض ایشان
از در و در نشان هشتم میفرماید که چگونه میگویند که غلامان ما و مستورین خدا
با ما است و تحقیق که دروغ گفتند و شرمند شوند عقلا را ایشان و بیکر استبد
و مخالفت کردند بدی و سخن را و کجاست عقل و ایشان باین سبب بدیم زمان ایشان
بد بکران و صحراهای ایشان را میباران بران زیرا که تمام ایشان از کوچه تا بزرگ طاعا
و دروغ گویند و در نشان نهم میفرماید که برفتند بنی اجدان باطل
و خندش کردند بنی اجدان باطل که بدی را میسر می کرد شرط کرده بودم با پدران ایشان
با این سبب که بخندند که من می آورم برای ایشان بدی که نتوانند بیرون آمدن از و تضرع کنند
بد دکان من و من نشوم از ایشان بر و بدیان خضرها و ان کوچه های که عطرها میخند
بنها میسوخستند و بتران تنها تضرع کنند و فرج از برای ایشان نخواهد بود و بر او
و بر او که بعد دهیهای بنی اسرائیل و کوچه های بت المقدس بودند ایشان و ای ابراهیم
التما من کنی و از برای ایشان و این قوم را مدعا میکنم که من نیستم اجابت کننده بیتی

ایشان و در اول نشان پا نزد هم میفرمایند و اگر با دست بر بدهی ^{عشر}
 ایشان و بعد از آنکه تمام بجای اسرائیل کن فو ^{عشر} بخوام کرد انما سر که ایشان
 این چنین و اگر بکنید بود که بخواریم بگو با ایشان که چنین امر که بگاه مرگ
 خواهید بیوی مرگ و اگر تمیز خواهید بیوی تمیز و اگر تمیز بیوی
 و اگر سیر خواهید بیوی سیر و در نشان نشان نزد هم امر میآید چنین آمده
 بین و بنا به نشان تمام ایشان از برای ما تم دایره و در هر کوه نشان که بر
 سلاخی خود را از این قوم و فضل و رحمت خود را بپند بزرگان و بان
 فرستند و گویا برای ایشان ما تم بکرم و در راه و از نشان چسبند
 کم ایشان را از این ^{عشر} که فرستاد که بی و هرگاه ایشان را و از شهر که بیا دهم با ایشان ایشان
 و بدیم ایشان را سر زنی همیشه که و جان هبشکی که هرگز نراند و در آخر نشان
 بت و چهارم سیر نماید که بدیم ایشان را نوس و اضطراب هر ملک که
 آن زمین بزرگش بخوبی که ضرب النمل باشند و بفرین در هفتاد و ایشان را
 بر آنکه خواهیم کرد بفرستیم بر ایشان تمیز و خطی و مرگ ایشان را از انزان
 زمین که دادیم با ایشان و بدوران ایشان **مؤلف گوید** که نشان که بیا
 نقل شد طبع بود از کثیر و تمام کتاب حضرت شحوت بود که بدی ^{عشر} این
 و ما از هر یک یکی نقل کردیم تا نشان باشد معلوم است که این وعدهها

نقل

نقل خراف اول بت المقدس نیست زیرا که خدا بعد از آن نشاندن ایشان و
 که ندانند و قبول کرد عده های ایشان را و آنچه در این ایات میفرماید و عهد است
 هر که بخوام شنید پس عشر از این نشان خراف و بزم و بر شایسته که تا بنا اتفاق افتاد
 و طایه دو هزار سال است که با آن گذارند و در نشان عشر از این ایات مذکور است که ذکر
 در انتقام مناسبات و خلاصان اینست که وحی رسید بجزایر ایشان که برو بکارخانه
 کوه کوی که در اینجا چرخ میسوزانند حضرت میفرماید که من دفع بکارخانه کوه
 کوی و بدیم ما را کوه کوی که با هر کل روشت داشت و از آن کل جز بی میا خفت
 هرگاه او را از آن خوشی آمد آن ما بریم زده از آن کل بیکر میساخت ^{عشر} بیکر
 و در اینجا این وحی رسید که بهین خواست علامت و در نشان ^{عشر} با چلی سار ایشان
 بر ایشان تسلطی این کوه که در هر کل است نیست بلکه هرگاه وعده بدی هم قوی ^{عشر} بر ایشان
 در نظر من نیکی کند و از کاهان خود بیاید شوند من آن بدی را با ایشان صرف
 نموده با صلاح احوال ایشان میگویم و ایشان را با هرزم و اگر وعده نیکی بقوی
 دهم و ایشان بد کنند من آن نیکی را از ایشان منصرف ساختن ایشان بعد از این
 گرفتار میکنم و از ایشان انتقام میگیرم و تا مدتی نزولان وحی بر حضرت را و بیان آن
 که بنا داجی اسرائیل بوعده که خدا با ایشان داده بود بفرستند و ترک فرمایند
 و چنین دانند که خدا را نشان انتقام نخواهد کشید بسبب اینکه ایشان ائمه آل

و آنچه استحق و اچیزند و یقین بدانند که خدا عادل است و خدای را بخدا
در کتاب اِنَّ هُمْ لَیخَیْرٌ وَاَنَّ شَرَّ فِتْنٍ وَاِنَّ حَقِّقًا بن و غده شکاف
که هر کس را بفرمان خود می نماند و قطع رشتن امید و آرزوی هر چه از خدا
از اِنَّ هُمْ لَیخَیْرٌ وَاَنَّ شَرَّ فِتْنٍ وَاِنَّ حَقِّقًا بن و غده شکاف
اینجا در مذمت بنی اسرائیل وارد شده است در نشان سیم کتاب پنجم
مذکرات که لَا یَعْبُدُونَ تا با ذکر اسم کلاسد و اِنَّ هُمْ لَیخَیْرٌ
یم یعنی یکصد خدا امر را مکرر میکند سر از امر برای ذکر که لَا یَعْبُدُونَ
و در نشان پنجم سفر بنا به من فراموش برای تمام سوپر و ای بنویسند
بنی اسرائیل که دیگر برنجند و اوارج شوند ازین زمین و دیگر به بنی
از برای ایشان و در کتاب ملاحظه می فرماید دنیا و وارد اسلامی
سفر بیت که پیش ازین دوایم از کتاب با امر در مقام در ای بود نقل کرده
و طریق است که لَا یَعْبُدُونَ را از آن ذکر نموده جواب دادیم لَا یَعْبُدُونَ
که در این زمان موجوده اند استماع شدایت که در این زمان لَا یَعْبُدُونَ
عظیم انسان بوده و هوادکاران آنها در کتاب وارد و در نشان پنجم
مذکرات که لَا یَعْبُدُونَ تا با ذکر اسم کلاسد و اِنَّ هُمْ لَیخَیْرٌ
از اِنَّ هُمْ لَیخَیْرٌ وَاَنَّ شَرَّ فِتْنٍ وَاِنَّ حَقِّقًا بن و غده شکاف

و انبیا جمیع طوائف زیرا که نگاه می نمایند بر طریقه مل و جنیم می پوشند و در
احکام شریعت من و بعضی را بعضی ترجیح می دهند یا هر فرد یک پدر یک نیستند
و خدای واحد و اخلق کرده است بر وجه سبب نبوت که مرد یا برادر خود نباشد
که یهود و بنی اسرائیل و در بیان بنی اسرائیل و در بیان مقدس لَا یَعْبُدُونَ
یهود و خاندان را زیرا که صاحب دین چنانکه بعد از این میفرماید که لَا یَعْبُدُونَ
لَا یَعْبُدُونَ تا غیر و غیره ها لَا یَعْبُدُونَ و مکش میخانه که دانی صباوت
یعنی نیست کند خدا مرد را که هم رسانند فرزند و فرزند زاده از آل یعقوب و نزدیک
او رنک هدیه برای خدای رب العالمین و این استنبی است بر آنچه در نشان اول
میفرماید و خلاصه آن اینست که فرزند عزت می داند پدر را و عبد مولای خود را
پس اگر پدر من کجاست عزت من و اگر مولایم کجاست من من فرمود خدای
العالمین که ای زهرگان که خواری کنی گامیند اسم مرا و میگویند که در چه چیز خدای
کردیم اسم تو را در این خوار کردید که نزدیک می دارید بفرمان نگاه من قربانی ده
و میگویند که چه عجزه قربانی ما و این تمام است که حقیر می بیند امر می سفر
و قربان نگاه خدا را نزدیک میاوردید حیوان که در این قربانی ایانیت بدو
نزدیک میاوردید شل و خست ایانیت بدو اگر این شل که در خست پیش برید
از برای یاد شاه خود یا از شما را می بیند و یا بن پیش کنی منظر می داند مرا

جانب شما را در صورتی که چنین هدیه دودست نوی باشد و سخن
نویز و دوا سیکد حاجت نویز هم چنین مرادش از عینیت نیست و امیر
بن مرادش اسم من در نزد همه قومه و در هر مقامی تعظیم میکنند و
نیکو می آورند و شما خواهر کنید گاه بنام من باب هفتم و دنیا و
احوالی چند که ابرادان نابین رسالات و در آن چند فصل اول
در ذکر ابائی چند از حضرت داود علیه السلام در مزمور نویز هم مرادش
که دودست آدانی مِنَیْمَا مَسِیْهَت نایش و عیلا و یهود این آیه را می پودن
نویز حضرت موسی را بر داده و تمام بودن را معنی میکنند که هر کس
نموده بر او استلال ایشان است که لفظ نویز را بشویند سر میکنند
و حال اینکه در میان لغت عبری چنین متعارفات که لفظ علی یکبار
میکنند و در اینجا که میخوانند از نویز موسی خبر دهند بلفظ سید
و هم چنین در رساله الفاظ و انجمنی برستد بر تحقیق نیست و است
اثر یهود که در بیناری از تواضع هنوز راه را بمطلق دست میکنند
و در بنیقام نویز را بشویند موسی و هر وقت بر لفظ عِیْمَا تمام
اوست تمام است او نصیر میکنند و باین نحو خلاص میکنند عِیْمَا
نویز موسی تمام است نکین دهند جانهاست و در هیچ موضعی

نویز آدانی لقب نیکو است و معنی به موافق عیارش بر وجه صحیح است که
دستوی خدا تمام آن اسامی جانهاست و انجمنی مطلقا دلالت بر مدعی نمایم
و بر تقدیری که آنچه یهود ادعا می کنند ثابت شود چه دلالت دارد بر اینکه باید سخن
نموده و علاوه بر این میگویند که هرگاه سخن ایشان تمام باشد منافاتی نیست
از نویز خواهد بود زیرا که برخی از اسرائیل لازم بوده که نامادام که مکلف بشربت نویز
باشند داخل سلسله بگرفتند و سلسله دیگر یهود راه ندهند و مع ذلک خطا
خدا پوشت را محضر در بنی اسرائیل سیدانند و بنا بر این معذمت لازم می آید
که هرگز تمام روی زمین خدا پوشت نباشد هیچ سلسله غیر بنی اسرائیل خدا را نشنا
ز بود نویز همیشه کیت و نامادام که حکم او را بقیست دیگری خدا را است نخواهد
و در زیر این باب است که صریح است و بر اینکه خلق روی زمین خدا پوشت هست
شد چنانچه در مزمور است و دوم میفرماید که یَنْکِرُوْا و بنا شو بوال آدانی
کل آتین اَرْضَ لَی اعرها یعنی یاد کنند و باز کرده بوی خدا را اطراف زمین
و سجده کنند بر پیشانی و هر چه بنا و کردها زیرا که خدا دست پادشاهان قسط
بر کردها تمام شوند و سجده کنند هر یکشان روی زمین و بر پیشانی و بر کمر و
هر فرد و در کان بخت و جان فلانمان زنده بخواد ماند و در مزمور چهل و هفتم
میفرماید که بر هر کس قومها جمعیت نمودند و ایمان آورند بجدایای برهم و در مزمور

ششم و ششم پیغمبر باشد که هر خلق زمین سجده میکنند و نوازش میدهند
 برای نوسرد و میگویند نام او همیشه و در هر روز شصت و هفتاد و تمام
 از هر نفل و نوازی و ووی زمین را میکند و شکر گفتن و تسبیح کرد و این
 میفرماید و از هر یک و یک که بر سر است از خدا هر طرف زمین و در هر ششم
 میفرماید که تسبیح گویند خدا را تسبیح نام تسبیح گویند خدا را در هر
 زمین و در هر روز شصت و ششم میفرماید که هر روزها را که از هر یک
 کنند پیش تو خدا و با عزت دارند نام خدا و انشا الله این ایات و آیات
 و نامه این قدر کشف کردیم زیرا که ملکوتی خدا کتب است قد و هم
 بکمال از اول الفضولهای بود که در این زمان و در سد و تالیف در این ایات
 حقیقت و فتح شدن درین بود برآمد در آن کتاب قدی پختهها عا و ش
 که از اینها سلف صالح و رشید نقل کرده بعد از آن گفت که پیغمبر و بیکه انشا
 این مردم که صاحب این معجزات اند باشند و انبیاء که اهل اسلاف و
 دارند صاحب هیچ معجزه نیست و از او مثل این حقایق عا ذات بلکه نیز صاحب
 فقه و ازین جناب معلوم میشود که این اول الفضول معجزات از انوار
 که از هر یک انوار است در مقام کمال و تعجب انکار کرده و بنیادها را بر این
 بنیاد نهاده و معجزات اینها سلف شود و بگوید چگونه بر تو معجزات این پیغمبران

صاحب معجزه بوده چه خواهد گفت و اگر گوید در کتابی که در میان بود دست او است
 میگویند که مثل این در کتاب اهل اسلام نیزه و نشان پیغمبر از زمان ۳ موجود است بلکه
 بسیار بیشتر از آنچه در کتاب سلف در میان جمیع اینها نقل شده است پس با هر یک
 هیچ اتقی در نشان پیغمبر و معجزه نیست و باید که معجزه که بالفعل جاری باشد دلیل بر
 شود و چنین معجزه از اینها سلف باقی نیست و اگر مدعی است بعد از آن بگوید که اسلاف
 معجزات اینها سلف نیستند و بنویسند که معجزات پیغمبر از زمان و این معجزات
 اینها احتیاج با اثبات ندارند زیرا که جمیع علیات و چون معجزات پیغمبر از زمان
 مختلف فایده با اثبات محتاج است در جواب میگویند که این شبهه است که بی حقیقت
 از اهل ملل که کرده است و با این دست و نیز خود را سر کرده اند و در نزد اهل اسلام
 که تصدیق میکنند پیغمبران را بقرینه اینست که اشخاص موجوده که بالفعل و حال
 مردم موجود باشد تصدیق کنند و انشا الله کنند که این شخص پیغمبر است بلکه اینها
 میگویند که خدا پیغمبران دنیا را فرستاده چه بر شما اسرائیل و چه بر غیر ایشان و اینها
 فرستاده خدا بودند و از جانب خدا سخن میگفتند و تمام اینها خبر از نبوت پیغمبر
 از ایشان دادند بلکه معجزات شدن ایشان از جهت فراهم آمدن اسباب نبوت انحصار
 میکنند و بعد از اینها معجزه ان مونی نامند که خبر وجود پیغمبر از زمان داده و
 عربها بر پیغمبری یا کرده و اگر چه در پیغمبری همان مونی نامند پس ایشان نیز

و اینها معجزات است که در کتاب اهل اسلام
 و در هر روز شصت و ششم میفرماید که هر روزها را که از هر یک
 کنند پیش تو خدا و با عزت دارند نام خدا و انشا الله این ایات و آیات
 و نامه این قدر کشف کردیم زیرا که ملکوتی خدا کتب است قد و هم
 بکمال از اول الفضولهای بود که در این زمان و در سد و تالیف در این ایات
 حقیقت و فتح شدن درین بود برآمد در آن کتاب قدی پختهها عا و ش
 که از اینها سلف صالح و رشید نقل کرده بعد از آن گفت که پیغمبر و بیکه انشا
 این مردم که صاحب این معجزات اند باشند و انبیاء که اهل اسلاف و
 دارند صاحب هیچ معجزه نیست و از او مثل این حقایق عا ذات بلکه نیز صاحب
 فقه و ازین جناب معلوم میشود که این اول الفضول معجزات از انوار
 که از هر یک انوار است در مقام کمال و تعجب انکار کرده و بنیادها را بر این
 بنیاد نهاده و معجزات اینها سلف شود و بگوید چگونه بر تو معجزات این پیغمبران

لازم است که افراد پیغمبر پیغمبر از آن کنند و اگر بگویند که پیغمبر
 آن پیغمبر بوده پس اسلام نیز آن کسی که خبر یا مطلب نداده باشد بان برگردد
 تصدیق کرده باشد صاحب معجزه نمیدانند و امر پیغمبر بگویند رخصت
 بخشاست پس ازین تصدیق فائده عاید و در کاران بودی که بگویند
 مثلا مجموع عملیات و کمی مکران نیست و ما معجزات پیغمبر از انفاق یکم
 فتنه و با اعتقاد او هر چه در مقام ابراهام مانند و اثبات هر دو منوط است
 آن پیغمبر شد و چون هر اثنی در شان پیغمبر خود صاحب جزا شد معجزات
 نیست و هر که مدعی مطلبی شود اثبات لازم است پس آن هویدا است
 که اثبات نبوت اثبات خود نمائند و معجزات ایشان را ثابت که اثبات
 مدعا خود از نظایر اسلام عاجز است زیرا که بعضی از معجزات
 الزمان در میان است و کسی را انکار نمیتواند نمود مثل قرآن که در
 دو بیت سال زمان کسی را معارضه آن مستحکم کرده و باید که در موزه
 آن مکه است و اگر کسی میتواند مثل قل از سوره ازا بیاورد و آنچه در
 بخار و هکذا کما قرآن که کتابت باین عظم شان و سلامت بزل
 ایشان مثل ان میریت و دیگر اخباری که میامیر نخواهند که در
 و این معجزه عظیم است زیرا که آنحضرت بر تنهایی برخاسته جمیع

و عیالان نبوت داد و کسی را از برای خود گذاشت که یا در معین او باشد و بفرستد
 جنم وقوع و احاطه آن کسی ثبات چنانچه اول بدعوت قریش که اقامه او بودند چنانچه
 مضمون و انذر عشیرتک الا قرین را بخوش ایشان رسانید و با خیانت جنس کتا
 او را به میانک بلند فرمود که مثل این را بیاورد و هر که بخواند ابر و خاها را
 و در وقت مال گذشت که کسی بدعی ایشان مثل ن فتنه هکذا او که فرستاد
 کردن گذاشتند و بسیار می کنند و دلیل و خوار شدند و دیگر از معجزات آنحضرت
 خبر دادن بایست که پیغمبر بعد ازین سیوشت خواهد شد و این سخن را نیز بنویس
 الا شهادت و نمود و تا حال نیز دست اند مبتنی برهم نویسد و این نیز ترجمه
 و هرگاه بعضی او دروغ سپود بقول مدعی حال را و در وقت سال است که هر روز
 اسلام در ترابریات بافت بجز بنمود و شهر عالم است که بعضی دروغ دوا
 نماند و این قلم واسطی تراد در ادبی ترجمه این فصل می باشد چنان سمع
 که یکی از فضلا بیک فضولهای بود او را نموده که این سخن را از نا که یکی از
 شنوده بود و در کتب اینها دیده بود که پیغمبر بگوشت نخواهند و هر چند سر با
 این سخن را ملاحظه نمود بفرمانی در طی فالان چیزی را بیک نظر نیامد زیرا
 که در کتب اینها مطلقا مذکور نیست که هر پیغمبر سیوشت خواهد شد بلکه تمام
 اینها تصحیح شد که پیغمبر بوعده است و ما تقبیل از آن را در این دنا و بقول که هم

و اگر گوید که این سخن زبانی در میان یهود مذکور است میگویم که بر بعضی از
 چهار عبادت که کسی را اگر فیضان اصل نماید خصوصاً در صورتی که بتو
 کثرت ایشان باشد و ایضا علاناً در هیچ از هر سلسله و طایفه اتفاق افتاد
 اعمی بود و گمانی بخواند بود و یا کسی از اهل کتاب بحسب ندانست بود بدان
 در یک معظمه که سوره و منشاء انجیل بود کسی از اهل کتاب بنوده در آن
 که از هر مجرای حضرت و یکی از آن است که در سوره جمعیه مثل
الَّذِينَ خَلَوْا لِلَّهِ نَجْمًا كَلَّامًا يَذْكُرُونَ و در سوره
 نعلین از آنست که کسی تمام این رساله را بنظر قش ملاحظه نماید و گشت
 بود اطلاع بهم رسانند این مذکور را دانند و ملاحظه نظر از جرجل
 و ملاحظه نموده میگویم که طبعی مجزات بسیار از کسی دلیل علم نیست
 بلکه دلالت بر اصل اوست او در کمالی و در صورتی که است در آن
 نمایند ایشان محتاج بکار موعظه و تحریک نیستند اینها هرگز در است
 که خواندن از اینها طلب محجور کنند بلکه در وقت که موسی را زار و
 بنامان فضل کرد که خدا را به پیغمبری اختیار کرده و امر نموده که تو را زاری
 کنی و با اتفاق سن بیانی که نزد فرعون و خدا او را دعوت نمایند معا
وَلَا عُدَّةَ كُفْرًا تَلَا تُوفِّقُ بان امر خطی بن در داده مطلقاً طلب انحصار

نموده و فرعون ملعون در شنیدن فرمان آنها را با و اشاع نموده ملاحظه
 محجور و بکری طلب میبود پس بواسطه قبول مذکور در مقام اثبات مجزات بسیار از
 اینها خود از اصل کار غافل شده و تفهیم که انحصار سترام بیاب و روی او
 و طایفه او است و فی الحقیقه اثبات محجور که تا از سوره جمعیه نقل نمودیم نموده
 و شاهد خاصری از برای قول ما جسته و سخن ما بکسی نشانده و آنچه از محجور
 که از پیغمبر از زبان و دیگر پیغمبران صادر شد در مقامی بود که کسی در مقابل
 بنمود و اینها را ملجای ساخت و همین اخبار را غیب داد که ما در مجزات جنت
 خفیه را با اثبات نمودیم بمحض اصل طایفه یهود بود و بیان این اجمال است که چون
 کلیم الله بنی اسرائیل را در راه نایم که در بارش شوق طیم از نو و از مذکور است و
 از آن نقل نموده ترجمه کرده ایم خبر داده بود که از علانات آن موعود است که از غیب
 دهد و جنانا بخفیه ما بیز کار میبود را تا انقضای عالم می یافت و بر اصل ما و ابرام
 ایضا نعلم داشت بطریقی از غیب خبر داده که هر روز ظهور آن پیشتر کرده که
 انکاران بیشتر کرده و جحش طایفه یهود نیز تمام باشند و نتوانند گفت که بر ما معلوم
 که ایا انحضرت از غیب فرموده یا نه و اگر کسی اسامی سوره بیت انحضرت را بنظر قش
 کند میفهمد که تمام آن سبیلست بر طریقی که در ضمن آن مصالحی که بعد از انحضرت
 بوجود خواستند آمدن نیز منظور داشته اند و آن نیز فی الحقیقه اخبار از غیب است

من را که میدانند که چه وضع خواهد شد و از آن قرار عمل نموده مثل اینست
 موسی که خدای تعالی را بر سر بنی اسرائیل واجب گردانید از اسقید بزرگ گفت
 که بر شایع واجب بشود استطاعت زبیر که هر بنی اسرائیل را امر کرد
 گفتان ساکن بشوند و از آن مکان برون روند و هر سال حج کنند و حق
 که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بر آنست خود واجب است حج بیت المقدس
 ایشان از بنی اسرائیل و از بنی بیت المقدس کمتر بود و مع ذلک در انبیا
 با شیطاعت فرموده ملاحظه جنایات آنها که بعد از حضرت موسی علیه السلام
 عالم متفرق شد و نیز فرموده و الا از بدنه تا مکمل از شش هزار سال
 فاصل بود و ممکن بود که بنی اسرائیل هر سال حج می رفتند و یکبار
 می رفتند و حاجت بقیه استطاعت مطلقا نبود و طایفه یهود هم مانند
 که علما مستقیم اینان ذکر کرده اند که با وجود اینکه ایشان ظالم بودند
 و انهم مخرج را از آن حضرت در مصر ملاحظه نمودند و آنحضرت ایچنگار
 فرعونیان خلاص نمود و در هنگام که بخت چنان در یافا شکست
 از برای ایشان کشید ایشان ایمان با حضرت بنا کرده بودند و از راه
 می نمودند تا وقتی که در پای کوه سینا بجهت نزول توبه و الواح سخن
 خدا را گوش خود نشنیدند و دیگر چنان بجزا از خداوند بدیدند پس را توبت

ایشان آوردند و او را بر میان قبول کردند سبحانه رب العظیم و بحکم **فصل سیم**
 بیاید داشت که علما یهود تنبع کتاب توبه بنموده انجرا را و امر حاجی که در کتاب
 در کتاب مستطاب مسطور است شمار کرده اند و گفته اند که تمام آن اوامر و تورات
 شصت و هفتاد و یک و تمام آنها را فرموده خدا میفانند و مطلقا در میان ایشان
 خبری از وجوب استحباب و حرام و مکروه و طایع نیست بلکه جمیع اوامر و اجتناب تمام
 و احوال و احوال و در آن میان فعل و ترک هیچیک را اولویت نیست و تقاضای از اول
 نسخ توبه که بقیه بزرگ از مسطور است و بعضی از علما ایشان را اما می نویسند
 و بنا می کنند که در مذهب یهودیت در بعضی از اصولی بیاید شد و اصول را نیز چنین
 قرار داده و کونا عرض از اصول مودیت که اعتقاد داشتند با آنها را بهر یک از افراد
 بنی اسرائیل واجب است و آن سیزده چیز است **اول** خدا موجودات در پی خدا
 و احداث **سیم** جسم و جان بیست **چهارم** خدا قدیم است **پنجم** خالق کل
 مخلوقات است **ششم** اینکه نبوت بقوم خاص خود داده است نه غیر **هفتم** اینکه
 بر مخلوقات و بجزای از بنی اسرائیل مثل موسی **هشتم** اینکه توبه را واجب است و توبه
 را بدست بنی خاص بقوم خاص خود عطا فرموده **نهم** اعتقاد بادی یون
 توبه و **دهم** خدا علم است **یازدهم** جزا دهنده نیک و بد است و **دوازدهم**
 اعتقاد بامدن تا شیخ **پنجم** اعتقاد بزند شدن مردها و جمیع علما

که بعد ازین شخص بوجود آمده اند بنا بر این که بعضی اصول و فروع ایشان
 اوجه بهین وضع قیو کرده اند که یکی از علما که ادراک یوسف بن ابیوسف
 متفان بران مؤثر باشد و سخنان او را در کرده و ادراک بران
 اصول مثل ابدی بودن فزونی و غیره اثبات نموده است پس بر اینست
 که دلیلی بر این اصول مثل ابدی بودن فزونی و فزایشان در ما نیست
 علما با آن تصریح کرده اند اما اعتقاد داشتن با آن واجبست سول
 یوسف مذکور بر سر چیز قرار داده **اول** شناختن خدا و تقاد
 بکنایه خدا **سپهر** اعتقاد با یکدیگر و بدین قرار داده و عرض
 ما از ابراد این کلمات حصول اطلاع مطالعه کنند این در تمام
 اوضاع این ظاهر و در این مقام میگوئیم بعضی از این اصول بر اینست
 که مطلق در هر دو کتب ما بر این دلیلی بران یافت میشود بنیوی
 نیز شمر جزان نشد و یکی از اعمال اعتقاد بر نه شدن مرگ و کرب
 اینها مطلق از ان اثر نیست بلکه تمام جزای بدنها و در بنا بر مثل قیو
 و ظالمون و شمشیر و دفع هر یک و امثال اینها و ما قدری از بابین
 باب نقل کردیم و بر حقه معلوم نیست که چه چیز علما را بهور دارند است
 که فانی بر نه شدن مرده و غیره خبر شوند و بران اصل عوده و شمرند

و حال اینکه چندی از مذاهب ایشان بران موقوف نیستند اینست که در کتب اینها عبارت
 موجود باشد که بدون اینکه بشود خبر فانی شوند و در اینست که هر
 ماکت از ان باشند راه حقی برایشان مفتوح شود مگر اینکه از این اسامی شوند
 که راه بحث عوام خود را چو سد و ساندند زیرا که اگر ایشان در مقام موعظه
 عوام خود را صحبت کنند و گویند یهودیت و اجلیست و ثمار آن ملعون و مطرو است
 و کسب احکام فزونی را بر ما نماره گرفتار خواهد شد با انواع عدلها که خدا در فزونی و
 فرموده مثل خط و نقل و غیرها عوام و جواب خواهند گفت که ما می بینیم که بسیار عباد
 ترک یهودیت نموده مسلمان و نصاری شدند و برایشان اینها مجرب و بهتر از یهود
 که بر یهودیت باقی اند پس علما ایشان را بجا نهند که در جواب بگویند که محلی انتقام
 از انانند که ترک یهودیت کرده اند عالمی بیک خواهد بود و ان عالم آخرت و این عالم
 بعد از نه سال معاف خواهند شد و اگر این سخن را بگویند برایشان لازم می آید که اذعان
 کنند که مذهب یهودیت باطلست و خدا ما بان ظاهر نظری نیست و آنچه در خصوص **سپهر**
 فانی شده اند بدانان نیست که چون عبارت کتب اینها دلالت میکند بر وجود پیغمبر عظیم
 انسانی و اینها را مرقان میر نیست و بحقیقتشان رسیدن و اذعان کردن نیز موقوف
 بر توفیق نا فتن است که از برای ایشان میر نیست فلذا لفظ مانشعج پیدا کرده اند
 و اعتقاد با آمدن مانشعج از اصول قرار داده هر روز بگوش عوام خود میخوانند

اگر احدی را با این ایا که کوشش شود بحقیقت آن را حاصل
 بر ما شیخ نماید و دیگر اصول سخنانی که در این مقام میزن گفت این اصلیم
 چیست بلکه آنچه معلوم میشود این ظاهر است که اینها عبارت از اینها و این
 سخنان که مذکور شد این اساس اصول بسیار معشوش و پریشان بدو تحقیق
 بوجهی که بجای آن واقع نیاید اشکال دارد زیرا که از مؤسس نهائییم
 که با این بیزده امر از جمله شصت و سیزده است یا نه اگر کوبد بطلان اول
 میگویم که چنانچه امر از میان آن امور ایشان با فقه و اصول فقهی است
 مانده و ثانیاً میگویم که چنین نیست بلکه ما تتبع امور شصت و سیزده اول و ثانیاً
 این اصول را در اینجا یا فیم و از باقی خبری نبود و اگر آن حق اختیار کند
 گوید که این امور داخل شصت و سیزده امر نیست میگویم چنین بر او کار اول
 چنانچه اثنی داخلات و طایفه اصل نیست و اگر بدین میگوید اصول داخل
 بشصت و سیزده چیزی که علی از نو بر جمع نموده اند ندارد بلکه اصول است
 که باید اعتقاد با نهادانت و تعلق با اعضا و جوارح ندارد جامع کرده اند
 اموریت که افعال است و تعلق بفعل یا ترک دارد خواهیم گفت تا فی این اصول
 داخل اعتقاد است با عمل و با اختیار هر شیء حوالی آن در یکدیگر زیرا که اگر از
 چرا در اصول نموده شده و اگر از اعتقاد است چرا داخل شصت و سیزده چیز است

و اگر کوبد چنانچه مانع دارد که امر واحد داخل بحث و علم باشد و اعتبار و در مقام
 باین عنوان باشد که اعتقاد بوجود واجب الوجود و توحید داخل اصول و وجوب اصل
 آن اعتقاد با جمیع که بهر حکلی لازم است که این اعتقاد را تحصیل نماید داخل دفع
 و از شصت و سیزده امر شمرده شود میگویم که آیا تحصیل اعتقاد باین باینه امر باقی میماند
 واجبیت یا واجب نیست و چه فرقی میان وجوب تحصیل اعتقاد باین دو امر و آن باقی
 امر وجوبی که واجبیت هر واجب و اگر واجبیت هیچیک واجبیت و فرقی پیدا
 کرد که حکم است مگر اینکه گوید که وجوب تحصیل باین دو امر از دو مرتبه مستنبط است از این
 وجوب باقی از این نیست میگویم که این سخن مطلق را یک سخن لغت اعتقاد و مؤسس مذکور است
 و این مؤسس تمام این اصول را مستنبط میکند و فتنه باطلات زیرا که با وجود این
 تا کلمات که در فتنه وارد شده که بر دو چیز میفرماید و کم میکنند لازم میآید که اول
 امر این همه امور بر نو بر آفریده شود و مع ذلک حضرت موسی را باین معصود از تکلیف است
 تا که تا مع اصول را با خلق زیاده باشد و این کجاست بسیار فاسد و غیر
 فقیر برسد و کویا در نفس الامر چنین باشد نیست که مؤسس مذکور بجهت و واجب دین بود
 و اینکه بنا بر خنده را تا آن بهر مدتی چیز جنبه و چنین بنده شده که هرگاه این اصول را
 شد دیگر دین بود از خدادات مصون و محفوظ خواهد ماند اول اینکه بنویسند تفهیم
 خاص خود که عرض از آن بنی اسرائیل داده است نه بغير ایشان و مقصود از تاسیسی است

۱۲۹
اینست که از غیر بنی اسرائیل پیغمبر نخواهد بود و و می اینک بر غیر بنی اسرائیل می
و حاصل این مقدمه با تمام مقدمه اول است که هرگز شریعت موهبت شد
و بر او در صورتی که پیغمبر بنی اسرائیل باشد و مثل موسی بنی اسرائیل
بر غیر بنی اسرائیل شریعت اختصرت فتح نخواهد شد و حاصل دیگر از آن سجده تمام
بحث و جواب از اجنات با حنین فرموده اول آنکه توفیر را بقدر عطا
فرمود و دوم آمدن ما سجده زنده شدن مرد ها و یک مفعول است
با بدی بودن توفیر باشد بجهت تا کجا میخورد بنا گذارده و اینها اصول
که در نظر مردم عظم داشتند چنین دانند که مگر بجا از اینها کافر مستحق و مستحق
درین است و بجهت اینکه کمال ازین مفعول سخن بگوید تمام بود اعم از اهل
او بر غیرند و کوشش بر حقان قائل نموده او را مستحق انواع عقوبت می دانند
و از اصول شمرده و عدد از اینها میزند مرئیند و بجهت اسطر و دانات
که کسی براه فکران مؤسس بی نزد و اساس تدلیس و اطلاع بنا بدست
سخن حق سخن باطل و نیزه و نایب و مردم بخلاف اصول شکر گانه بنابرین
در این مقام بزرگ کجایی که از موضوع و بنا خارج نیست ختم بنما سجده ششم
نواب در ترتیب و تنظیم آن از حد و نداد و اویم لا غیر و مؤسس سجده کاتب
که از اصول فرموده ها سجده تمام است جمیع بدعتی بنی اسرائیل را و مستحق

۸۰
بنی اسرائیل است و کشته و است به موسی بن مهران و آن حکایت است که فخر بنی اسرائیل
بنی اسرائیل و ظهور و وضوح حقانیت بنی اسرائیل سجده کاتب نام پیوسته و طالب بود
که بیک کسی را دلان نموده مگر کماله آن فی جبریت را که از آن لایین ادله سجده ششم
بیکر کار خود آغاز و هر چند در مقام حیرت و تعجب بود که چه چیز مانع بنی اسرائیل
و اینها از آن مشاهده چنین امری که سجده ششم است با بر داشته با اینست که کتب
سلف مطالب میکنند و یا اینکه عاقلان از این میهند و الا هر پیغمبری که از غیر بنی اسرائیل
آن کتب را بفرماید بحقیقت کار بهرید و شبهه و شک از برای و باقی نماید و با سجده ششم
مگر گفت و شنود با برین ظاهر نموده بخلاف مسئله در این خصوص منعقد ساخت
بنی اسرائیل هرگز بیکر اینک باید برده از روی کار ایشان بر داشت و اینها از آن سخن را بای
و دکان و سوا ساخت بود و هر وقت و هر مکان که اتفاق ملاقات با یکدیگر علی و
ایشان می یافتند مقتضای دقت کلام چند از هر جا مذکور می شد تا اینکه در همین سال
شخصی نظر بفرموده بود از مشهور غدر و طوس و از دارالعباده بن درنده کتب را بچین
از آن نموده یکی از علما و آن ظاهر که در مشهور مقدس است تا لیف نموده و آنرا
سمی بجهت الروح ساخته و در آن کتاب سخن از اصول میزده کاتب را سجده ششم
فقر بنی اسرائیل نقش نظر بصفت از صفات آن کتاب با ناخته عجیب کنی نظر آمد و
کنز المملاک که در آنست و آنرا مشهور است مشاهده شد و بزرگ مولف آن کتاب

قد مکرر در اصول بود و تصنیف نماید و بعضی گفته کتاب مذکور را از نظم و اخلاق
 حکما و اعم از اشراق و شفا خصوصاً از هر یک واحد و شیخ علی سینا پس از عروه
 با یکدیگر و هر اثری که در غایت کمال و کلمات بود را که میراثی و کمالیه
 و مع ذلک کاهی در مقام نصیحت و کاهی در بیان غریب بعضی کلمات بهر لفظ
 از وطر و به چون این مراتب شایسته حفظ کرده بود و عین حق اینها را بوقت
 تفهیم بود و فهمید لازم بود که بجای آن در ادراک الهیاده مذکور چنان و از نام
 تمام بر پا نموده علمای و بزرگان و عوام و سائر ائمه سلفان را بهر داده
 نتایج اعمال و عدم ادراک و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 بر ایشان نشان داده و با یکدیگر نتایج و نتایج ایشان برده بر آورده و هر کس
 که از ایشان کمال را از علم و حقایق را سماع نماید و سواد را نزلت
 منقش بر سوره تا تبیین نماید که دیگر از اهل ترمیمی بکار خود و با کمال
 و چون این عزم تصحیح یافت با شفا و صلاحیت ایشان بدوام ایشان
 مجلس منعقد شد و تمام علمای و فضلا و فضلاء و حکام و اشراف و عوام
 در آن جمع شدند و ظاهر بود که حاضر شدند علمای و فضلا و ائمه و ائمه و ائمه
 داده ایشان را از هر یک که در مطهر خاطر ساخت و حاضر شدند و حاضر شدند
 که کمال با ایشان و هر کس که در مطهر خاطر ساخت و حاضر شدند و حاضر شدند

و بعد از آن تا رسیدن ائمه برین آمده هر یک از علمای مذکور بقدر چنانچه در پیش
 طول کشید و خلاصه آنکه حقایق را بکمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 تفصاحت فرموده اند و در مقام نقل سینه بد و صورت ائمه سلفان و فضلا و فضلا
 بعد از حد و ثبات حکیم بر سبب ائمه و سلف ائمه کتب سرکشکان بدایه
 و بعد از آن اصولی را در حدیث مژده و سبب ائمه و سلف ائمه کتب سرکشکان بدایه
 با هر سخن از محقق مدافعی را بشمارشان و اصول بعد از ائمه و سلف ائمه کتب سرکشکان بدایه
 عزیزان را بهر سبب ائمه کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 تا بعد از فقیه و اوقاف طریق این در هر معاصی غریب بود و بقاء ائمه کتب سرکشکان بدایه
 ارباب هدایت و خاطر ائمه و سلف ائمه کتب سرکشکان بدایه و کمال و کمال و کمال
 بعد از هر مقدمه و کوشش غوده ائمه در بیان حقیقت و ثبوت مکتب و فضلا و فضلا
 علی تقدیم علی ائمه کتب ائمه سلفان و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 و بعد از آن در بیان ائمه کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 مدتی مدتها و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 علمای و فضلا و فضلا و فضلا و فضلا و فضلا و فضلا و فضلا و فضلا
 کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 هر صاحب جوانی دید و شنید و عداوت ظاهر بود و نسبت با این ائمه و ائمه و ائمه

فادیه و قیصریه اعلی و سید و درین اوان کجی از خزانان با برآمدند
 در میان ایشان کجی زیهودان کتبی ایماز نمود که یکی از انظار علی بنیست
 و اول فاسد و شواهد متفرقه که مدخود را در هر شش تا هفت کشتی ناس
 آن سنی برانکار صحره را نشود بهود است صلاح چنین دانسته شد که
 بران کتاب شرعی بلکه جوی نوشته اید بر عطا بهود در آب مذکور علی
 و سوس الا شهاد موجب دانسته شود عدول بران کتبه که راه اکتفا
 ادا با بریند و در کجی پس اناس را سید عا از میان و فضلا از انرا و س
 و عطا و سنا بر شش و پنجم از هر یک که در بحال که فیما بین انرا
 بهود انفا و حاضر بود در میان بد که آنچه بد و شش به باشند و بعضی
 مرقوم سازند و بجهت مزین فریاد انفا فی والسلام علیکم و علی
 که میان و فضلا که ام بر بعضی نوشته اند بر سبیل اخلاص که ان
 انباشت که نقل کرده میشود عالجینا به قدس انفا بیلا اله الفضلانی و القاد
 سید عیسی من دجال من غلظه که هم نزدیک و در اول شهر بفرم
 هزار و دویست و ده هجری بود ایاث و اخبار بسیار از نو و نه موسییا
 مثل حضرت نعیم و ارمیا و جعفر و و بعضی نشان که در میان نبوت
 هیلند متفرق و بریان فارسی بوسی کوه دن موسوم است و عجم و بیایا

علی در میان نشان و اظهار نشان جناب خاتم سید بران که انرا خوانند و انرا
 در جواب ان اد که انرا خانی برید کاهی میگفتند که انرا علم بودند
 با این طریقت بودند و ما نیز متعجبان بشان میگیم و نوید دیگری گفتند که این اد که و انرا
 بران مینامند و سیکند و بعد از ان طایفه ان سخنان با د که و برهان خارج حیران غان نبوت
 و سرور و اقرار و اعتراف بر سبب بوی انجناب ندیده با ان هر عشاء و بکاح و صراط
 و انکار که در چگونگی ان طایفه موجود است شیخ الکلی گفتند که ان جناب سید حیران
 از حق بر خلق انت نیاثت بعوضات برجا عنی که کتاب و رسولی نماند باشند باشند
 و بنی اسرائیل که صاحب کتاب و شریعت اند مکلف بشایست انحضرت نیستند و چون
 بران مخصوص انرا بدلی می شد بفرز دفع الوقت جویا هر وقت و عالجینا ب مذكور
 اد که بسیار ایاث و اخبار و فضلا عا ایاث انفا معنوده علی و بنی اسرائیل سخی
 و کوشش بسیار و عجز و بیاد و تاویل انها نمود انرا انرا ان این و دلالت
 اد که بر مدعا انرا ان اظهار بود که بر احدی مخفی ماند و فی الحقیقه ان کذا را با عتق
 ایاث ان جمیع کثیر از مومنان که بد و ایاث ان علم البقیان سلیمان بعین البقیان در
 و من کم جعل علی اهل لا نور اما که من نور ذلك ففعل لم یؤثر من قضا و الله
 و الفضل العظیم و علیا بهود و همین بحقیقه مذکور خط عبری این فقرات را
 نوشته اند انی خود را در میان ان ثبت نمودند کثرت ان ملاها ای بنی اسرائیل ما کن

بزد فلان و فلان الی آخرها تا ما به قسم موافق گفتن تو شد هبلد که ام
 از او و حضرت اسماعیل پیغمبر چنانست از جانب خدا بی نما اسماعیل از نسل
 عن شول فلان و فلان الی آخرها و اما در خلاصه آن مصحف و در دست
 علما و فضلا اسلام بنایب اختصار معجل آمد و آنچه نقل شد به ضحی
 بود و همچنین مذکور در آنچه در تحصیل نوشته شد است و چون هم سیکند
 قریب بود و در نقل باقی فائده ندیدیم از این دعا اعراض نمود الحمد لله
 والصلوة علی نبی محمد و آله و اسما و بر الانبیاء و المرسلین و جمیع ائمتنا
 بالخیر و الصلوة فی الدار من شهر رمضان
 المبارک سنه اثنی عشر و ما بین بعید الالف
 من الهجرة علی صاحبها و آله السلام

میکنند و در قبول و امر و نواهی شکل افعال و احوال می نمودند چنانچه در مقام کتب
که در ماسور شدند آیه أَن تَأْتُواكَ بِتَحِيَّةٍ كَلِمَةٍ لَّعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و بنا بود که
برای خدمت که هیچ و ابی نکشت انواع صنعت و ناخوشی بر سر یک برادر و دختر
می بخشند و ظواهر این می کنند و در یک نام چند خان را بعضی از فرزندان هفت
که یوزان عنا دافنا از این معلوم کرد و مع ذلک عدو و منافق با اهل ایمان
من الناس و خداوند عالم میفرمود از این خبر داده بفرموده و تَجِدَ نَاسًا
النَّاسَ سَادَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا و بعضی هرا نه تحقیق کسی با یه ثَمَنُ مَرْمِ از این
گفتی که ایمان آورده اند بود در مواضع دیگر از آن فریب این و صفات دیگر
بنیاست که در نقل آنها هر یک با یه نیست پس با چنین طایفه یکتا را مدد در نهان
خواهد بود مخصوصاً در این که می خواهد آنها را بر احق دعوت نماید و توقع داشت
باشد که ایشان مذهبیست چندین هزار را خود را ترک نموده دست از بر رویا
و اجدا و بر دارند و احوال را بنا بخت کنند و اگر این بود که خداوند عالم در یک نام
در چند جا بعضی از این را ستوده و بخوبی یاد کرده مثل یک در خوا لهم بفرموده
که إِنَّ فِي أَهْلِ الْكِتَابِ لَكُنَّ يَوْمَئِذٍ بِآيَةٍ و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
لَا يَتَرَوْنَ بِالْأَمَانَةِ و لَا يَتَرَوْنَ بِالْأَمَانَةِ و لَا يَتَرَوْنَ بِالْأَمَانَةِ و لَا يَتَرَوْنَ بِالْأَمَانَةِ
یعنی بدستی که بعضی از اهل کتاب که با این ایمان می دارند بخدا و این فرشتا

شده است بسوی شما و آنچه فرستاده شده است بسوی ایشان را با شعند
از برای خدا بفرستند ایشان را اینها که این طایفه را مقربا بر ایشان
ایشان نزد پروردگار ایشان بدستی که خداوند حساب کننده ام ذلالت
نهی و تهدید برکنان آنچه در کتب سما ویت تمیز و در این جمع و تالیف
این رساله را بخود قرار میداد و طایفه ای که اسید و امارت که بر اسلام کسی
به یونان که بدین کتاب از ان در پیوم لا ینفع مال ولا بنون عا بدینم کرد
و از برای دران ایمانی التماس و استند عا دارد که در این امر ما را نموده
دام شدگان بر راه ذات و ارم ندهند و بطریق ایشان و نشان عا عا
و بجای و متعصب ایشان نگردد من برای عادت ایشان و نشان هر کسی از اهل
کتاب داخل در سلسله اسلام شود امدار ایشان را در از سر زبانه نموده
با القاب ناخوشی ملقب میزند خدا را بعصب و خلق را بضعف و کویا
هرگز نبیند اند و خداوند خود را که در قرآن مجید در سوره جعفر نامید
که یا ایها الذین آمنوا لا یختر قوم من قوم عسی ان یكونهم ولا
یناد من یناد عسی ان یکن خیرا منهم ولا تملکوا انفسکم من اولیاء
ینس لانهم یفسدوا الصلوة بعد الایمان و من یم یف فافعل لیون یعنی
ایکسانی که ایمان آورده اند با بد که استهزا کنند قومی با فراسه
شدگان

۱۸۸
هنگامی باشد از استهزا کنندگان و استهزا کنند ذی با ذی شاید باشند بر ذی
هنگامی باشد و عیب کنند یکدیگر را و بخوانند بقیه های ذلت ناخوشی و بد بدنام
خروج از ملاقات بعد از ایمان و کسی که بیکند پس ایشانند که همان و هم چنین آیت
که در شان مؤمنان از اهل کتاب و از هر مذهب کویا با ایشان توبه نماید اگر خود را ماصدق
ایشان نصرت کرده اند مثل این که در سوره مائده مذکور است و کذا اهل الکتاب آمنوا
و اتقوا الکفرنا عنهم شیئا منهم ولا دخلناهم فی شات النعم یعنی هرگاه اهل کتاب
ایمان بیاورند و پیوسته کار کنند هرگز نباید ایمان بیاورند و اهل کتاب
ایشان را در جنات نعم و شفا بانی که در سوره قصص سیزده با بعد از آنکه حکایت
میکنند که اگر چه ایشان اهل کتاب نیستند ایمان بیاورند و اهل کتاب علیهم فالو
به اینه الحق من ربنا انما کننا من قبل مسلمین اولئک یؤتون اجرهم من ربنا
صبروا و اویله روک با بحسنه الشکر و یتا و رزقناهم نفوس و اذا سمعوا اللغو
اعصوا عنه و قالوا انما ائما لکم سلام علیکم لا ینبغی الجاهلین یعنی ای کسانی
که دادیم ایشان را کتاب پس از قرآن ایمان بیاورند و هرگاه خوانده شود بر ایشان
گویند ایمان امدیم بان بدینشی که ان حیات از جانب پروردگار است بدین
که بودیم ما بخیر ازین قبول دارند که این کرده داده میشود من ایشان و کویا
بب صبر کردن ایشان و دفعی کنند بجهت سبزه و از آنچه و زنی ایشان کرده ایم

اعمالنا و لکم

اتفاق میکنند و چون بشنوند بعضی پیوسته اند و دیگران اند و این برای
 ماست عملهای ما و این برای ماست عملهای شما سلامتی بر شما باد تا انا
 را نسل به که در چند موضع از قرآن مذکرات و حاصل معنای آنرا بخند
 و در قرآنی است ایمان آورد و عمل صالح کند خواه مسلمان و خواص او و فاجر
 و خواه صافی پس نزد ایشان نزد پرورگار ایشان معیشت از خیر ایشان
 نیست و اما این آیات در قرآن مجید بسیار است و کسی را که وعده
 امرزش کتاب با داده و فرموده که مرده او و بالایت و خوف او نیست
 ابرامی نمودن چه معنی دارد و هرگاه بودی مذکور در مقام عقاد که
 نماید و بگوید که یا خدا در چند موضع از قرآن به مقام خطای ایشان فرموده
وَأَنِّي قَسَيْتُكُمْ أَصْلَى الْعَالَمِينَ یعنی بد رستی و تحقیق که تقصیر شما را بر
 عالمیان و بلا خلاق نبی سراسل اند و زیرا که کسی داخل در بدن نشد
 و از این بفرموده که در مقامی که از و سوال کرده اند از آنجا میفرموده
الْكَرِيمُ بْنُ الْكَرِيمِ بْنِ الْكَرِيمِ یوسف بن یعقوب بن ابراهیم
 چه خواب در مقام بل خواهد گفت و بر تقدیری که خصمین از اخبار بخیر
 بوده بنا حدال را بر آنجا بخیر به اهل و وزکار بر آن منوط است و پیوسته
 مذکور است از جهت با نری و اکنون که بگوید که کیت مثل ما با سیدان

یغیر است که از هر یک از شاهان بزرگوار و با عظمت نرود و صاحب مال ثار و دست که جمع
 صاحب مالی عشر و ملک او را بهم زیادتند و جمعیت و کمیت که از برای یعقوب و اهل
 او بهم رسید از برای احدی معسر نشد نظریا بیک و فقی و داخل می شدند هفتاد نفر بودند
 و بعد از وفات و ده سال شصت هزار و هجکی از بیت سال تا شصت سال از خانه
 آمده بود و از سر سال تا بهشت سال و از شصت سال تا بالاخر و زنان داخل نمیشدند
 و جوانی و تخصص زبانی و وجاهت مانند یوسف بنامه که در عالم سجده بر تبت
 و وسعت سجده بهشت المعداد بنا شد و هر کدام یغیر کتابی به بزرگ کتابی
 نازل شد چه صریح خواهد بود و با جمل عرض از این در این نقیصه است که برادران ایشان
 که در این داستان با خیر هدایتان اند سعی و کوشش نموده عوام انشا سراسر نمائند
 و نگذارند که اگر کسی از اهل کتاب عناد و بیجا و از خود دور کرده میل بطریقه حق نمائند
 اول دنیا بنده بر کار خود فرستند و زحمت فقیر را باطل نموده اخلاص را از میان
 باجمودان صرف بزدان بود و چنین بنماید که فی الواقع غالباً بعد سخنان آن
 نماید و در این اوستوخ شده است خداوند عالم همگی از هوا نفس عمار محفوظ
 داشتند و دخل و تصرف جاهلان را در هر چیز کوتاه کند و همه را بر راه راست بدارد
 حال نظر با یات قرآن و حدیث یغیر اخبار از این چنین ظاهر میشود که هرگاه از
 لها بعد بنی اسرائیل کی بد و ن عرضی و مرضی از ترس خدا و مواخذه و جزا با سلام

سرف شود و انجیل از سنا چنانچه خدا خواهد بود چون هفتاد و دو داخل
در سلسله عالم اسلام شدند و هیچ یک از انبیا خود را انبیا سنا بعد
و از چه سلسله بوده اند بدین صورت بهر شخصی احتمال نمی آید سنا داگو
بنی ایتیه باشد سواى جماعت عالم سنا ذات صحیح النب و نبی را که این
احتمال نبوده است از انبیا سنا ذات صحیح النب محتاج به پانچین ^{طائفه}
بنی اسرائیل نظر باینست جمیع کتب سماوی و قوانینهای عالم هر که غیر بنی
اسرائیل کسی داخل بنی ایتیه بنی اسرائیل نشد نظر باینست ^{چنین} اجماعت
بنت به بنت اول حضرت یعقوب بعد حضرت اسحق و بعد یساک و بعد یساک
و اگر چه بنی ایتیه باعث بقاء از مذاب اخروی میشویم ^{چند}
قدسی خلقت الجنه من الهامی و لو کان عبد احبنا و انما ان
عصا فی و لو کان سیداً فرشتاً و ابر و افره ها به ان آیه الله
انظروکم لکن این فعل شیخ مذکور
استهزاء عوام نوشته اند و السلام
علی من اتبع الهدی
برای باب اول الان بختی نماید که جماعت بنی اسرائیل را و ایتیه ذریعت
نوریه و یزیدیه حضرت موسی عمل نمایند حال سنا در یک پایشان

و در بیان افعال ایشان در پانچین و سیم تا کذب قول ایشان ظاهر کرده که این
جماعت درین اوقات صادق نیستند حال اگر میگویم لعنت خدا بر آن کسی که آنچه
موسی امر کرده باشد غیر آن بکند حال دروغ اول ایشان میگوید ما بشریت نوریه
عمل نمی کنیم ممکن ایشان نیست بعمل کردن ایشان بنیوای شریعت المقدس و انهم در
در حالتی که اصل بیت المقدس را بداند و اول حضرت هارون در خدمت است
ان خاندن ^{قرابگاه} بنی اسرائیل اول حضرت موسی هم از پانچین مانت دیگر معین باشند و سنان
نیز امانده باشند و هرگاه خواهند قربانی بعمل بیاورند امانت ایشان بدوان قربانی
بسیارند که علامات مقبول بودن ان قربانیست باجماع اناسهای دیگر و قتی که هر
موجود شود اوقت می توان بشریت نوریه عمل نمود الا ممکن نیست که در کلمات
دیگر نباشد بشریت نوریه عمل کرده شریعت نوریه مختص از خاندن و شهران خدا
انگشتی که درین سر زمینهای میگویند ما بر وی شریعت حضرت موسی می کنیم و از انبیا
خود میدانند دروغ میگویند ان عبادت نیست بلکه عصبیت است چون بدین
گفته خدا و رسول بدعتی چند بنا کرده اند و بر آنها عمل میکنند بنا انجیاع
بر خود بستند و میگویند ما بکفته حضرت موسی عمل می کنیم کذب ان پیش از اول
اگر انجیاع بکفته حضرت موسی عمل می کردند بخوانش نفس بکفته عمل می کردند
عمل نمیکردند هیچ تراعی بر ما نبود چون ان حضرت هیچ تراعی در حق و معطل و محجل ^{نکته}

پنج است دل باین سخنهای مذهب و ابراهیم تا شتم که بریده این طریقه با
و تفصیح حال ایشان شده باشد نهایت خود با عشان شدند و در کلمات
می نوشتند و مذمت ما را میکردند می شنیدیم و می کردند دینیم خود خدا از
دستی باشد و صاحب بنی ایتیه چیز ویت و ایشان که کم می گذریا
برامه بنا کردند و کتابها بخود نوشتن و در میان کتابهاست سیمبر
و شریعت اسلام کرده و شریعت اسلام بسیار سبک بردارای کرده
و بعد مزید بر این جایان دزد و زبان طعن کشودن که شرا جزا ^{و نقص} المذهب
و عیب خود دین کشیده اند و رفقا بدینچنین مذهب اختیار نمودن کتاب
ایشان چنین افعال و قضا که در مذهب بدست این مکتوب رسیده حفظ نموده
بر عیوب ان اطلاع یافته ما لازم شد که دین از پرده پوشی داشته ^{مقام}
تفصیح احوال و فساد اعتقاد ایشان بر آمده اعتقاد ذات ایشان ما هر نامیم
حال این مذهب به نقض عیب که ایشان دارند و ما تون ان نموده و لا این
جماعت خدا را جمیع می مانند این سهل است که تا سخن نری باشد و نظر کون
میگویند انهم سهل نظر اعتقاد ایشان عدالت را بر خدا نظر و عدالت
ایشان چند قسم اصول دین انرا می یافان قرار داده اند و هیچ کس ^{نکته}
انهم سهل نظر را بر خدا و ایمانند انهم سهل چنین سنا نام بر می کند

و بعد یزیدان میشوید انهم سهل حال خدا را خدا می مانند میگویند قتی
که ما شیخ میاید بنی اسرائیل از ذلت و مجاور و با دزد و دزد و هر که خود می مانند
از قوت خدای تمام میشود حال ما لازم که این اعتقاد ایشان را از انکاست ^{نکته}
نویسید بهاریم که نتوانند گفت فلا فی بنا اخرا بشتاد و در باب جمیع دانش خدا
کتابی دارند که او را دایم میگویند کتاب عیسی و صحیح ایشان در ان کتاب و بی
انما عمل نام شخصی در میان ایشان بسیار از حضرت ابراهیم نوشته من خدا را بدیدم
که در بالا می کشی بلند یا به نشسته و لشکرها را از طرف راست و چپا و ایشان ^{بودند}
و بعد همین شخص آمد و جمیع اعضای خدا را طوطا و عصا بمیل و قزاق در آورده
که هر عضو او چند هزار بار از رخ طوطا و دست و هم چنین جمیع اعضای خدا را که بیان
نموده بعد گفته که من در پی عقیبا که او هم یکی مثل شخصی بزرگ در میان این طوطا
فنا من شدم که هر که مقدار قد و ثبات خدا را با این تفصیل هر روز متذکر شود از ^{هل}
بخت خواهد بود و در دنیا هم با آبرو باشد و ایضا کتاب دیگر دارند که از حضرت یعقوب
میگویند انهم در میان ایشان خلیل معنات را اول کتاب عین تعقیب نوریه
که شب سر با سناست در میان اول فریاد میکنند و در پای و دم سک و در پای سنا
اطفال نیز جوارح بکر به میباید درین سر به با سنا و د عالمی نشسته و ما نتفهم
شیر مرغ می کشد و میگوید ای وای که خانه خود را از این گم و هر چه در سونم و زشت

و این خبری دین بود نماز را خبر داده از جمله امر و نهی که از ایشان خط است
 موسی یا یحیی عت رسید بر ایشان و لب بود که بر آنها عمل نمایند اینها را در این
 عهد آنها شصت و نه بوده است که در وقت و چهل و هفت عدد رفت و
 شصت و شصت و پنج عدد آنها می نکر است و از جمله شصت و نه
 در شمار چهل و هفت و پنج است که گفت پیغمبر خدا استخوان یکین در
 صد و پنجاه و هفتم آن است که هر پیغمبری که شمار دعوت برت ابد او
 و در با صد و شانزدهم آن است که سخن پیغمبر چنان را بشنود که و یکین
 و با صد و هفتم آن است که کسی دروغ ادعای پیغمبری نکند و هجدهم
 آن است که اگر کسی شمار پیغمبر بر موجود دیگر دعوت نماید بداند و با
 و نوزدهم آن است که از کشتن پیغمبر روغ منرسید یعنی باز خود چنان کرد
 پنجاه و پنجم آن است که نر یا د مکنند از فرمانهای که من شمارم چنان است
 پنجاه و ششم آن است که مکنند از جمیع فرمانهای که من شمارم چنان است
 سخن که فرموده جمیع فرمانهای مرا باید بعمل نیاید و هر چه از حال خلا
 آن عمل نماید چون از شصت و نه و امر و نهی خلیفان بکنند و بیست
 ناعا نر اگر نراند بعمل نیاید و هر باقی و استبان خانه بت افراینها که
 موقوف شده و عمل میشود و بخواند که خال این خطاها تمام را بیل خطا

شده و در کتاب ایشان نوشته شده اگر کتاب خود را صحیح میدانند پس چرا اینها میکنند
 صحیح میدانند چرا اینها میکنند اگر این پیغمبری که از جانب خدا به پیغمبری مبعوث
 شده خلقت با خدا فی دعوت نموده غیر از خدای بی مراد است حق با ایشان است باید
 شایسته است که و اگر بکت راه سخن شایسته است که ایشان چه جز اینست جمیع اینها خبر داده
 که پیغمبر صاحب رسم و شرفی هم خواهد رسید و حضرت موسی هم که در صاحب رسم و شرف
 است خود خبر داده که پیغمبری هم خواهد رسید مثل من که صاحب نیست خواهد بود شمارا
 او یکین و سخن او را بشنود و نشان هم قرار داده که از جانب ان خلافا که من به پیغمبری
 مبعوث شده ام ان پیغمبرم یا بماند چنان همان خدا مبعوث شود اگر از جانب خدا
 دیگر باشد اطاعت او میکند و اگر یکین تکلیف این جماعت همین است و بیش ازین
 نیست خدان یا یحیی عت و بکر زاده سخن نمایند که بعضی از فرمانهای ایشان از این جهت و با است
 و فریب دادن عوام بعضی از فرمانهای بسیار بوج و بسیار را مربوط چند نیست بحساب
 الهی که از آن که هیچ خدا شناسی نکرده که از اطاعت کردن ایشان بان سبب باشد حال
 ظاهرات که این حکم را از کشتن و نوشتن این قبل سخن ان خجالت میکند بخیرین فصاحت
 و سرسالی قبل ازین که در ان وقت این حکم بر من چهارده سال یا نوزده سال بود این
 سخن را از معلم خود تعلیم میکردم و در اول صلاح این سخن را سخن میادام و بسیار
 که این سخن ان سخن بوج است و والد مرحوم این حکم نیز به من پیغمبر مود که این

خود را در میان انسان عالم با سرب دادم ایستد و در باب دوم همین عالمی
استم و در پی بوسی است و کفزد و وزیر را میگوید شتم و نشاء اخل خرا
از خرابیهای شهر بیت المقدس شدم و مشغول نماز شدم بر حضرت شفاء
کس در این خرابه مشغول نماز شده ام انحضرت آید برده و خوابه نامش نماز
تمام نموده بر من سلام کرد و من خواب سلام او را دادم بمن منجر و اخل
خرابه شده ام و مشغول نماز شده ام بعد از آن حضرت از من پر را خرابه
چرا و از این شنیدی و من خواب گفتم چنین و از این شنیدم که یک کخانه
خود را خراب کردم و محراب خود را سوزاندم و فرزند های خود را دادم
از این صفیان هر عجز و بیای فدا ظاهر میشود بعد بگوید که ما قسم
یا دعوای کفنه که بر من قسم ای فرزند که سالی که دوازده ماه است سر
این اواز را اینجا مگویش و نه من و نه رفیق که جاعش بی را بجا
و نماز میکنند و فلان عبادت را که ادا میکنند خدا خود را بگویند
خوشا آن پادشاهی که تعریف کند او را در جهان و چنین و چه برادر با سرب داد
مر بر اینها و خود را در میان امتهای عالم و وای بر ایشان آن پسرهای فتنه
از سر سرفه بر خود و ایستد در فضل با نزد من و شاوهم همین کتابی است
نام که در کتاب داد ایل کفنه من خدا را دیدم و کز و پیمان عضوهایان کرده

چون از اولادهای من بوده و نزلت بنما مقدس را او بوده او کفنه من و در پی
خود مشغول بودم و رفتم داخل اصل محراب خاص شدم دیدم خداوند عالم بر سر کرسی نشاء
نشاء من را دید کفنه بفرزند مرا و طاعتی و من هم چنین و چنان کفنه و عبادت را بفرست
و عباد خود را ذکر نموده و دیگر لیلی که ایشان خدا را تمام میدانند و بی نیاز نیستند
ایست که ایشان در فواصل نمازهای خود دعای مخصوصی دادند که مکرر با بدخود
و از وای هدیه بر او نشاء خود نیز میخوانند و اسم را از اندیش میگویند و تمام عبادت را تمام
مشغول است که بعضی خدا بزرگ شود و خواص شود و شرافت گرفته شود و بلند می شود
و از این عبادات قریب به پست بگوید که دارم تمام چنین است و می گویند که در وقت که پست
نماز خواب شد و بخیل اسرائیل با سرب را دادند شیخنا از خدا سوا نشاء لا مکان و سر کرد
تا و توحید ما هیچ بیا بد و بخیل اسرائیل از سرب بجات یا بد دولت و بزرگ خود بینند
آن وقت شیخنا هم با خدا ملحق شده خدا تمام خواهد و شیخنا او را خدا را میگویند
جای کتاب همین یعقوب نوشته که خدا هم هر روز مثل بنی اسرائیل نماز میخواند و تقبلین
بر سر می گذارد و فقرات دعا و نماز را نیست که چنین باشد رضا مند بنی اسرائیل بر
و شفقت و پا و از این قبل تمیضات و از زبان خدا بیان نموده و تقبلین که کفنه
بر سر می گذارد آن یک تمیذ است که آن تمام را ساختند و جماعت یهود در وقت نماز بر سر
و بر دست خود می بختند از این قبل نام بر او پهلوان جینا است که در شوق تمام آنها باعث

فصل
و از این عبادات قریب به پست بگوید که دارم تمام چنین است و می گویند که در وقت که پست
نماز خواب شد و بخیل اسرائیل با سرب را دادند شیخنا از خدا سوا نشاء لا مکان و سر کرد
تا و توحید ما هیچ بیا بد و بخیل اسرائیل از سرب بجات یا بد دولت و بزرگ خود بینند
آن وقت شیخنا هم با خدا ملحق شده خدا تمام خواهد و شیخنا او را خدا را میگویند
جای کتاب همین یعقوب نوشته که خدا هم هر روز مثل بنی اسرائیل نماز میخواند و تقبلین
بر سر می گذارد و فقرات دعا و نماز را نیست که چنین باشد رضا مند بنی اسرائیل بر

و کلا است حال با بن غلطی کرده ایم اینست که از چنین اعتقاد و رفتاری
 برداشته ایم و درین اسلام را کرده ایم انشاء الله خداوند عالم ما را از این
 اول بر حقیقت حضرت عیسی بعد پیغمبر احوال زبان و ال ایضا دانسته کند و در
 ایشان پیغمبر احوال زبان بخور کرده اند دیگر بود هر چه خواهد بود بقیه ظاهر
 بر خدا واضح و ظاهراست که ما بنا بر خبرهای بیت با بیت و پندای بی
 و اگر ده ایم حضور اقدس خود هیچ کاری نکرده ایم و از موافقت و دیدیم
 و تائیدی بودن این اعتقاد است که میگوید و روح حضرت موسی علیه السلام
 سال و بیست و نه نام غالی دنیا ام که بر او حلول کرده که به او از او بیگانه
 که او را در پی گویند با حلول یافته و دیگر بعد از او را خبر ندارند و نام ایشان
 اینست که چون دو پیر حضرت هارون و دویست المقدس سوخته و در حضرت
 حلول نموده و سبطی که کشیدن عمر او را هم باین جهت میدانند ازین مربوط
 دنیا میگویند که تا بخریبت ازین سبط و سوسه سلطان و اکیف تر
 چند نفر در دریم نشسته در عالم کینه ای خواهند میگویند و مردم نه و کرد
 میکند و این کتاب عین یعقوب تمام از این قبل نام مربوطها هسان بقدر
 کاه تا نیت نماز حقیر چینی میدانند که این یهودی که حال بره و دست اند
 خمره و شراب این لغز جرم و ضعیف ایضاً بد کیف بر سر ایشان میزنند و میگویند

هر چند در ظاهر فرموده منع از برای شراب نشد بعضی از اینها مذمت بسیار از برای خوردن
 شراب کرده اند و نیز با اینها است و بت برستی بر کرده اند با وجود اینهمه مدتها خود را
 میدانند و اکثر اینها هم خبر داده اند اینهمه بلای که بر اینها افتاد و قاتل است تمام
 این لغز جرم بخور کرده با وجود اینها است از سوسه سلطان نشن اینها و قاتل
 صرنا بطلب می کنند تا این لغز جرم را بخیل کنند و بخورند تا با این قدر با کسی
 بجهت عقل جناب و غیره و در نزد اینها اعتقاد و هیچ امری نیست با وجود این این امر
 دنیا را سهل گرفته اند اگر ضعیف شود شک نشود شک عجب قدرند و در اینها بخورند بنام
 میرم بخور این چنین جماعتی است و جنب مسجد بودند نماز را بعمل می آورند و در آن
 هم از اینها بخورند بنام بدعتی باشد بر تکیه این معنی بخورند ایاتی که مذمت شراب و شراب
 و اگر ده اند اینست و چشم کنای حضرت شیخا پیغمبر بوده است وای مریب که کثرت صحیح
 که دنیا را شراب ناخت میبرد و هم چنین در نام معنی باشد چه که نه ساز یا بچیدن شراب
 بشغل ایشان افتاد و در کارهای خدا را نگاه نکنند و صنعتها را ورا ندینند با بر سبب
 شوند قوم من از نا فهمیها ایشان و همچنین چندا به چه مذمت کرد و در دنیا
 ایشان را کرده تا احکامه وای میگویند کان به محبوب خوب را بد و قرار دهند کان
 تلخ را بجا میبرین و شرب را بجا می تلخ وای را که تلخا عوفی که شراب بخورند ایضا در
 بیت هشتم حضرت شیخا پیغمبر هم مذمت بسیار کرده و نیز اینها که در شراب ضابطه

و در باده سرگردان شدند و اناشان و پیغمبرهای ایشان غلبه یافتند
 شدند و در شراب و سرگردان و حیران شدند از خوردن شراب کج کردیم و ما که
 پیغمبرهای ایشان پرستار می و خجاست بدون اسم خدا ایستادند و در شراب و شمع
 پیغمبر خدا با و امر کرده که هر ویش این قومی که سبک کردند بجای غیر من بگذارند
 شمشیر نخل را بر غرض و ما چنان نخل را با بخت پرستی بر امر کرده در نیم هوش
 پیغمبر گفتند تا که در شراب و خوردن دل آدم را از خدا سبک انداختند ششم
 کتاب احوس پیغمبر و در تنهای بسیار که گفته اند که شراب پیغمبر در دهان
 با سحر یافتند ایستادیم و پیغمبر کتاب مثل از فصاحت حضرت سلیمان است و سبک
 خوردن شراب مره طهر کجی در بی زاده غلبه یافتند از ما قل کواخبریت
 و سیم همین کتاب حضرت سلیمان و نموده که پناشد با شراب بخور اگر از غی
 بفقر و غیاب غفلت می اندازد آدم را بعد ازین فقرات هم مذمت کرده
 انا محمل ابرایت که اولان اینست که گفتند آن قومی که با این کتاب آدم شراب را
 که سرخ نماید در قلع و خوشایند است او که اخرا و چون سار می کرد و در هر روز
 و دیگر اینجا عشت بدیخت و بی مایه فرار وادی از برای خود قرار دادند
 شراب هیچ امر ایشان صورت پذیرفت و دهنگام عقد و نکاح و خندیدند و
 تا در این اوقات پنا لا شرابی را بجای اناشان بدست نگیرد و در عالم اندوخت

از آن شراب قدری بخشد هیچ امر ایشان درست نیست و در کتاب عین یعقوب نوشته
 در روز مذکور است که در روز اول حضرت با حق حضرت با هم شایسته شدند و در روز
 نموده و روز قیامت بزحما با دلسر آید و خواهد کینه که از شایسته حضرت با هم
 ثبات در آن و در جشن قدحی را میزبان بهار شراب نموده تکلیف به حضرت با هم
 نمود که آن حضرت دعا بر آن شراب بخواند حضرت از خود استعفا نموده خواهد گفت
 که من قابلیت این ندارم چون حضرت با من عمل از من بهم رسیده شایسته انجمنی بنم
 خواهد نمود بعد تکلیف حضرت با حق خواهند نمود و او هم خواهد گفت من شایسته انجمنی
 چون عمل از من بوجود آمده بعد تکلیف به یعقوب میشود و او نیز جواب میگوید که من
 شایسته این نیست بنم چون جمع بین اینها نموده ام بعد تکلیف حضرت موسی خواهد
 و حضرت نیز جواب خواهد گفت که من نیز با انجمنی بنم چون من در پنا با انجمنی
 تکلیف پیوسته بی توان خواهند در نزد او نیز خود را معذرت می دانند خواهد گفت که من از آن
 که در وجود نیامده بعد تکلیف حضرت را او نموده او چنانکه قلع را که فرموده دعا بر آن
 خواند بعد بصبحت مشغول خواهند شد غرض این نامر بوطنا هیچ در کتب مذکور نیست
 مگر علما از روی کتب شراب آنها را گفته اند و ایستادیم و با احترام داشتن شنبه را
 طاعت بخا سراسر بعضی مردم چنین میدانند این شنبه را اجتماع با بدیهه و شنبه
 با شنبه چنین نیست چون جمیع اوامر و فواهی که جماعت بخا سراسر می دانند و در این

شنبه را با احترام داشتن

شخصه و میزد است از اینها یکی احترام شنبات و قتی بر شویوت
و حد داشت مختص المقدس و شهر بیت المقدس بوده شنبه هم مثل شنبات
بود علاوه برادر برزنان بیت المقدس و اهل و شمع بغير از جا بنده اند
تا خل که هر شاد بای ایشان و حجتی ایشان و ماههای ایشان و شنب و هم
عیدهای ایشان و یک اصل فخر و توفیر در و سر راه مذکرات شنباه و این
از بیت المقدس برسد خرابان و ثواب و این یک کرات و قتی بشند
تا به احترام بخارند و الا فلا و یک در سفر خرم و توفیر در بارش و اخوان و
الواح مذکرات که چون شما بشد بودید در مصرین شما را اجازت از احترام
بدارید بعد از این و بغير کج و مرغان شاتروم کج و مرغان بت و سیر
خبر داده کج و قتی و شو و کج و حجت کشیدن پروان آمد از مصر آمد
که درینا نیکو سراسیل ده نفر را فاضل و انرا ایشان بودند که جیب و
و کره ایشان و توفی نامی حاصل کشا ایشان را مقتدای خود میدانست این
و نفر ایشان و دریا شامی نام و در عقبیا نام بودند که اسم ایشان و کربا
که ان دیار شما عیل کنند من سکر خدار دیدم و خدا از من استدعا عمو ایضا
کردم خلاصه این افسانه و ترها خود را مقبول و ضیع و شریف اقلیم
شهرت نام و تمام داشتند و چون اینجا عفت و طریقه شایع و نماز عید

دارند چنین شهرت داده بودند که وضع ده نفر از برادران حضرت یوسف که باعث در بدین
حضرت یوسف شده بودند با این ده نفر جلوس نموده و ایشان مسجون ده نفر بران حضرت
اند و این معنی که ایشان را خلاصه از ابراج انحصار است باعث از یاد شرافت ایشان کرد
دران اوقات با دهم از کفار برایشان خروج نموده بر حضرت المقدس سبلا با خنجر
و اسلحه خود نمود و در میان ایشان عفت بجای سراسیل که باعث از یاد شرافت ایشان بودند
اجنبی را بعضی با و شاه مرساندند شاه دولت از کج و مرغان اجازت این ده نفر و قتی فانه
بعضی با و شاه مرساندند که با دهم از کج و مرغان اجازت این ده نفر از فاضل ایشان
مسوح بران یعقوبیاند با دهم از کج و مرغان اجازت این ده نفر از فاضل ایشان
و از خود نموده بمشام با دهم از کج و مرغان اجازت این ده نفر از فاضل ایشان
بشما حلول کات شاهران برادران حضرت یوسف شاهد بود حال یکدیگر شما چرا چنین
عمل قبیح را نموده برادر خود را که اشراف و اکمل از شما بود چنین خوار بر او بینداید و او را
با ن زحمت و بنایانک فروختید و بدینجهت را با مقدار دقت و حیران گرفتار نمودید حال این
انتقام حضرت یوسف را از شما بکنم عیشت و در کما کره دنا کج و یک چنین ستمی را نا حق
خود نکند اگر چه نا اسبابا بکنجه را مینماید هر پلانیان ده نفر را در حضور خود یعقوب
تمام انتقام نموده که بکمال از انجیل کج و مرغان بود تا ناله پرست کنند و پوستان از نگاه پرست
و یکبار بر روی تخت اهن نافتانداخته و سبب بیتی را با سیر و نموده بر روی پست گذاشتند

نادر زبان خود را تسلیم نماید و بگوید که مرا در یک آب جوشان انما نذر و غرض
هر یک را بجز هر چه تمام تر بقتل و مار و به دایمی بچرا بنیاد بخت
نظر به انحصار این جماعت فراموش نه نموده اند و هر سال یکروز بزرگداشت
ان علمایان خود قرار داده بر وی خاکریز نشسته لغز به دایمی ایشان را متفق
حقیقی خویشانتقای از ایشان کینه که یاد ایشان کفر بنیالجنین
عقوبت و بجزی و چور بوده **پشت** لطیف با او مذاکره کنند و بخت
و سوا کنند غرض از طول کلامی درین سال ذکر شده عطف بخت کاعت
انرا بیل بر حضرت موسی را ابدی میدانند و ان ابدی نیست و نبی است
چنانچه خداوند عالم بر ساطع خبر بیل در بنا و نفع خدا و هفت حضرت در درون
سوی هفتم این سال مذکور شد با حضرت خبر داده بجه در ان ابدی
خود و رفت خود بعمل آمده و طعمه سبک شلخته کرده با دایمی های نور
که بعضی از آنها هم درین سال ذکر شد که شرافت نور به با بستی بدو یک خدا
تا لیلا ن در همان موعده که حضرت خبر بیل بخت و انیا خبر داده درین سو
یک روز هم مختلف بکوه بنا بر این احوال با بستی بجه بکرا بیا بخت
خلق و وی زمین ظاهر شود و هم در شریعتی از برای خلق بنا و در کمالی
بشنا سداطاعت و عبادت بند که خالق خود بعمل بیا و زند و با این بنا باده

و همین خبرها را داده اند که پوشیده و پنهان نبست و واقع است مختصر خبرها اینها است
حضرت موسی خود را در بنیاد بخت و بخت خود را داده و انحصار ان در درون شش سال
مذکور است بخت شش ساله بخت بختی که زبان او غیر زبان بنی اسرائیل باشد
خبر داده که در درون بخت و بخت این سال مذکور است بخت حضرت شش ساله بخت بخت
که پسندید و بخت خدا باشد وجه علامتها داشته باشد و درون بخت و درین سال
و ذکر شده و این حضرت شش ساله بخت بختی از میان خلق بخت خواهد شد و جمع
خلق خدا را با خواهند کرد و طریقه عبادت ان با در کوع و بخت خواهد بود و درون
بخت و چهارم ذکر شده و این حضرت مذکور است از انکه بخت و سن العمل تا به انجا
انرا برای خلق خواهد شد که ان دستور العمل و ان شریف و درون ان جمع خلق خواهد
بود که درون بخت ششم این سال مذکور است بخت حضرت شش ساله بخت بختی از میان
چنین خبر داده شده بود و واقع است بختی که خلق با انکه بخت بختی از میان
از انعام عالم خواهد کرد و انشاء الله بختی که خواهد شد و درین سال درون بخت و در کمال
حضرت شش ساله بخت بختی که در ان سال مذکور است که بخت بختی از میان
و در ان سال در میان و درین بخت و درین بخت و درین بخت و درین بخت و درین بخت
بختی که بخت بختی از میان و درین بخت و درین بخت و درین بخت و درین بخت
باشد و باده نای و هر که شفق خود و ان کتا بخت فصل بختی از میان ان احوال ان احوال

١٢٢٢
 ١٢٢٣
 ١٢٢٤
 ١٢٢٥
 ١٢٢٦
 ١٢٢٧
 ١٢٢٨
 ١٢٢٩
 ١٢٣٠
 ١٢٣١
 ١٢٣٢
 ١٢٣٣
 ١٢٣٤
 ١٢٣٥
 ١٢٣٦
 ١٢٣٧
 ١٢٣٨
 ١٢٣٩
 ١٢٤٠
 ١٢٤١
 ١٢٤٢
 ١٢٤٣
 ١٢٤٤
 ١٢٤٥
 ١٢٤٦
 ١٢٤٧
 ١٢٤٨
 ١٢٤٩
 ١٢٥٠
 ١٢٥١
 ١٢٥٢
 ١٢٥٣
 ١٢٥٤
 ١٢٥٥
 ١٢٥٦
 ١٢٥٧
 ١٢٥٨
 ١٢٥٩
 ١٢٦٠
 ١٢٦١
 ١٢٦٢
 ١٢٦٣
 ١٢٦٤
 ١٢٦٥
 ١٢٦٦
 ١٢٦٧
 ١٢٦٨
 ١٢٦٩
 ١٢٧٠
 ١٢٧١
 ١٢٧٢
 ١٢٧٣
 ١٢٧٤
 ١٢٧٥
 ١٢٧٦
 ١٢٧٧
 ١٢٧٨
 ١٢٧٩
 ١٢٨٠
 ١٢٨١
 ١٢٨٢
 ١٢٨٣
 ١٢٨٤
 ١٢٨٥
 ١٢٨٦
 ١٢٨٧
 ١٢٨٨
 ١٢٨٩
 ١٢٩٠
 ١٢٩١
 ١٢٩٢
 ١٢٩٣
 ١٢٩٤
 ١٢٩٥
 ١٢٩٦
 ١٢٩٧
 ١٢٩٨
 ١٢٩٩
 ١٣٠٠
 ١٣٠١
 ١٣٠٢
 ١٣٠٣
 ١٣٠٤
 ١٣٠٥
 ١٣٠٦
 ١٣٠٧
 ١٣٠٨
 ١٣٠٩
 ١٣١٠
 ١٣١١
 ١٣١٢
 ١٣١٣
 ١٣١٤
 ١٣١٥
 ١٣١٦
 ١٣١٧
 ١٣١٨
 ١٣١٩
 ١٣٢٠
 ١٣٢١
 ١٣٢٢
 ١٣٢٣
 ١٣٢٤
 ١٣٢٥
 ١٣٢٦
 ١٣٢٧
 ١٣٢٨
 ١٣٢٩
 ١٣٣٠
 ١٣٣١
 ١٣٣٢
 ١٣٣٣
 ١٣٣٤
 ١٣٣٥
 ١٣٣٦
 ١٣٣٧
 ١٣٣٨
 ١٣٣٩
 ١٣٤٠
 ١٣٤١
 ١٣٤٢
 ١٣٤٣
 ١٣٤٤
 ١٣٤٥
 ١٣٤٦
 ١٣٤٧
 ١٣٤٨
 ١٣٤٩
 ١٣٥٠
 ١٣٥١
 ١٣٥٢
 ١٣٥٣
 ١٣٥٤
 ١٣٥٥
 ١٣٥٦
 ١٣٥٧
 ١٣٥٨
 ١٣٥٩
 ١٣٦٠
 ١٣٦١
 ١٣٦٢
 ١٣٦٣
 ١٣٦٤
 ١٣٦٥
 ١٣٦٦
 ١٣٦٧
 ١٣٦٨
 ١٣٦٩
 ١٣٧٠
 ١٣٧١
 ١٣٧٢
 ١٣٧٣
 ١٣٧٤
 ١٣٧٥
 ١٣٧٦
 ١٣٧٧
 ١٣٧٨
 ١٣٧٩
 ١٣٨٠
 ١٣٨١
 ١٣٨٢
 ١٣٨٣
 ١٣٨٤
 ١٣٨٥
 ١٣٨٦
 ١٣٨٧
 ١٣٨٨
 ١٣٨٩
 ١٣٩٠
 ١٣٩١
 ١٣٩٢
 ١٣٩٣
 ١٣٩٤
 ١٣٩٥
 ١٣٩٦
 ١٣٩٧
 ١٣٩٨
 ١٣٩٩
 ١٤٠٠
 ١٤٠١
 ١٤٠٢
 ١٤٠٣
 ١٤٠٤
 ١٤٠٥
 ١٤٠٦
 ١٤٠٧
 ١٤٠٨
 ١٤٠٩
 ١٤١٠
 ١٤١١
 ١٤١٢
 ١٤١٣
 ١٤١٤
 ١٤١٥
 ١٤١٦
 ١٤١٧
 ١٤١٨
 ١٤١٩
 ١٤٢٠
 ١٤٢١
 ١٤٢٢
 ١٤٢٣
 ١٤٢٤
 ١٤٢٥
 ١٤٢٦
 ١٤٢٧
 ١٤٢٨
 ١٤٢٩
 ١٤٣٠
 ١٤٣١
 ١٤٣٢
 ١٤٣٣
 ١٤٣٤
 ١٤٣٥
 ١٤٣٦
 ١٤٣٧
 ١٤٣٨
 ١٤٣٩
 ١٤٤٠
 ١٤٤١
 ١٤٤٢
 ١٤٤٣
 ١٤٤٤
 ١٤٤٥
 ١٤٤٦
 ١٤٤٧
 ١٤٤٨
 ١٤٤٩
 ١٤٥٠
 ١٤٥١
 ١٤٥٢
 ١٤٥٣
 ١٤٥٤
 ١٤٥٥
 ١٤٥٦
 ١٤٥٧
 ١٤٥٨
 ١٤٥٩
 ١٤٦٠
 ١٤٦١
 ١٤٦٢
 ١٤٦٣
 ١٤٦٤
 ١٤٦٥
 ١٤٦٦
 ١٤٦٧
 ١٤٦٨
 ١٤٦٩
 ١٤٧٠
 ١٤٧١
 ١٤٧٢
 ١٤٧٣
 ١٤٧٤
 ١٤٧٥
 ١٤٧٦
 ١٤٧٧
 ١٤٧٨
 ١٤٧٩
 ١٤٨٠
 ١٤٨١
 ١٤٨٢
 ١٤٨٣
 ١٤٨٤
 ١٤٨٥
 ١٤٨٦
 ١٤٨٧
 ١٤٨٨
 ١٤٨٩
 ١٤٩٠
 ١٤٩١
 ١٤٩٢
 ١٤٩٣
 ١٤٩٤
 ١٤٩٥
 ١٤٩٦
 ١٤٩٧
 ١٤٩٨
 ١٤٩٩
 ١٥٠٠
 ١٥٠١
 ١٥٠٢
 ١٥٠٣
 ١٥٠٤
 ١٥٠٥
 ١٥٠٦
 ١٥٠٧
 ١٥٠٨
 ١٥٠٩
 ١٥١٠
 ١٥١١
 ١٥١٢
 ١٥١٣
 ١٥١٤
 ١٥١٥
 ١٥١٦
 ١٥١٧
 ١٥١٨
 ١٥١٩
 ١٥٢٠
 ١٥٢١
 ١٥٢٢
 ١٥٢٣
 ١٥٢٤
 ١٥٢٥
 ١٥٢٦
 ١٥٢٧
 ١٥٢٨
 ١٥٢٩
 ١٥٣٠
 ١٥٣١
 ١٥٣٢
 ١٥٣٣
 ١٥٣٤
 ١٥٣٥
 ١٥٣٦



5

خطی